

سند

نشریه سیاسی حزب توده ایران

مهمترین مسائل سیاسی و اقتصادی ایران و جهان را از نظر حزب توده ایران تحلیل میکند

فهرست مندرجات

۱	-	هفت سال مبارزه
۴	احسان طبری	دموکراسی چیست
۹	ایرج اسکندری	فدرالیون سندیکائی جهانی
۱۵	نیرازه	خیانت بهمارکسیسم انقلابی
۲۶	دکتر کشاورز	روابط دول سرمایه داری
۴۴	نوآیین	سیر هزینه زندگی
۴۲	م. ج. کاوه	احزاب سیاسی امریکا
۵۰	هوشمندراد	ایل بویر احمدی
۵۷	محمد فرنی	تحکیم اساس دیکتاتوری
۶۳	احمد متزوی	عراق عرب
۷۰	-	نیروهای صلح
۷۵	-	وقایع ایران



نیمه مهر ماه
۱۳۲۷

نشریه سیاسی حزب توده ایران

نویسندگان و کارکنان نامه مایانه رزم

بنفتمین سال حزب توده ایران و جشن باستانی

مهرگان ابرقنای حزبی و کلیه آزادخواهان شادباش میگویند

هفت سال مبارزه

در پرورش افکار برضاشاه چندان تعلق میگفتند که هیچ فرعونى، هیچ جبارى در عمر خود آن اندازه تعلق نشینده بود. فعالیت های باصطلاح فرهنگى داغ استعمار و نشان فاشیسم داشت. کتب تدریسی انباشته از عرفان و پیش-آهنگى همگانی وسیله چاپلوسى بود. با مستخره وضع لغات بفارسی سره مردم را سرگرم میکردند و هر چند ماه یکبار کتاب حافظ و خیام را با تصحیح تازه ای بچاپ میرساندند. انجماد و تنزل شگرفى در مطبوعات که سانسور آنرا مثله میکرد و دچار انحطاط مى نمود، حکمفرماىی داشت. ارزش اجتماعى کارگران و دهقانان را تا حدود چارپایان سقوط داده بودند. و بخصوص در املاک سلطنتى دوران غلامى با همه شناعت و مغفالت آن تجدید شده بود. فکر آزاد در زنجیرها رنج میکشید ... دکتراران آنها در کنج زندانها شکنجه میدیدند.

در چنین محیطى حزب توده ایران برضداستبداد، جهل و بی خبرى عمومى، رژیم پلیسى و میلیتاریسم، بورکرایسم شوم و زشت، تبلیغات فاشیستى قیام کرده بدون هراس از تمداد و عظمت وظایف و دشواری آنها در صحنه تاریخ قدم گذاشت. آنچه که از نهضت های ترقیبخواهى

(۱) خلاصه ای از سخنرانى احسان طبرى در جلسه عمومى آذیتا قورها به مابیت پایان ۵۵هـ و سال ۱۳۲۷ زب

دوم مهر ۱۳۲۷ هفتمین سال عمر سراسر مبارزه حزب توده ایران پایان رسید. حزب توده ایران کمتر از یکماه پس از سقوط دیکتاتورى رضا شاه، در مهرماه ۱۳۲۰، در محیط مرده و مختنقى که از استبداد بیست ساله باقى مانده بود، تأسیس شد. حکومت جابر بیست ساله سم مهلك خود را در همه انساج اجتماع ما نفوذ داده بود. رژیم پلیسى و نظامى مغوفى بخصوص در سال های اخیر برقرار بود. جاسوسى و خبرچینى هر روز مایه ادبار خانواده مى میشد. در زندان قصر فجایى میگذاشت که تنها بعد از سقوط استبداد برده از روی اسرار آن پکنار رفت. هر مأمورى در محیط خود به تقلید از دیکتاتور قلدر مآبى میکرد و دستگاه دولت بشا به باری گران بر نه های خلقى مستمند فشار میآورد. توده مردم از همه جا بی خبر بود. تنها نوعى تبلیغات شوونیستى بسیار تپى و بیمتنى از طرف دستگاه دولتی بخش میگردد. تبلیغات فاشیستى در لافانه میهن پرستى، باشاره امیرپالیسم انگلستان که هیتلر را در همه جا توطیت میکرد مجاز بود. مردم ایران از اوضاع جهان اطلاعات افسانه وارى داشتند و دانسته هایشان در حق اتحاد جماهیر شوروى بخصوص، کج و مومج و سراسر دروغ بود.

دستگاه فرهنگى در دست همان استمارى میگشت.

درک میکند که اینهمه عوام قریبی های امروزی هیئت حاکمه که در دوران حکومت رضاشاه حتی از اسم کارگر میترسید و او را عمده خطاب میکرد امروز بچه مناسب است. در نتیجه مبارزات حزب ما شخصیت و حیثیت اجتماعی طبقه کارگر بطور غیر قابل قیاس بالا رفت. سطح زندگی کارگر ترقی نمود و پیروزیهای انکار نشدنی نصیب او شد تا جائیکه دنیاهای دیکتاتوری رضاشاه امروز سندیکا سازی میکنند و دم از حقوق پامال شده کارگران میزنند و همین مسئله که خود را مچپور می بینند باین دماگوزیهای رسوا دست زنند نشانه تسلیم آنها در مقابل رشد طبقه کارگر است.

دهقانان ایرانی برای اولین بار بوسیله حزب ما در جاده مقاومت برضد تحمیلات تبعه کارانه از باب ملک و تجاوزات ژاندارمها قدم گذاشتند. فتوایسم ایرانی از آنهنگام که حزب ما دهقانان را متشکل ساخت سخت برآشت ولی ناگزیر دهقانان امروزی، علی رغم سلطه مجدد و موقت فتوایسم، غیر از آن دهقانان چشم بسته هستند که تسلط ظالم و مظلومیت خود را حکم ازلی و تغییر ناپذیر می پنداشتند. آنها امروز بآینه میگردند و به اهمیت اتحاد خود و تأثیر مبارزه خود پی برده اند.

روشنفکران ایران برای اولین بار در شخص حزب توده ایران متادی واقعی حق و عدالت و علم و منطبق را دیدند. شور و شوی روشنفکران ایرانی در سالهای ۱۳۳۴ و اوائل ۱۳۳۵ نسبت بحزب توده ایران بالا گرفت و بیش از نیمی از دانشجویان دانشگاه سا عضو و یا هوادار حزب ما بودند. این نفوذ بردارنده حزب ما در میان مردم ایران بدون دلیل نبود. حزب ما خواسته های ملت را تکرار میکرد و براه ملت میرفت.

حزب توده ایران در راه ایجاد يك نهضت توده ای از مراحل گوناگون مبارزه گذشت. در راه تحکیم سازمان خود نقاب عوام قریبی ها را درین دشمنان نیرومندی را شکست داد. حزب ما برضد دستگاه حقه بازی و چپ نمایی یوسف آفتخاری و گروه فاشیستی نهضت ملی و دسته بندی فتنه انگیز وطن و اقدامات سیدضیاءالدین و حزب دولتی دمکرات ایران و گروههای خرابکاری کروژو کیست و امکا و آوانکار دیست و سازمانهای رسوای باصطلاح سندیکائی اسکئی و امکا و امثال آن مبارزه کرد و و حقانیت مبارزه او را تاریخ بیوت رساند.

تاریخ نشان داد که تنها حزب توده ایران که در مبارزات خود صادق و براه توده ها و فادار است، روز بروز محکمتر میشود و سازمانهای دیگر علی رغم استعداد مالی و پشتیبانی قوای قهریه و حمایت دستگاه دولتی محکوم بزوالند، طبقه حاکمه از دست سببی خود در مقابل ما تنها نتیجه گرفت است که حرا محکمش و خود را رسوا ساخت.

حزب موازی با تحکیم سازمان خود برضد سربالیسم

گذشته برای حزب توده ایران باقی مانده بود، ناچیز بود. تردیدی نیست که ملت ایران در تمام دوران حکومت رضا شاه کوششهایی برای یافتن راه نجات کرده بود. پس از انحلال رسمی احزاب، سازمانهایی بصورت مخفی در ایران بوجود آمد که برخی از آنها فی الجمله توسعه نی نزی یافتند آخرین آنها که در برتو فعالیت دلیرانه دکتر آرائی و در زیر چراغ فروزان مجله دنیا بوجود آمد در فروردین و اردیبهشت ۱۳۱۶ بوسیله پلیس مختاری از میان رفت زندان قصر مقر کلیه آزادیخواهان ایران شد. سازمانهای ترقیخواهی بیش از حزب توده ایران بملت دائره محدود عمل، عمر کم، تجربیات ناچیز، سطح پایین آگاهی اجتماعی نتوانستند سختی و سرشاری برای حزب ما باقی بگذرانند. این سازمانها فرصت نیافتند کار کاملاً آزموده برای مبارزات وسیع تهیه کنند. زندان قصر تا حدودی پرورشگاه این کادر شد. حزب ما ناچار بود که در راه مبارزات بر مشقتی، در محیط خاموش و تپاه شده ای، با کادر کم و تجربه غیر کافی قدم گذارد. لذا پیدا است که دشواریهای حزب ما از لحاظ ایجاد يك سازمان با انضباط و متشکل اندک نبود.

پیدایش حزب توده ایران را نباید امری تصادفی دانست، بلکه باید آن را هجرون پدیدهئی ناگزیر و ضروری تحلیل کرد. در دوران حکومت بیست ساله شیوه تولید پورژوازی رشد یافت و طبقه کارگر که در آغاز این حکومت ناچیز بود، بعنوان يك طبقه بزرگ بوجود آمد. این کارگران پس از سقوط دیکتاتوری خواستار آن بودند که حقوق پامال شده خود برسند. جنگ برضد فاشیسم، عناصر ضد فاشیست ایرانی را گرد هم جمع میکرد نفرت از استبداد و بیم تجدید آن آزادیخواهان را و امید داشت که با اعمال دیکتاتور که همچنان در مقامات و مناصب خود باقی بودند مبارزه دامنه دار و پی گیری کنند. بملوه نفوذ اندیشه های نوین، دشمنان خرافات را به پیکاری برضد جهالت و موهومات تشویق میکرد.

جریان حزب ما درست نتیجه تمام این مطالبات تاریخ و منویات توده مردم است.

حزب ما توده زحمتکش را برای احقاق حقوق پامال شده خود متشکل کرد. در صلاب مبارزه با فاشیسم و انواع دیگر امپریالیسم را در داد. نبرد بی تزلزلی را با دنیاهای حکومت استبداد آغاز نمود و خود را پشتیبان اندیشه نو، خرد تو، و دشمن هر گونه خرافاتی نشان داد. حزب توده ایران منمکس کننده مطالبات مترقی عصر خود و مولود ضروری مقتضیات زمان خود بود.

حزب ما در طبقات کارگر و دهقان و بیشه ور و کارمندان و روشنفکران ترقیخواه ایرانی نفوذ یافت زیرا در مبارزات علمی خود نشان داد که میتواند حق زحمتکش را از غارت تکران بستاند. میتواند تکیه گاه محکمی برای نیات اصلاح طلبانه و ترقیخواهانه باشد. طبقه کارگر

برنامه کار است و کادر مبارز و میجاهدی را تربیت میکند و تعلیم میدهد.

حزب ما با توده های وسیع زحمتکش دائماً تماس دارد و با آنها تکیه میکند و از منافع و مصالح آنها الهام میگیرد. توده‌ها را رهنمای خود و خود را رهبر توده‌ها قرار میدهد. حزب ما بی‌ارتباطات بین‌المللی بر ضد امپریالیسم با نظر علاقه کامل مینگرد زیرا بدون خشکیدن سرچشمه های فساد امپریالیستی خلاصی ملت خود را بسی دشوار میداند. در صحنه بین‌المللی حزب ما خودستار صلح دمکراتیک، تساوی واقعی حقوق ملل و اضمحلال شیوه های امپریالیستی و استقرار حکومت توده است. این نخستین نهضت بزرگ زحمتکشان کشور ایران نخستین رستاخیز عظیم، آگاه و متشکل توده میهن‌ماست رستاخیزی که در سراسر تاریخ میهن ما ایران برای آن نظیری نمیتوان شناخت. بهمین سبب است که شرکت در چنین رستاخیز و تعلق بچنین اردوی مقدسی برای ما افراد این حزب افتخار بزرگی است.

انگلستان و امریکا و سبیه های فتنه انگیز آنها و اعمال مرتجع ایرانی آنها مبارزات جانانه کرد. مبارزات ما در عدم موفقیت نقشه های امپریالیستی در ایران تاثیر بزرگی داشت. امروز افراد کشور ما، حتی آنده که در حزب ما عضویت ندارند، درستی قضاوت های ما را درباره امپریالیسم انگلستان و امریکا تأیید میکنند. حزب ما در مجلس، در دولت در جبهه مطبوعات، در صحنه اجتماع همه جا امپریالیسم را تجماع را کوبیده و نقشه های ایران فنا کن آنها را یکی پس از دیگری فاش ساخته است. حزب ما برای محکم کردن دمکراسی در ایران با ائتلاف ها، تشکیل جبهه ها و همکاری با عناصر اصلاح طلب و ترقیخواه دست زد و از این راه کمک ذیقیمتی به بیداری عموم و انتشار روح آزادیخواهی نموده است. چیزی که حزب ما را از کلیه جریانات توده ای دیگر در تاریخ معاصر ایران ممتاز و مخصوص میگرداند آنست که حزب ما بتئوری مبارزه و جهان بینی علمی متکی است و دارای شکل طبقاتی و سازمان با انضباط و منظم، استراتژی و تاکتیک،

دمکراسی چیست*

احسان طبری

نادانها برای جازدن و قالب کردن سوء استفاده میکنند. نه تنها خود استفاده میکنند بلکه باسانی و با غونسردی بروانهای شهیدان راه مبارزه بر ضد فاشیسم و پهلوانان نهضت خلق و حامیان علم و ترقی خطاب مینمایند و آنها را طرفدار دیکتاتوری و «توتالیتر» می نامند.

در کشور ما هم این ادعای دمکراسی از بیاب غارتگران هستی ملت و این ایراد بهتان استبداد طلبی بمبارزان راه آزادی ملت رسوخ یافته است. هیچ چیز از دمکرات بودن فتودالهای قرون وسطایی ایران که انسانها را برای تخم مرغی در زبر چوب میکشند، محسکرتینی که مانند وامپیرهای مهیب آخرین قطرات خون اجساد نیمه مرده توده ما را می مکند، دولتیانی که تمام عمر به نقض حقوق مردم و بی اعتنائی با آنها عادت کرده اند، جوجه فاشیست های ایرانی که برای پیروزی هیتلر نذر می کرده اند و شمع روشن مینموده اند، خنده آورتر نیست، اگر در برخی از کشورهای سرمایه داری که در آنها ظواهر مختصری از یک نوع دمکراسی قضائی و سیاسی گاه گاه دیده میشود و طبقه حا که آنها بحساب نیات و عقاید خود میگذارد و تظاهر بدمکراسی میکند، این نوع دروغها میدانی برای نفوذ بیاید، در کشور ما که طبقه حا که از هیچ دؤخیم صفتی خودداری نوزبیده است، چنین ادعاهائی باعث رسوائی بیشتر مدعیان است. برای آنکه مسئله عیقاروشن شود بایستی آنها بدستی تحلیل کرد:

تحلیل موضوع دمکراسی دامنه وسیعی دارد. مسائل مربوط بازادی، مساوات و حقوق مردم ناچار در این بحث وارد میشود. باید به تئوری معمول «دمکراسی غربی» و «شرقی» پاسخ داد. باید موضوع آزادی افراد و ارزش شخصی را که اینهمه درباره آن جنجال می کنند مطالعه نمود. خلاصه میدان سخن بسیار وسیع است و هر قسمتی از آن خود موضوع شایسته ای برای بحث جداگانه است. عجلاننا فهرست وار در این مسائل ورود میکنیم تا مفهومی از معنای واقعی دمکراسی بدست بیاید.

دمکراسی چیست؟ مفهوم دمکراسی که از دو لفظ یونانی Demos (بمعنای مردم) و Kratos (یعنی حکومت کردن) میآید، بطور ساده یعنی حکومت مردم - این مفهوم، مانند کلیه مفاهیم سرگذشتی تاریخی دارد و در

کلیه سائیکه حقوق اکثریت جامعه را غصب کرده اند، در صحنه اجتماع مانند گناهکاران شرمندهای ظاهر نمی شوند، بلکه آنها چیزی هم از توده غارت شده، از قربانیان خود طلبکارند. انجماد توده ها با آنها فرصت داده است که تسلط خونین و سیاه خود را ادامه دهند و در این حکومت خود سرانه میتند، بتدریج نه فقط تبه کارانه بودن اعمال خود را در طاق نیبان بگذارند بلکه دعاری تازه می هم پیدا کنند. بهمین مناسبت غاصبین و غارتگران باگستاخی هر چه تمامتر رژیم خود را عادلانه میخواهند، دم از میهن پرستی میزنند، خود را عناصر دمکرات جلوه میدهند و توده مردم و آنهایی را که در راه توده ها بیکار میکنند، بیگانه دوست، آشوبگر، و موجد استبداد و اختناق میشمرند. هیچ چیز از دعوی دمکراسی انحصار طلبان و صاحبان تراست ها و کارتلها، که در نتیجه بازبهای سوداگران و سودجویان شان در عرض کمتر از نیم قرن سراسر جهان دوبار در چشمه خون غوطه زد و در نوع انسانی بغیر از اقلیتی فوق العاده ناچیز، اکثریت شکننده در تارهای عنکبوتی سیاستهای مالی آنان اسیر و بصورت غلامان درآمده اند، مضحک تر نیست. پروردگان فاشیسم؛ افروزندگان نازمه جنک، سیاه کشان مخترعان تئوری های نوآدی، موجدین کشتار یهود، برده کنندگان ملت های آزاد، غارتگران تروتهای ملی، حامیان طبقات چنابنکار حا که، اسیر کنندگان ملت عظیم هند، زبون کنندگان توده وسیع چین، اینها هستند مدعیان دمکراسی. فولهایی که از خون ملتها سرمست هستند، مفنطیس های عظیم مالی و ال استریت، کسانی که قانون تافت - هارتلی و قانون موندت را تصویب کرده اند و اجراء مینمایند، کسانی که تحت عنوان «فعالیت ضد امریکائی» چیزی بشومی ورزشی «قتیش عقاید» در قرن آتم راه می اندازند، آنهایی که هنوز جهان از حمام خون بیرون نیامده، او را بجانب حمام خون دیگری سوق میدهند، آنهایی که در زمین دلارها غارتگران و تبهکاران را روی اجساد ملت های برقص در آورده اند، نوازش - کنندگان رژیم فرانکوها، سالازارها، پرونها، و توطئه چیان پست بر ضد امنیت و آزادی ملتها خود را قهرمانان دمکراسی میخواهند.

سرنوشت لفظ دمکراسی نیز مانند سرنوشت لفظ میهن پرستی رقت انگیز است. اینهم انقلاب طلائی است که هرابلیس کریوسی بر چهره زده و از بی خبری ها و

۱) سخن رانی احسان طبری در جلسه تحلیلی

دوران مبارزه بورژوازی برضد فئودالیسم شد بدام طرح شد. بورژوازی دعوی داشت که میتواند برطبق حقوق طبیعی بشر حکومتی ایجاد کند که در آن سه اصل: سعادت و برابری و آزادی برای همه افراد ملت تأمین گردد. لیبرالها نبرد شدید خود را برضد خودکامی شاهانه و سلاطین آغاز کردند. میتوان طرز تفکر این شاهان مستبد را در این بیانات لومنی با نزد هم که در سوم مارس ۱۷۶۶ در پارلمان پاریس ابراز داشته است خلاصه کرد:

« تنها در شخصی من است که اقتدار مطلق جای-گزین شده... قدرت قضائی بطور مستقل و بدون شرکت دیگری بمن تعلق دارد. نظام اجتماعی از وجود من فرضان میکند، من نگهدارنده و محافظ مطلق هستم. ملت من با من یکی است، حقوق و منافع ملت که منافع خانه آرا، بگری مجزا از سلطنت می شمارند، با حقوق و منافع من لزوما متحد است. تنها در دست های من قرار دارد.»

اگرچه چنین العنان مغرور و چنین دعوی جوروانه نمی شود از جانب دیکتاتورها و مستبدین تکرار میشود ولی باز این جملات مبین خوبی از طرز تفکر سلاطینی است که لیبرالهای قرن هفدهم و هیجدهم برضد آنها قیام کردند. بورژوازی در آغاز وعده های بسیار داد. اسنادی که در این زمینه وجود دارد، مانند تصمیم نامه مجلس عوام انگلستان (۵) (۶ ژانویه ۱۶۴۹) و اعلامیه استقلال امریکا (۶) (۴ ژوئیه ۱۷۷۶) و اعلامیه حقوق انسان و افراد ملت مضمون مجمع ملی فرانسه (۷) (اوت ۱۷۸۹)، از جملاتی در باره مساوات حقوق انسان و اینکه هر قدرتی ناشی از ملت است و افراد بشر دارای حقوق غیر قابل سلب هستند و عبارات مبهمی درباره آزادی و برابری و سعادت، انباشته است. این اعلامیه ها نشان میدهد که کدام یک از طبقات ملت باید قدرت را در دست داشته باشد و حقوق این طبقات بچه نحو تقسیم میشود، ولی در عمل معلوم شد که قدرت از اشراف و نجباء به بورژوازی منتقل میگردد و اگر حقوقی نیز تأمین شود، حقوق غیر انسانی این طبقه است. غاصبین جدیدی جای غاصبین قدیم را گرفتند و روشهای جدید استعمار و قهر جانسین روشهای قدیم شد. بورژوازی در آغاز برخی از حقوق دمکراتیک را در حدود برخی آزادهای قضائی و سیاسی کم و یا بیش و گاه بگناه مراعات میکرد. این نیز ناشی از طبیعت اقتصادی بورژوازی در آغاز ظهور آن بود. این طبقه در دوران اولین پیدایش خود با تکامل ماشین و ترقی نیروهای تولید اجتماع مخالفتی نداشت. این طبقه در این دوران مترقی بود.

دورانهای گوناگون تمدن بشری، استنباطی که از آن میشده است، استنباطی خاص آن دوران بوده. آنچه که یونانیان باستان دمکراسی مینامیدند، با آنچه که در رژیم سرمایه داری دمکراسی نامیده میشود و آنچه که دمکراسی سوسیالیستی و توده ای عنوان شده با هم تفاوت دارند. این مفهومها بیش از آنکه تقیض یکدیگر باشند، یکدیگر را در مسیر تاریخ تکمیل کرده اند. در تاریخ ها غالباً میخوانند که یونان با رژیم دمکراسی اداره میشده. اگر بخواهیم این دمکراسی را از روی سخنانی که پریکلس (۱) بمناسبت در گذشت تومسید (۲) بیان داشته و در آن با فصاحت از آزادی و مساوات در میهن خود، آتن دم زده است بشناسید، منظره یک رژیم عادلانه ای در نظرتان نقش می بندد. ولی حقیقت غیر از آنست. حق مشورت و شرکت در تصمیمات حکومت برای « ملت » وجود داشت ولی معنای ملت جدا علی محصور و محدود بود. لفظ ملت تنها بجماعت قلیل صاحب امتیازان اطلاق میشد و توده کثیر غلامان اصولاً در شمار ملت نبود. ملاحظه کنید ایدئولوژی شهر این ایام، ارسطو، با همه آن جامعیت فکری که میگوید « انواع پست انسانی طبعاً غلامند و برای آنها همچنان که برای تمام موجودات پست مقرر شده، همان بهتر که در زیر فرمان اربابی باشند، زیرا، شخصی طبیعتاً غلام است که در ملکیت دیگری بتواند باشد و در واقع نیز هست و آنها دارای شعور کافی برای فهمیدن است نه برای تعقل و تفکر میگردند. جانوران پست تر حتی آفتدر شعور هم ندارند تا بفهمند، بلکه فقط تابع غرایز خود هستند و در حقیقت بکار بردن غلامان و چارپایان اهلی چندان تفاوتی ندارد: از کار بدنی غلامان و چارپایان خدمتی که برای زندگی لازم است حاصل میگردد.» (۳)

وضع طوری بود که ذکر این جملات شرم آور باسانی و حتی بعنوان فلسفه سیاست مسکن بود. با این ترتیب چیزی را که اشراف آتن «دمکراسی» می نامیدند در واقع حکومت جمعی از عناصر ممتاز بود و باید آنرا « الیکراسی (۴) » نامید.

این « دمکراسی » اشرافی بزودی به تبهکارانه ترین روشهای حکومت، بیکتوغ حکومت توسعه طلبی و جهاشغوری رومیان تبدیل شد نه فقط حق غلامان، بلکه حقوق بلبها که مردمی آزاد بودند ضایع و بامال گردیده، در قرون وسطی پابها و فئودالهای دست نشانده بتوانند مذهب هرگونه حریت فکر را از میان بردند. بورژوازی، در آغاز پیدایش خود، خواستار کاستن قدرت اشراف و امیران و کسب امتیازات سیاسی و تحصیل امنیت قضائی بود، زیرا بدون آنها توسعه صنایع و تجارت امکان نداشت. بورژوازی لیبرال (آزادخواه) در انگلستان و امریکا و فرانسه بتدریج قدرت را در دست گرفت.

مسئله مساوات و آزادی و حقوق طبیعی بشر در

- 1) Péricles
- 2) Thucydide
- 3) سیاست: کتاب اول.
- 4) Oligarchie
- 5) Resolution of The House of com - mon
- 6) American declaration of Independence
- 7) Déclaration des droits de l'homme et de citoyen

در نزد ما امروز تمرکزی از قدرت خصوصی که نظیر آن در تاریخ سابقه ندارد در حال رشد و نمو است.

در کتاب چرخ سلدز موسوم به «یکهزار امریکائی (۳)» ماهیت این «دمکراسی» فاش شده است. سلدز در این کتاب نشان می‌دهد که چگونه مونیوپولهای امریکائی که حاکمیت علی‌الاطلاق خود را در تمام شئون زندگی امریکائی، به مقتضای منافع سوداگرانه خود مستقر ساخته‌اند اسرار این حاکمیت را مانند کهنه مصری حفظ میکنند. ویلیام ان‌نوایت یکی از روزنامه نگاران معروف امریکائی این انحصارطلبان را «خزنده‌گان عهد سیلیورین» می‌نامد. او می‌نویسد: «آنها مارا بیاد اژدهاهای دوران نوین می‌اندازد، با آنکه چنین بشظر میرسد که همه اژدهاها از میان رفته‌اند» سلدز در کتاب خود آنها را با ذکر میزان سرمایه‌هایشان نام میبرد: خانواده‌های «فورد» «دوین دونور»، «روکفلر»، «مک کورمیک»، «ملون»، «دیوک»، «پپو»، «پیت کرن»، «کلارک» «رینالدز» (۴) و غیره که ثروت عده امریکا دردستان متمرکز است. مورگان برآس همه قرارداد دارد. موسسه مورگان با اتفاق یکی از بانکها موسوم به «فرست نیشنل» بر ۴ کورپوراسیون (از مجموع ۲۰۰ کورپوراسیون میلیاردرها که مبلغ کل سرمایه‌اشان ۳۰ میلیارد دلار است) نظارت دارد. از آن قبیل است تراست فولاد - جنرال الکتریک - نیلیس - دوچ - کبانی تلگراف و تلفن امریکا.

راکفلر جای سوم را اشغال میکند و ۶ میلیارد سرمایه دارد. کورپوراسیونهای نفت متعلق باوست. ملون دارای سه میلیارد سرمایه است. آنها با ایجاد «اتحادیه ملی صاحبان صنایع» (۵) که ستاد کل ارتجاع امریکاست ۱۶ هزار کارفرما را متحد ساخته‌اند. این ۱۶ هزار کارفرما ۲۰۷ شرکت متحد میکنند و این ۲۰۷ شرکت در تحت نظارت ۱۲ کورپوراسیون میلیاردرها است. دوازده کورپوراسیون نامبرده بخش حیات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و ایده‌تولوژیک امریکا را در دست دارند. سیاست امریکا دیکته آنهاست. عمال آنها ساک عنوان «اویست» یا چاکران سرسرا با آنان داده شده در دولت و در گنجره نیت آنها را پیش می‌برند.

استاد غیرقابل تردیدی رابطه آنها را با چنگ افروزان آلمانی و ژاپنی اثبات میکند. با اطلاع دریا - سالاری بریتانیا آنها از طریق دانمارک، آلمان اسلحه حمل می‌کرده‌اند. با تراست معروف آلمانی (ایک‌فارین ایندوستری) روابط صمیمانه و قرارداد های جنگلنی

لذا آنچه را که بطور قانونی De Jure پذیرفته بود گاه نیز در عمل De Facte اجرا میکرد، ولی این وضع تازمانی ادامه داشت که تضادهای شدید در سیستم اقتصادی بورژوازی بروز نکرده بود. بورژوازی لیبرال و مترقی بکاپیتالیزم انحصاری مبدل شد. الیکارشی مالی جای دمکراسی بورژوازی را گرفت.

حکومت بول (۱) مطلقاً جانشین «حکومت قانون» شد. دمکراسی بورژوازی به «دمکراسی گاو صند و قبا» مبدل گردید. آزادی انتخابات و مطبوعات و بیان و اجتماعات عملاً ب سرمایه داران اختصاص یافت و دمکراسی بورژوازی دچار شدیدترین انحطاطها شد.

بی‌جهت نیست که جمهوری وایمار (۲) در آلمان که سرمایه داری آنرا نمونه کاملی از دمکراسی خود میدانست با یک کودتای سهل و ساده برژیم حیوانی و خونخوار هیتلر بدل شد و جمهوری سوم فرانسه که باز بعنوان کاملترین نمونه دمکراسی بورژوازی بخود می‌بالید در عرض هجده روز از ارتش مهاجم هیتلر شکست خورد و ب هورت رژیم نازی و روم دوم بتن - لاوال مسخ گردید. این ناپایداری و قابلیت سریع تبدیل دمکراسی بورژوازی بشا پسیم نشانه انحطاط و ضعف بنیاد اقتصادی و اجتماعی آن است.

سرمایه داری بجای آزادی یک نوع بردگی جدید، بردگی در مقابل دلار و لیره را با خود همراه آورد. بجای مساوات، اختلاف موحش طبقاتی، امتیازات شوم طبقه حاکمه و محرومیت جانگداز محرومین، بجای سعادت چنگ، بحران، بیکاری، اضطراب، باس و نومیدی. بورژواها بعنوان طبقه حاکمه در فساد خود غرق شدند و برآتب از طبقه‌ای که جانشین آن گردیدند در سلب حقوق بشری جلوتر رفتند. جنایات سرمایه داران قرن ما از مظالم فرعونها و قیصرها و امیران و سلاطین در گذشته و شیوه های جدید شکنجه برآتب از شیوه های کهن سهمگین تر است.

...

مونیوپولیت‌های امریکائی دم‌از دمکراسی می‌زنند آنها دمکراسی خود را با آزادی بیان و اجتماع و انتخابات و مطبوعات و وجود حریت فردی توصیف میکنند دروغ هایی از این هنگفت تر نمیتوان گفت. در کشوری که همه چیز در دست «قدرت های خصوصی» است نمیتوان تصور کرد که دمکراسی وجود دارد. رئیس جمهوری: فقید ممالک متحده فرانکلین روزولت صریحاً میگوید:

«اولین حقیقت آنست که آزادیهای ده دمکراسی، امر ملت رشد و نمو قدرتهای خصوصی را تا آنجا متحمل شود که این قدرتها از قدرت یک دولت دمکراتیک نیرومندتر شود، و مصون و محروس نخواهد ماند. این وضع در واقع و بالذاته همان فاشیسم است بدین معنی که افراد یا دسته‌ای از افراد یا یک قدرت خصوصی کنترل کننده دیگری، دولت را در دست داشته باشد.

1) Ploutocratie

2) Weimar 3) George Seldet: One

Thousand Americans: Boni and Gear - New York 4) National industrial

council 5) DuPont, Ford, Mac Cormick,

Rockefeller, Pew, Mellon, Reynolds, Pittcairn

داشتند. امپریالیسم آلمان پس از مغلوبیت در نخستین جنگ جهانی با کمک آنها پیا خاست. خانواده دوین دوتور از طریق کار چاق گنی هوور رئیس جمهور سابق مسالک متحده در این میانه نقش بزرگی بازی میکرد و در امور خلع سلاح پس از اولین جنگ جهانی خرابکاریهای جدی کرد. خانواده دوین با امپریالیستهای ژاپن نیز کمک رسانند. در سال ۱۹۳۲ کسرن ژاپنی موسوم به میتسومی مبلغ ۹۰۰ هزار دلار بابت نسخه مواد منفجره بدوینها پرداخت .

ستاد کل ارتجاع امریکایی یعنی « اتحادیه ملی صاحبان صنایع » که ذکر آن گذشت امروز سازمانهای فاشیستی امریکایی از قبیل : « کوکسوکس کلان » ، « تیپ سن سباستین » ، « برهان قره‌ای » ، « صلیبون » ، « سلحشوران کلب » و غیره را علناً تقویت میکنند. ۱۲ گروه بزرگ میلیاردرها ۹۰ درصد مطبوعات امریکارا که بالغ بر ۱۰ میلیون نسخه مجله و ۵۰ میلیون نسخه روزنامه است تحت کنترل دارند .

پادشاهان مطبوعات مانند « هرست » ، « یک کورمیک » ، « هوارد » ، « پترسون » (۱) برای ارتجاع امریکا افکار عمومی مصنوعی ایجاد میکنند. آنها درباره حقایق رعه‌آور بالا ساکت هستند ولی مجموع ترین اخبار را بصورت‌های تحریک کننده و ماهرانه می‌بخش می‌نمایند.

در عرض سی سال اخیر با دوزو کلکهای گوناگون مطبوعات را برده خود ساخته‌اند و مطبوعات مترقی را از میدان بدر کرده‌اند. لامونت (۲) مشاور مسائل اجتماعی در موسسه مورگان این مآهوریت را با مهارت انجام داد. بقول سلدز « او در حقیقت هر مدبر روزنامه هر ژورنالیست ، هر نویسنده یا گرداننده افکار عمومی را که ممکن بود جلب کرد ، جلب نمود » .

« اتحاد ملی صاحبان صنایع » علنی‌ترین منادبان امپریالیسم را مانند سگهای باستانی در بارلمان و دولت بخدمت خود گماشته است. « جیمز فورستال » ، « فوستر دالس » ، « کنالی » ، « واندنبرگ » ، « هوور » و دیگران نمایندگان برجسته این گروه هستند. آنها هستند که نقشه مارشال را طرح میکنند ، آنها هستند که پرچم پوسیده « امریکانیسم » را بر پایمیدارند و تئوریهای رسوای « آزادی عمل » ، « آزادی ابتکار » ، « آزادی فردی » را برای حفظ امتیازات فرد (که موجب سلب عمل و ابتکار و شخصیت از اکثریت مردم است) سیری قرار میدهند ، هولی‌وود این منبه بزرگ بخش سم امریکانیسم در دست آنهاست و بوسیله آن افیون جدیدی برای تغذیر میلیونها مردم جهان ایجاد کرده‌اند .

کاهنان وال اسفیریت توده مردم امریکارا از اسرار قدرت خود بی‌خبر نگاهداشته‌اند و آنها را قریب میدهند که گوید در آن کشور بهشت آزادی فردی است. سلدز در کتاب خود مینویسد (فصل چهارم - صفحه ۳۸) :

« مردم امریکا دشمنان خود را نمی‌شناسند. آنها از اسامی ، آلات و افزار ، و تکنیک و قدرت این چند نفر بی‌خبرند. آنها نمیدانند که منافع لیرو و لوئر الکترونیک متعلق به کیست. با وجود اینکه نام این اشخاص در کنگره برده شده آنها از نقشی که تجارتخانه امریکان در صنایع بازی میکند هنوز بی‌خبرند. آنها از اسامی هشت بانک بزرگی که قدمت عمده امریکارا کنترل میکند آگاه نیستند ، آنها او بیستها (از کلمه Lobby به معنی سراسر مستقی شده - Lobbyiste نام کسانی است که در کنگره امریکا بنام دمکراسی به میلیارد درها خدمت میکنند) را نمی‌شناسند و نازمانی که آنها نمیدانند و مطبوعات و رادیو و اخباری را که در آنها نام دشمنان امریکا برده شده سانسور میکنند. رای جماعتی از خوانندگان و شنوندگان غیر ممکن است که قدمی بگذرد دشمنان ملت بردارند. این چیزی است بالاتر از یک توطئه سکوت مطبوعات و رادیو و باقی وسائل ارتباط عمومی نه تنها اخبار را سانسور میکنند بلکه از طریق دیگر امتیازاتی نیز قابل میشوند زیرا در هر مبارزه عملی این نوع خصوصی و مصلحت عمومی مطبوعات و برای اعمال توطئه متع پرستالی که امروزه وجود دارند ، بگمک نفع خصوصی می‌شایند.»

بآهنگ دلارهای آنان همه میرقصند از میلیاریست های چین تا مونارکوفاشیستهای یونان ، از فالانژیست های اسپانیا تا سیاه کنهای امریکا ، از کشیشهای واتیکان تا دیپلماتهای « که دورس » ، از محافظه کارهای انگلیسی تا سوسیالیست های قلابی ساراگات و شوماخر و بلوم. آنها بقدرت سحر انگیز دلار نه فقط بر تار و بود مادیات و معنویات کشور خود مسلط هستند بلکه بر جهان نیز تسلط یافته‌اند. حکومت آنها مظهر بازر و بی‌غلو فشی از حکومت پول یعنی پلوتوکراسی است. اطلاق کلمه دمکراسی بیک چنین حکومتی که در آن اراده توده‌ها نقش ناچیزی هم ندارد کفر محض است. ظواهر برخی آزادیها که باقیمانده مبارزات توده مردم است در دست اینها وسیله‌ای برای عوام فریبی است آنها هر وقت لازم بدانند این ظواهر را عوض میکنند زیرا همه سرنخا در دست آنهاست همانطور که مونوپولیت های آلمان و فرانسه آنرا در عرض چند روز عوض کردند. باسانی عوض کردن دکور تأثر.

نمونه دیگر، دمکراسی بورژوازی انگلستان است در کشور ما که از « دمکراسی » در این کشور صحبت نمی‌کنند. و یاد باره آن قصیده نمی‌سرایند؛ داستان هاید پارک و اینکه هر کس در آنجا میتواند حرف خود را بزند بعنوان دلیل قاطع وجود یک آزادی مطلق تکرار میشود. میگویند شاه انگلستان در امور کشور دخالت نمی‌کند. اینها دلیل وجود یک دمکراسی ایده آل در این کشور است ولی نه آزادی سخن و هاید پارک و نه عدم دخالت شاه در امور ، دلیلی

1) Patterson, Scripps - Howard, Mac Cormick, Hearst 2) Lamont

دمکراسی مطلق.

درواقع چنانکه گفته شد، دمکراسی یعنی حکومت مردم، با تحول شرایط اجتماعی تحول می یابد. اینک دمکراسی توده ها جانشین دمکراسی بورژوازی میشود. دمکراسی بورژوازی که دیگر قلب ماهیت کرده و مزایای نخستین خود را از دست داده و پرده تزویر و قریبی بیش نیست ناچار در مقابل دمکراسی نوین، دمکراسی توده ها مغلوب خواهد شد. این دمکراسی پایه اساسی خود را در برانداختن استثمار و استثمار قرار میدهد. تنها با تأمین يك آزادی اقتصادی، تأمین آزادی های سیاسی و اجتماعی میسر است. تنها با ازمیان بردن پلوتوکراسی و الیگارشی مالی، تأمین يك حکومت واقعی مردم بر مردم امکان پذیر است. تنها با محو امپریالیسم، ملتها میتوانند ثروت ملی خود را از تاراج نجات داده استقلال واقعی خود را بچنگ آورند و حقیقه آزادی نگین کنند حقوق دمکراتیکی که انقلاب بورژوازی تأمین آنرا وعده داد، تازه اگر هم تحقق مییافت حقوق محدودی بود. دمکراسی نوین علاوه بر تأمین کامل و بی غل و غش آن حقوق با تأمین حق کار، حق استراحت، حق تحصیل، حق آزادی از قید استثمار، حق آزادی از قیود امتیازات نژادی و غیره شخصیت بشری را تثبیت می کند. نکته مهم در آن است که انسانها همه « فرصت مساوی (۳) » داشته باشند. در جامعه طبقاتی مقدمات کسی که در خانه دولتمندی متولد میشود با کسی که در کلبه فقیری بدنیا می آید زمین تا آسمان تفاوت دارد. برای اولی جاده ترقی کوییده است و دومی با هزاران مانع روبروست. این عدم تساوی فرصت، که نتیجه وجود امتیازات طبقاتی است از همان آغاز حقوق بشری را مملول و مسلوب میکند. برای بردگان که تنها آرزوی آنها سیر کردن شکم است، تصور دمکراسی ممکن نیست. مشاهده کتب قانونی که در آنجا عبارات سودمندی نوشته شده گرسنگان را خوشبخت نیسازد. مجوسین زندان قتل و استثمار و استثمار تنها زمانی آزاد میشوند که دیوارها را ویران سازند. بیاد است که مبارزین راه نجات توده ها از قیود اقتصادی، دمکراتهای اصل و سره عصر کنونی هستند. این دمکراتهای کنونی سنت دمکراتهای قرن هجدهم و نوزدهم را در شرایط کنونی تاریخ تکمیل کرده و ادامه میدهند. آنها عصر جدیدی را که عصر دمکراسی مردم ساده، مردم عادی نام دارد باز میکنند و بجای دمکراسی انحطاط یافته بورژوازی دمکراسی سرزنده و خلاق رنجبران را برقرار میسازند.

بروجور يك حکومت ملی نیست. حتی ولز (۱) نویسنده انگلیسی آنچه را که در انگلستان وجود دارد، نه دمکراسی، بلکه الیگارشی شوم و بلیدی خوانده است مضحک تر از همه آنکه در این اواخر انگلستان را يك کشور سوسیالیستی خطاب میکنند. در کشوری که ۶۴ درصد ثروت ملی در دست دو درصد از مردم است چگونه میتوان نام سوسیالیسم را بر زبان آورد. در کشوری که « سرموزی » لیدر فاشیستارها پلیس بجان کارگران می اندازد چطور میتوان از دمکراسی حرف زد. مجلس لردها در انگلستان تصمیمات يك پارلمان غیر دمکراتیک را کنترل میکند. این مجلس از ۲۴ دوک و ۲۸ مارکی و ۱۲۸ کنت و ۷۷ ویکونت و ۵۷۷ بارون و تعدادی از روحانیون درجه اول (بیشاپ و آرج بیشاپ) تشکیل یافته است شرط انتخاب آنها داشتن « خون آریستوکراتیک » است و نیمی از آنها بارت این مقام را اشغال کرده اند. آنجا نیز مطبوعات در اختیار مونوپولیست هایی مانند لردیور بروک و لرد نرتن کلیف است. و هیئت مدیره امپریالیسم انگلستان، بصورت اینتلجنس سرویس امور را بر حسب منافع سرمایه داران میچرخاند. ماهیت دمکراسی انگلستان را از شیوه تجارت کرانه این کشور در سیاست جهانی میتوان شناخت. چگونه کسانی که نیمی از مردم جهان را مستقیم و غیر مستقیم برده خود ساخته اند دمکرات محسوب میشوند.

مطالعه « دمکراسی » بورژوازی بسا نشان میدهد که این دمکراسی دچار انحطاط شده و از اصول اولیه خود عدول کرده است. بقول روزنامه مجاری « ساباتپ » « دموکراسی کشورهای متحده امریکا چیزی جز ماسک خندان بر چهره کربه خنابکار نیست. دموکراسی انگلیس و فرانسه کت و شلوار تاریخی است که در زمان گذشته فهرمانی بورژوازی برجای مانده. اکنون آنرا جایبانی از فاشیستهای مختلف برقی میکنند » (۴)

در کشورهای سرمایه داری، سرمایه داران از راه رشوه و پول در دولت نفوذ کرده اند و دموکراسی خود را با بوروکراسی دشمن ملت آشتی داده اند. در دوران سرمایه داری انحصاری دمکراسی بورژوازی با رتجاع مبدل میشود. هنگامیکه بهران عمومی سرمایه داری آغاز میگردد، سرمایه داران که دستخوش فساد و اضطرابند همه گونه ایده های مترقی را نفی مینمایند و به بدترین روشهای فاشیستی متوسل میشوند. برخی از نوکران سوسیالیست مآب سرمایه داری سعی دارند از « دمکراسی خالص » دم بزنند یعنی دمکراسی محض و مطلق که در وراء طبقات وجود دارد و از لحاظ علو و خلوص خود، مال طبقه خاصی نیست، از آن همه است. دعوی دارند که در جوامع طبقاتی يك چنین دمکراسی محض و ماوراء طبقات شدنی است. این دعوی سفسطه ایست برای مخفی نگامداشتن ماهیت طبقاتی دمکراسی، برای جلوه گر ساختن دمکراسی گاو صند و قها بصورت دمکراسی هسکاتی،

1) H. G. Wells: Fate of Homo Sapiens

۲) به نقل از رساله آکادمیسی «میش» و سوم به دمکراسی بورژوازی دمکراسی سوسیالیستی

۳) «Print» جامعه مجلس انگلستان آنرا «Freedom of opportunity» نامیده است.

فدراسیون سندیکائی جهانی و نهضت کارگری ایران

ایرج اسکندری
دکتر در حقوق و اقتصاد

فرب و اغفال طبقه کارگر و سرباز زدن از تمهیدات اجتماعی خود بکار میبرند.

هنگامی که مقدمات تشکیل نخستین کنگره فدراسیون سندیکائی جهانی در پاریس تهیه میشد، حکومت صدرالاشرف زمام امور ایران را در دست داشت. نظامیان سرلشکر ارفع و زاندارمهای شوارتسکف کلونهای کارگری را اشغال کرده بودند و روزنامه های آزادخواه یکی پس از دیگری بامر حکومت نظامی توقیف میشد.

نمایندگان شورای متحد ممرکزی که برای شرکت در کنگره پاریس تقاضای گذرنامه کرده بودند بزندان افتادند و در عوض کسانی که بچپوچه ارتباطی با نهضت کارگری ایران نداشتند و حتی بعضی از آنها در عداد دشمنان سابقه دار طبقه کارگر محسوب میشدند، از طرف حکومت ایران با گذرنامه سیاسی و خدمت، بیاری اعزام گردیدند.

شورای متحد ممرکزی تصمیم گرفت که با وجود شدت فشار، بجای رفقای زندانی، نمایندگان دیگری بکنگره بفرستند و میدان را در مقابل حریف خالی نگذارند. با اینکه دولت اشکالات عدیده ای در پیش پای نمایندگان شورای متحد ایجاد نمود، و حتی نکارنده را که در آن هنگام نماینده مجلس بود بعنوان تشریفات گذرنامه مدتی معطل کرد، نتوانست مانع رسیدن این هیئت پاریس شود.

هنگامی که نمایندگان شورای متحد ممرکزی پاریس رسیدند چهار روز بیشتر به ضایع کنگره نمانده بود و در نتیجه تشبثات مامورین رسمی دولت و القآت نمایندگان دروغی کارگران که بسرپرستی نفیسی اعزام شده بودند، کار هیئت بمراتب دشوارتر شده بود.

اولین وظیفه نمایندگان شورای متحد این بود که حقانیت شورای متحد ممرکزی را در مقابل مراجع رسمی کنگره ثابت نمایند، و نیز قبل از خاتمه کنگره اعتبارنامه نمایندگان شورای متحد را بصوب رسانند. وظیفه مهم دیگر این بود که اعضاء کنگره را از ماهیت ارتباطی ایجاد به های جعلی دولت آگاه سازند و از هرگونه تصمیمی دربارۀ عضویت آنها در فدراسیون جلوگیری نمایند.

نتیجه اقدامات نمایندگان شورای متحد ممرکزی این شد که کمیسیون اعتبارنامه ها پس از استماع و رسیدگی به اظهارات مدلل و مشروح نماینده شوروی، در روز ۱۷ کتبر

از اخبار و اطلاعاتی که از ایران میرسد چنین بر میآید که مراجع وزارت کار و سندیکاهای جعلی دولتی برای اینکه توجه کارگران ایران را از بیکانه سازمان صحیح کارگری یعنی شورای متحد ممرکزی منحرف نمایند و مبارزه سندیکائی زحمتکشان را خنثی کنند، دست به تبلیغات پردامنه ای برهائیه فدراسیون سندیکائی جهانی، که بنا بر وظیفه خود محافظ واقعی حقوق زحمتکشان عالم است، زده اند و میخواهند چنین وانمود کنند که سازمان بین المللی کار بیکانه مرجع کارگری جهان و تنها مدافع زحمتکشان است.

مقاله سودمندی که مجله رزم بقلم آقای دکتر وضوی در این خصوص منتشر نمود، دارای این خصوصیت بود که اساس سازمانی این دو تشکیلات بین المللی را با یکدیگر مقایسه کرده بخوبی نشان داد که سازمان بین المللی کار بنابر اساسنامه خود صرفا دارای جنبه دولتی است و در حقیقت مسائل کارگری که در این سازمان مطرح میگردد بیشتر از لحاظ رفیع دشواری دواتها و برطرف کردن گرفتاریهای کار فرمایان است تا از نظر حفظ حقوق زحمتکشان.

برای اینکه اهمیت فدراسیون سندیکائی جهانی و نقشی که در راه تامین حقوق کارگران دنیا و حفظ اصول دموکراسی بسازی میکند بیشتر مأموم گردد، به عقیده من شورای متحد ممرکزی و همچنین کلیه سازمانها و کسانی که به نهضت کارگری ایران علاقه دارند موظف هستند بوسیله نشر مقالات و کتابچه های سودمند اساسنامه، هدفها، و طرز تشکیلات و خدمات فدراسیون سندیکائی جهانی را بیش از پیش در معرض افکار زحمتکشان ایران قرار دهند و بدین طریق ماهیت حقیقی تبلیغات دشمنان طبقه کارگر را فاش سازند.

مقاله حاضر که از روی اسناد و نوشتهجات رسمی بین المللی تهیه شده است بمنظور روشن کردن نقشی است که فدراسیون سندیکائی جهانی در راه تامین حقوق کارگران ایران و تحکیم موقعیت سندیکائی آنان بازی کرده است.

در مقاله های آینده سعی خواهیم کرد ماهیت واقعی و نقش حقیقی سازمان بین المللی کار را در خنثی کردن مبارزه طبقه کارگر و غرق کردن مطالبات واقعی آن در آب منجمد «مقررات» بین المللی ورزیه کاری های دیپلماسی آشکار سازیم و همچنین نشان دهیم چگونه دواتها و از آنجمله دولت ایران این سازمان را بعنوان وسیله ای برای

دارد. در نتیجه، کمیسیون توصیه میکند که کمیته اجرایی فوراً تلگرافهایی به دولت‌های ایران و یونان دایره اعتراض بر علیه این اعمال که موجب جلوگیری از شرکت نمایندگان در کنفرانس سندیکائی جهانی شده است بفرستد. این قطعنامه بمنزله اولین قدمی است که فدراسیون جهانی در راه تحکیم نهضت کارگری ایران برداشته است. نمایندگان سندیکاهای جمعی دولت که شکست خود را قصی دیدند بسفارت ایران در پاریس متوسل شدند. سفارت ایران نیز شرحی رسماً به دبیرکل فدراسیون نوشته از آنان پشتیبانی کرد و از طرف دولت تقاضا نمود که آنها را عضویت بپذیرند.

در نتیجه این تشبیهات، لویی سایبان دبیرکل فدراسیون جلسه‌ای مرکب از نمایندگان شورای متحده مرکزی و نمایندگان اتحادیه‌های جمعی تشکیل داد و پس از استماع اظهارات طرفین چنین تصمیم گرفت که هیئتی از طرف فدراسیون برای رسیدگی با دعاهای این سندیکاسازان، که مدعی بودند اکثریت قریب باتفاق طبقه کارگران، آن دو سازمانهای ادعائی آنها متشکل شده‌اند و شورای متحده مرکزی وجود خارجی ندارد، بسایران بفرستد و پس از وصول گزارش این هیئت کمیته اجرایی فدراسیون درباره عضویت تقاضای اتحادیه‌های ایران تصمیم لازم اتخاذ نماید. دبیرکل فدراسیون سندیکائی جهانی در اولین جلسه هیئت رئیسه که در تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۴۵ در پاریس تشکیل گردید گزارشی درباره لزوم اعزام هیئتی بسایران برای تحقیق مطالب فوق تقدیم داشت ولی هیئت رئیسه بر مبنای تصمیمی که در کنفرانس پاریس راجع بقبول عضویت شورای متحده مرکزی اتخاذ شده بود اعزام هیئت را موکول به تقاضای شورای متحده مرکزی نمود.

وقایعی که در بهار سال ۱۳۲۵ اتفاق افتاد و تضییقاتی که در خوزستان از طرف عمال حکومت قوام السلطنه و مامورین شرکت نفت بر علیه شورای متحده شروع گردید، و مخصوصاً با اعتصاب عظیمی که کارگران نفت جنوب برای احقاق حق خویش نمودند و منجر بوقایع خونین آبادان شد، فدراسیون سندیکائی جهانی را بر آن داشت که هرچه زودتر برای دفاع حقوق کارگران و تحکیم میانی نهضت کارگری ایران تصمیمات عاجل و فاعلمی اتخاذ نماید.

کمیته اجرایی فدراسیون که از تاریخ ۲۲ تا ۲۷ ژوئن ۱۹۴۶ دو مسکو تشکیل گردید، پس از استماع گزارش دبیرکل باتفاق آراء اعضاء خود تصمیم گرفت که هیئتی مرکب از: لویی سایبان دبیرکل، المریس، ولوکر Locker هرچه زودتر بسایران اعزام گردد.

دبیرکل فدراسیون نظر با اهمیت و قیامی که در ایران رخ داده بود روز بیستم ژوئیه ۱۹۴۶ با هوایما بطهران

(۱) نماینده اتحادیه‌های کارگران هندوستان
(۲) راجع بجزئیات این حلقه گزارش کنفرانس پاریس، نسخه فرانسوی، از صفحه ۳۵ تا ۳۶ مراجعه شود

۱۹۴۵، یعنی در طی آخرین جلسه خود، اعتبارنامه شورای متحده را تصویب نموده خبر آنرا روز بعد در آخرین جلسه کنفرانس فدراسیون سندیکائی جهانی تقدیم کرد. ترجمه خبر کمیسیون اعتبار نامه ما راجع بایران بنویسکه تورنتون Thornton نماینده استرالیا و مغیبر کمیسیون مریور در جلسه دوشنبه ۱۸ اکتبر ۱۹۴۵ قرائت نمود بشرح زیر است:

« کمیسیون اعتبارنامه ما جلسه‌ای را که امیدوار است آخرین اجلاس این کمیسیون باشد تشکیل داد و گزارش ذیل را درباره سازمانهایی که باید بصورت قبلی اضافه شوند تقدیم میدارد: نمایندگان شورای متحده مرکزی ایران که سابقاً کمیته درباره آن بحث کرده بود ولی هنوز وارد نشده بودند اکنون اینجا هستند. ایشان نماینده دویست هزار عضوند و حق دارند یک نماینده و یک جانشین داشته باشند. تقاضاهای جدید ذیل نیز رسیده است ولی کمیسیون تصمیم گرفت که رسیدگی به این تقاضاها را به هیئت اجرایی موکول نماید: تلگرافی از شورای اتحادیه‌های یرمانی مبنی بر تقاضای عضویت رسیده است و از رفیق دانچه Dange (۱) خواهش کرده‌اند که نمایندگی آنها را در این کنفرانس بپذیرد. دو تشکیلات دیگر ایران نیز تقاضا کرده‌اند که نام آنها ثبت شود. »

بلافاصله پس از تصویب این گزارش که در حقیقت متضمن قبول عضویت شورای متحده مرکزی و تعلق تقاضای تشکیلات جمعی دولتی بود، در آخرین مذاکره به نگارنده فرصت داده شد که در طی یک نطق نیم ساعته مطالبی را که مورد نظر شورای متحده مرکزی بود بیان کرده کنفرانس فدراسیون جهانی را از مساهمت تشکیلات جمعی دولتی آگاه سازد. و همچنین نسبت به تعرضاتی که از طرف دولت به حقوق سندیکائی کارگران ایران شده است و نیز درباره توقیف نمایندگان شورای متحده جدا اعتراض نماید (۲)

کنفرانس پاریس در ضمن تصمیمات خود به مسئله ایران توجه مخصوصی نمود و سومین قطعنامه خود را به اعتراض بر علیه عملیات ارتجاعی دولت ایران و یونان اختصاص داد. متن قطعنامه سوم بقرار زیر است:

« باستحضار کنفرانس رسید که دو نفر از اعضای هیئت نمایندگی ایران که از جانب اتحادیه‌های آن کشور برای حضور در کنفرانس انتخاب شده بودند از طرف دولت ایران، برای جلوگیری از شرکت در این کنفرانس، بازداشت گردیده‌اند. باضافه دولت یونان نیز نمایندگان اتحادیه‌های یونان را از شرکت در کنفرانس ممنوع داشته است. این عمل انکار مطلق حق کارگران در اعمال آزادبهای اساسی آنهاست و به رفتار تیره‌وهای شکست خورده فاشیست شباهت

بوسیله آقای رضا روستا دبیر مسئول شورای متحده مرکزی بکلیه جراید تهران فرستاد و نیز متن آنرا خود در راهپیمایی تهران قرائت نمود.

ترجمه نامه سرگشاده لویی سایان

«رفقا و دوستان عزیز!

پس از یک هفته اقامت در کشور شما و در میان شما، مامورینی را که از طرف کمیته اجراییه فدراسیون سندیکائی جهانی بمن محول شده بود، خاتمه داده ام. نخست باید از پذیرایی گرم و صمیمانه ای که از من کرده اید و همچنین از اعتمادی که نسبت به فدراسیون سندیکائی جهانی ابراز داشته اید تشکر کنم.

من اکنون که ایران را ترک میکنم احساس میکنم که نهضت سندیکائی خدمات بزرگی بکشور شما و به هدف مقدس زنان و مردان زحمتکش و همچنین به نفع عمومی ملت شما انجام خواهد داد.

در ایران یک سلسله اقدامات عظیم اجتماعی و بشری ضروری است. سندیکاهائی که عضو فدراسیون جهانی هستند باید انجام این امور را با نام خویش توأم کنند و شورای متحده مرکزی باید عملاً و معنایاً محرک و مشوق این اقدامات باشد.

بدین منظور لازم است که تحول نهضت سندیکائی با تحول پیشرفت اجتماعی توأم باشد. توسعه سندیکاهای کارگری در هر کشوری که بطرف دموکراسی می رود سیاست عمومی آن در خدمت احتیاجات توده قرار گرفته است، امری غیر قابل اجتناب است ولی عامل اساسی پیشرفت سندیکائی وحدت کارگران در میان خودشان است.

سندیکالیسم آزاد و اختیاری، که نیروهای کارگری را اعم از کارگرانی که با دست و پا با فکر خود کار میکنند در یک سازمان ملی متحد و متشکل همبند کرده اینست آنچه که باید در ایران مستحکم شود و توسعه یابد. این سازمان باید کلیه کارگران را بدون توجه به عقاید سیاسی یا مذهبی آنان در برگیرد. در اینصورت چون نماینده منافع مادی و معنوی، حرفه ای و اجتماعی قاطبه زحمتکشان میگردد تاگزیر جنبه توده ای و ملی پیدا میکند و خود یکی از میانی دموکراسی حقیقی میگردد.

(۱) در گزارشی که اولی سایان به کمیته اجراییه و انجمن داده است شرح این مذاکره با تفصیل ذکر گردیده است.

وارد شد و با اتفاق مصطفی المرسی، که قبلاً بطهران رسیده بود، تشکیلات و موسسات شورای متحده مرکزی، و همچنین کارخانجات تهران و تبریز و اصفهان و مازندران را بازدید کرد.

دولت قوام که در همان اوان مشغول تهیه سازمان سندیکائی بود که تابع نظریات وی باشد، و با تمام قوا سعی میکرد کارگران و زحمتکشان را تحت اراده مطلق خود در آورد و بدین طریق شورای متحده مرکزی را متلاشی نماید، از آمدن دبیر کل فدراسیون سندیکائی جهانی سخت مضطرب شد و دست بیک سلسله تشییحات برای خنثی کردن تاثیرات نیکویی که تشکیلات شورای متحده مرکزی در او نموده بود زد. مظفر قزوین معاون نخست وزیر رسماً به لویی سایان اظهار نمود که:

«دولت در نظر دارد اتحادیه ای در مقابل شورای متحده مرکزی بسازد و میل داود فدراسیون سندیکائی از نظر دولت پشتیبانی و حمایت نماید» (۱)

و نیز نسبت به شورای متحده مرکزی و رهبران آن تمهیدات بیشتری را اتخاذ کرده است که مرتباً توسط حبیب نفیسی و سایر بلندگوبان قوام که با لویی سایان ملاقات میکردند تکرار میشد. این اتهامات بی اساس بقدری با حقایق و واقعیتها که دبیر کل فدراسیون شخصاً در ایران مشاهده کرده بود مغایرت داشت که لویی سایان رسماً به یوسف افتخاری گفت: «این مطالب را چندین بار از دهان مامورین رسمی دولت شنیده ام. آیا بهتر نیست شما که داعیه سندیکائی و حمایت از طبقه زحمتکش ایران دارید در عوض این قبیل اظهارات حقایق را مستقیماً از خود کارگران بشنوید و نظر آنها را نسبت بشورای متحده مرکزی و رهبران آن بسنجید؟»

در ملاقاتی که دبیر کل فدراسیون سندیکائی جهانی با قوام السلطنه نخست وزیر وقت نمود، رسماً بشارالیه خاطر نشان کرد که نظردولت دائمی بتاسیس اتحادیه کارگری بکلی مخالف اصول دموکراسی و آزادی سندیکائی است و طبق منشور ملل متحد که دولت ایران نیز تمهید اجرای آنرا کرده است مراجع دولتی باید از هر گونه مداخله در امور داخلی و سندیکائی کارگران خودداری کنند و در عوض ایجاد تفرقه، سعی نمایند وحدت طبقات زحمتکش ایران را تا مین کرده تقاضاهای حق آنها را بگویند و بدین طریق در ایجاد یک دموکراسی واقعی در ایران صمیمانه بکوشند.

طبق گزارشی که لویی سایان به کمیته اجراییه و انجمن داده است قوام السلطنه پس از استماع اظهارات دبیر کل با نظر او موافقت کرد و قول داد که از طرح تاسیس سندیکائی دولتی خودداری نماید.

وقایع بعد نشان داد تا چه اندازه آقای قوام در وعده هائی که داده بود صمیمی و صادق بود.

در ۲۷ ژوئیه، قبل از عزیمت خود، لویی سایان نامه سرگشاده ذیل را خطاب بسکارگران و زحمتکشان ایران

هر سازمان سندیکائی دیگر چون بطور
تصنعی تاسیس شده است ناچار موقتی
و گذرنده است زیرا با نارسائی خود
بر علیه زحمتکشان قدم برمیدارد و
همچنین در زمینه کلی تر چون موجب
تضعیف وحدت ملی است برخلاف
مصالح ملت خواهد بود.
پس قبل از همه چیز و همه جا وحدت
و اتحاد زحمتکشان باید مورد توجه
باشد.

نیروهای محافظه کار و ارتجاعی ممکن
است بخوانند باین وحدت لطمه بزنند.
کلیه کارگران باید مراقب باشند و
بر علیه هرگونه عملی که موجب انشعاب
و تقسیم است مبارزه نمایند.
فدراسیون سندیکائی جهانی دائما در راه
وحدت سندیکائی در داخله هر کشور مجاهده
میکند.

بسیار خوشترقم که در ایران قسمت اعظم کارگرانی
که در سندیکاها متشکل شده اند همین راه را
انتخاب نموده اند. از انواع دشواریهایی که هر
روز در سر راه کارگران ایرانی قرار میگیرد
بی اطلاع نیستیم و قطعا مراجع دولتی ایران
نیز با چنین مشکلاتی مواجه میشوند.

حوادث اخیر آبادان نشان میدهد که
هر وقت خون افرازان توده در مقابل
احقاق حقوق حقه و انسانی آنان جاری
میشود، ملت است که در عنوان کلی
خویش ضعیف تر میگردد. (۱)

آرزو داریم که از این حوادث فجیع در سبای
عملی استنتاج شود. من غیر از این وظیفه ای
ندارم که بکلیه زحمتکشان ایران بمناسبت این
وقایع توصیه کنم که با ماتمات و صراحت و قدرت
برای اعتال این قسمت از اساسنامه فدراسیون
سندیکائی جهانی که ذیلا ذکر میشود مبارزه
نمایند. اساسنامه سندیکاها را موظف میکنند که:
«بر علیه هرگونه تجاوزی بقوی اقتصادی
و اجتماعی زحمتکشان و آزادیهای دموکراتیک،
در راه بدست آوردن امنیت در ایجاد کار
برای عموم کارگران، بمنظور بهبود بخشیدن
تدریجی به وضع مزد، مدت کار و شرایط زندگی
و کار کارگران، برای ایجاد قوانین اجتماعی
کامل و فنی بمنظور حمایت کارگران و
خانواده ای آنان، بر علیه مخاطرات بیکاری،

ناخوشی و حوادث پیری، برای قبولاندن مرتجع
اقدامی که موجب بهبود وضع اقتصادی و
اجتماعی کارگران میگردد» مجاهده کنند.
همچنین تذکر میدهم که بموجب اساسنامه
هدفهای اساسی فدراسیون سندیکائی جهانی که
من آنها را هنا نقل میکنم بقرار زیر است:

«تشویق در راه بدست آوردن وسیع ترین و
ممکن ترین همکاری بین المللی در زمینه های
اجتماعی و اقتصادی و پشتیبانی از کلیه اقداماتی
که بمنظور توسعه امور صنعتی و استفاده کامل
از منابع ثروت ممالکی که در حال توسعه و
تکامل هستند، ادامه دادن به مبارزه بر علیه
ارتجاع، برای اینکه حقوق دموکراتیک و آزادی
کلیه ملتها بحد کامل عملی شود».

کارگران ایران؛ بر اساس این اصول عمل کنید
و بسازید در نظر بگیرید که کارگران شما
قرین ثروت انسان است و توأم با حداکثر
ثروت یک ملت مطمئن ترین نیروی اعتلای نوع
بشر تا زمان نجات او است.

ماموریت همه شما مدافعه از حقوق کار و
کارگران است. بدین طریق شما با سازندگان
نظامی نوین و جهانی نو خواهید شد.
زنده باد اتفاق زحمتکشان ایران برای عظمت
میهن زیبای شما.

پاینده باد شورای متحده مرکزی کارگران و
زحمتکشان ایران.

زنده باد فدراسیون سندیکائی جهانی
پاینده باد ملت جاویدان ایران»

دیرکل فدراسیون سندیکائی جهانی
اوبی سایان:

دیرکل، گزارش مسوولی از نتیجه اقدامات و
مشاهدات خود در ایران به هیئت اجراییه، که از ۲۰ تا
۲۴ سپتامبر ۱۹۴۶ در واشنگتن تشکیل گردید، تقدیم
داشت و در خاتمه آن پیشنهاد نمود که نظر کنسره راجع
به پذیرش شورای متحده مرکزی مجددا تازید گردد؛ و
اعلام داشت که بجز شورای متحده مرکزی در ایران اتحادیه
های دیگر جعلی و بر حسب میل دولت تشکیل شده اند و
از پشتیبانی کارگران هیچوجه برخوردار نیستند:

«در ایران فقط یک سازمان هست که میتوان
بآن نام اتحادیه داد و آن شورای متحده مرکزی
است. این تشکیلات تازه بوجود آمده
وقبل از آنکه بتواند بطور مؤثر از
منافع کارگران دفاع کند باید بسیار
تجربه حاصل کند ولی مردانی که
حسن نیت دارند و اغلب آنها دارای

(۱) برای توجه آقای هژبر و نیروهای باصلاح
انتظامی کشور.

معلومات بسیار کافی هستند در رهبری

این اتحادیه شرکت می‌کنند...
گزارش دیر کل باتفاق آراء تصویب گردید و
مقرر شد که وضاروستا دبیر اول شورای متحده مرکزی
بنوان عضو شورای فدراسیون دعوت شود

اوضاع در ایران سرعت تحول مییافت و فشار بر
تشکیلات کارگری روز بروز شدیدتر میشد. با وجود وعده
صریح و قولی که قوام السلطنه بلوئی سایان در بساطه حفظ
وحدت سندیکائی کارگران ایرات داده بود سندیکائی
دولتی وابسته به حزب «دموکرات» با زور و تهدید و تطمیع
و با پشتیبانی ژاندارمهای شوارتسکیف و پلیس دولتی و
نظامیها بسا جدیت هرچه تمامتر مشغول تضمین نهضت
کارگری ایران بود و برای انتخابات فرمایشی زمینه سازی
میشد.

در نتیجه فشار شدیدی که روز بروز به تشکیلات
شورای متحده وارد میشد و در نتیجه توقیفهای دسته جمعی
کارگران و رهبران نهضت سندیکائی ایران و تجاوزاتی که
ب حقوق و آزادیهای زحمتکشان از طرف حکومت وارد
میکردند، دیر کل فدراسیون جهانی در تاریخ ۱۴ نوامبر
۱۹۴۶ شرح ذیل را بنوان وضاروستا دبیر مسئول شورای
متحده مرکزی مخابره نمود:

پاریس ۱۴ نوامبر ۱۹۴۶

«فدراسیون سندیکائی جهانی به زحمتکشان و
کمیته مرکزی شورای متحده ایرات هود
میرفستد و همچنین پشتیبانی خود را از آنان
در این دوره دشواری که میگذرانند اعلام
مینماید. فدراسیون جهانی رسماً به مراجع
دولتی و سازمانهای سندیکائی ایران مفهوم و
منطوق نامه سرگشاده ای را که از طرف دبیر کل
فدراسیون جهانی در برابر رادیوی تهران
قرائت کرد یادآور میشود. ما نظریه خود را
بوسیله اعلامیه ای که به رئیس حکومت ایران
خواهیم فرستاد در خصوص تجاوزاتی که به حقوق
و آزادیهای کارگران میشود خاطر نشان خواهیم
نمود. شما توصیه میکنم که بهیچوجه ننگارید
به آزادیهای دموکراتیک و استقلال و آزادی
کارگرانی که در دور فدراسیون جهانی گرد
آمده اند لطمه وارد شود.»

لومئ سایان- دبیر کل فدراسیون سندیکائی جهانی
این تلگراف که بوسیله شورای متحده مرکزی ترجمه
نوزیع شد بین کارگران اثر نیکوتی نمود و دولت را
و ادان کرد که دستور آزادی ۳۰۰ نفر از کارگرانی را
که بنوان اعتراض بمیلیات آزادیکش دولت دست باعصاب
زده بودند صادر نماید. ولی دولت که مصمم بود از فرصت
حداکثر استفاده را بکند و سازمان سندیکائی ایران را
بکلی متلاشی سازد. بمیلیات بردمانه خود ادامه میداد
پنجمی که تشکیلات خوزستان و فارس و اصفهان را بزور
نیروهای نظامی و پلیس بکلی منحل نمود و فشار خود را

نسبت به نقاط دیگر از قبیل تهران و مازندران کرگان،
شدیدتر میکرد

روز ۱۶ نوامبر ۱۹۴۶ فدراسیون جهانی با داشت
اعتراض آمیزی نسبت بمیلیات حکومت ایران بر رئیس دولت
تسلیم نمود و وظایفی را که بموجب منشور ملل متفق برای
حفظ آزادیهای فردی بمهده دولت است گوشزد کرد.
هیئت رئیسه فدراسیون در اجلاس دسامبر خود که در پاریس
متمم گردید باتفاق آراء اعضاء خویش شرح ذیل درباره
ایران تصمیم گرفت:

قطعنامه شماره ۱۴ راجع

بواضع سندیکائی ایران

«هیئت رئیسه فدراسیون سندیکائی جهانی نظر
بتقاضای که از طرف شورای متحده مرکزی
اتحادیه های ایران راجع به تعقیب درباره
اوضاع سندیکائی آن کشور شده است تصمیم
میکرد که به این تقاضا پاسخ مثبت دهد و
دیر کل فدراسیون را مامور میکند که هیئتی
ترتیب داده این تصمیم را هر قدر زودتر ممکن
است اجرا نماید.»

در نتیجه اخباری که مرتباً دایره به تعقیب فشار
بر اتحادیه ها و اعمال خلاف قانون دولت میرسید هیئتی از
طرف فدراسیون سندیکائی جهانی تحت ریاست دبیر کل
و دبیرهای جانشین وی و به همراهی نمایندگان تشکیلات
سندیکائی انگلستان، امریکا، سوئد، بلژیک و اتحاد جماهیر
شوروی، سفیر کبیر ایران را در پاریس ملاقات نمود و
درخواستهای زیرین را برای اعلام بحکومت ایران بسفیر
کبیر ایران ابلاغ نمود:

- ۱- آزادی کارگران بازداشت شده.
 - ۲- استرداد و حمایت کلیه و جانیان هائی که در
شهرهای ایران متعلق به شورای متحده مرکزی است.
 - ۳- اطمینان باینکه تشکیلات سندیکائی میتوانند
بطور عادی به کار خود ادامه دهند.
 - ۴- برقراری شهریه درباره زنان و اطفال کارگرانی
که در دوره فشار کشته شده اند.
 - ۵- حمایت زندگی افراد فعال سندیکاها در مقابل
حیلات بروکاتورها و دسته های آدمکش.
- هیئت مزبور با اطلاع دولت ایران رسانید در صورتیکه
به درخواستهای فدراسیون سندیکائی ترتیب اثر داده نشود،
فدراسیون در شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متفق بر علیه
دولت ایران راجع به تجاوز از مقررات منشور ملل متفق
اعتراض خواهد نمود.

پاسخ دولت ایران که در تاریخ ۴ ژانویه ۱۹۴۷
به فدراسیون سندیکائی واصل گردید، اعتراضات را بکلی
غیروارد دانسته مدعی گردیده بود که

«دولت ایران همواره مسامح خود را برای
ایجاد همکاری بسیار نزدیک بین دولت و تشکیلات
کارگری بمنظور اجرای نقش اصلاحات اجتماعی
بکار خواهد برد.»

واضح است چنین پاسخی برای فدراسیون که از جزئیات اوضاع ایران و تحقیقات دولت نسبت به اتحادیه های حقیقی کارگران مستحضر بود نه تنها قانع کننده نظر نرسید بلکه رسماً نظر دولت را راجع به داخله در امور سندیکائی ثابت و تأیید نمود.

بنابر این دبیرکل طبق هیئت رئیسه در دسامبر ۱۹۴۶ به هیئتی که برای تحقیق و تهیه گزارش درباره اوضاع ایران تعیین شده بودند دستور داد هر چه زودتر بایران حرکت کنند. هیئت مریور مرکب بسود از: مصطفی امریسی عضو کمیته اجرائیه فدراسیون جهانی، رئیس هیئت، پوریسوف (نایبندۀ سندیکاهای اتحاد جماهیر شوروی)، عضو هیئت، هاریسی Harries (نمایندۀ اتحادیه های انگلستان) عضو هیئت، مالفت Malfettes (عضو سندیکاهای کارگری فرانسه) دبیر هیئت

اعضاء هیئت قرار بود روز ۲۵ فوریه ۱۹۴۷ در تهران یکدیگر را ملاقات کنند ولی نظری باشکلاهی که برای وزیر امور خارجه ایجاد کرده مشارالیه مجبور شد از راه آلمان و لهستان و اتحاد شوروی بایران بیاید و بهین جهت در ۲۸ مارس وارد تهران شد و تحقیقات هیئت تا تاریخ ۲۲ آوریل ۱۹۴۷ بطول انجامید.

هیئت اعزامی بیش از یکماه در ایران به تحقیق پرداخت و با وجود تهریکات و تشبیهاتی که از طرف دولت نمایندگی آرامش (وزیر کار و وقت که بمناسبت اخراجش از وزارت پیشه و هنر در دوره کابینه توده ای دلایل بیشتری برای خوش خدمتی داشت) برای مشوب کردن ذهن نمایندگان فدراسیون سندیکائی جهانی بعمل آمد، اعضاء هیئت گزارش مفصل و جامعی که حاوی کلیۀ تجاوزات حکومت ایران نسبت با زادهای سندیکائی و جزئیات تضحیفات نسبت بکارگران بود با دلایل کافی تهیه نموده و تقدیم داشتند. برخلاف آنچه مراجع دولتی ایران و روزنامه های وابسته بآن جلوه میدادند بهیچوجه اختلاف اصولی راجع با اساس مسائل مورد تحقیق بین نمایندگان گسبان هیئت اعزامی وجود نداشت و کلیۀ نمایندگان گزارش تقدیمی را متفقاً امضاء نمودند.

فقط چنانکه هاریسی و پوریسوف بهما در جلسه هیئت رئیسه توضیح دادند چند ایراد در خصوص طرز تنظیم گزارش که مربوط با اختلاف سلیقه نگارش و تحقیق بود و سوء تعبیری که بعضی از جریانیان در خصوص اظهارات هاریسی کرده بودند موجب این تفسیرات دوخارج شد. گزارش هیئت اعزامی در جلسات هیئت رئیسه و کمیته اجرائیه که در ژوئن ۱۹۴۷ در شهر پراگ تشکیل گردید مفصلاً مطرح و مورد بررسی قرار گرفت و پیشنهاد کمیته اجرائیه بصورت قطعنامه به شورای عمومی فدراسیون جهانی که از نیم تا ۱۴ ژوئن ۱۹۴۷ در پراگ منعقد بود تقدیم گردید. شورای عمومی پیشنهاد کمیته اجرائیه را با مختصر اصلاحی بشرح زیر تصویب نمود:

«شورای عمومی فدراسیون سندیکائی جهانی نظریه گزارش دبیرکل که در جلسه صیتامبر ۱۹۴۶ هیئت رئیسه دالر موافقت با پذیرش شورای

متحدۀ مرکزی اتحادیه های کارگران ایران در داخل فدراسیون سندیکائی جهانی تقدیم داشته بود، و نظریه تصمیم هیئت رئیسه در جلسه دسامبر ۱۹۴۶ در پاریس در خصوص اجرام هیئتی برای تحقیق درباره اوضاع سندیکائی ایران بنا بر تقاضای شورای متحدۀ مرکزی، پس از استحضار از گزارش و توضیحاتی که این هیئت تقدیم کرده بود چنین تصمیم میگردد:

۱- شناسایی شورای متحدۀ مرکزی اتحادیه های ایران را بعنوان یگانه تشکیلات سندیکائی دموکراتیکی که از طرف فدراسیون سندیکائی جهانی پذیرفته شده است تأیید نماید.

۲- در نزد حکومت ایران اقدام شود:

الف) برای اینکه آزادی کامل سندیکائی که شامل اعمال حقوق سندیکائی از قبیل مطبوعات، اجتماعات، اعتصابات و داشتن کلوپهاست در ایران برقرار شود.

ب) برای اینکه کارگران ایران بتوانند آزادانه در اتحادیه ها و فدراسیونها مشغول شوند.

ج) برای اینکه شورای متحدۀ مرکزی اتحادیه های ایران اسکان اینکه از نو فعالیت خود را از سر بگیرد دنده شود.

۳- چنانچه برای اجرای نکات الف، ب، و ج لازم شود، موضوع سندیکالیسم ایران در برابر شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متفق طرح گردد تا اینکه اقدامات ضد دموکراتیکی که دولت ایران بر علیه سندیکاهای آزاد و دموکراتیک و نسبت باعضاء آنها اعمال نموده است ترک شود.

۴- ناچ حاصله از گزارش تحقیق علنی گردد. دبیرکل فدراسیون جهانی مأمور است که طرز اجرای این تصمیمات را تعیین نماید.

بر حسب تصمیم کمیته اجرائیه براك از طرف دبیرکل اقدام دیگری رسماً در نزد وزیر مختار ایران مقیم چکوسلواکی بعمل آمد و تصمیمات کمیته اجرائیه و شورای عمومی باستحضار دولت ایران رسید و همچنین اقدامات بسیار جدی برای رفع بازداشت آقای روستا دبیر مسئول شورای متحدۀ مرکزی بعمل آمد. حکومت ایران که در مقابل این اتهامات هیچگونه جواب قانع کننده ای نداشت فقط بجوابهای کشدار و ادعای بوج طرفداری از آزادی اتحادیه ها و نهیست زدن به سران شورای متحدۀ مرکزی اکتفا نمود(۱) ولی با این وجود اقدامات فدراسیون

(۱) نامه ای که با امضاء قوام السلطنه نخست وزیر وقت سابق کبیر ایران بدبیرکل فدراسیون تسلیم گردید حاوی مطالبی است که از لحاظ بیوت مداخلات دولت در امور سندیکائی شاهان اهمیت است. از لابلای سطور این نامه که مفاسدانه دبیرکل فدراسیون هنوز اجازه نشر آنرا نداده است میتوان به مقاصدی که دولت ایران برای از این بردن شورای متحدۀ تحقیق میکند پی برده در آخر نامه وعده داده شده است که شهریه ای درباره زنان و فرزندان کارگرانی که به قتل رسیده اند پرداخته شود ولی این وعده عملی نشده است.

اگر طرق هادی و رسمی به نتیجه نرسد همانطور که اغلب نمایندگان جهان مخصوصاً نماینده ایتالیا پیشنهاد کرده است، فدراسیون جهانی میتواند برای اجبار دولتها به احترام از حقوق زحمتکشان دست به نمایشات و تظاهرات پر دامنه‌ای در تمام جهان بزند و بدین طریق سعی نماید که افکار عمومی جهان را از اعمال خلاف عدالت و آزادی‌بخش دولت ایران و سایر دولتهای متخلف آگاه سازد. فکر چنین نمایشات عظیم و بردامنه‌ای از هم اکنون پشت دولتهای ضدموکراتیکی را میلرزاند و بهین دلیل سعی میکنند که بوسیله شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متفق سرور صورتی به تظلمات خود بدهند و برای آن محمولی قانونی تهیه نمایند. در همین حال نباید فراموش کرد که کارگران ایران خود در این مبارزه مهمترین نقش را بازی میکنند و آزادی آنها باید قطعا بدست خودشان تامین شود.

درباره آزادی بسیاری از کارگران و رفع توقیف از آقای روسا موثر واقع گردید.

چون با وجود مراجعات مکرر و اقدامات بی‌دری فدراسیون، حکومت ایران حاضر نشده که آزادیهای سندیکائی را محترم شمارد و حتی رویه خود را تعقیب نموده، دبیر کل فدراسیون سندیکائی جهانی بنا بر وظیفه خود و طبق تصمیم شورای عمومی پراگ گزارش مفصل و مبسوطی به شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متفق (که فدراسیون سندیکائی جهانی نیز یکی از اعضاء آن محسوب میشود) تقدیم نمود. رسیدگی به این موضوع اکنون به هشتمین دوره اجلاس شورای مزبور موکول گردیده است.

اینست بطور خلاصه اقداماتی که فدراسیون سندیکائی جهانی درباره تحکیم آزادیهای سندیکائی در ایران کرده است ولی نباید تصور نمود که مسائل فدراسیون جهانی منحصر بهین قبیل اقدامات رسمی و مراجعات است. البته

خیانت بهمار کمیسیم انقلابی

تیراژه

ملی و مخالفت با «تسلط خارجی» ستودند.

بدون شك هیچ ملامت دوستانه، هیچگونه عملی نمیتوانست بدین روشنی عناصر شرافتمند و وفادار حزب کمونیست یوگوسلاوی را مانند این تمارقات و مدایح دشمنان جانی زحمتکشان، آگاه و بیدار نموده متوجه انحراف صریح سران حزب کمونیست یوگوسلاوی و تمایلات خیانت آمیزشان کند. بوسه‌های چرب بوینها، شومانیها، مارشاله‌ها، تیتوها و رانکوویچ‌ها را سخت بستون رسوایی و ننگ میخکوب نمود.

سران حزب کمونیست یوگوسلاوی در صدد برآمدند با بیکرشته اقدامات عوام فریبانه اتهامات وارده بر خود را مردود نشان دهند. از یکطرف در موضوع تریست با انگلستان و امریکا اعتراض نمودند و از طرف دیگر با ظاهر سازی‌هایی چند خواستند و انود سازند که دروناداری آنها بهرام مارکسیسم-لنینیسم و کشور شوراهای خلی وارد نشده است. لیکن آنها بهیچوجه درصدد اعتراف علنی اشتباهات خود و اقدامات عملی در راه برطرف کردن اشتباهات برنیامدند.

جهان دموکراسی خیر انحراف سران حزب کمونیست یوگوسلاوی از اصول مارکسیسم انقلابی را با انزجار بیش از حد تلقی نمود. در ظرف اندک زمانی قطعهنامه مستدل و متین و شکننده دفتر اطلاعات، کلیه مبارزین آگاه دموکراسی و سوسیالیسم را نسبت بوضع حزب کمونیست یوگوسلاوی روشن ساخت. کلیه سازمانهای دمکراتیک احزاب کارگری و ارگانهای مرکزی آنها قطعهنامه مزبور را مورد تجزیه و بررسی دقیق قرار داده با اتفاق آرا تأیید نمودند.

مبارزین آگاه و بیدار طبقه کارگر در سراسر جهان نسبت بخیانت تیتو، کاردل، جیلان، رانکوویچ ابراز قنفر کرده و خود را با مشمل فروزان مارکسیسم انقلابی، اصول مارکسیسم-لنینیسم مجهز تر، صفوف خود را فشرده تر، و پرچم انترناسیونالیسم را بالاتر بردند. در حالیکه احزاب مترقی سراسر گیتی رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی را شحات و ملامت مینمودند سران ارتجاع جهانی و بلندگوهای دوروی آنان با خوشبینی همچولانه‌ای زبان بدح تیتو و همکاران منحرفش گشوده آنها را با صفات میهن پرست، عنصر ملی، قهرمان

کنگره پنجم حزب کمونیست یوگوسلاوی در شرایط ترور بر گزار شد. انتقاد و انتقاد از خود (کریستیک اتو کریستیک) تحت فشار قرار گرفت و اگر نایبند کنگره ای جرئت انتقاد از روش رهبری حزب را میکرد او را از اعتبار نامه کنگره محروم و تحت فشار قرار میدادند.

مسئله اختلاف در جبهه دمکراسی

و سوسیالیسم جهانی
اختلاف در میان کارگردانان جبهه امپریالیسم جهانی، منازعات و حتی جنگهای خونین بین آنها چیز تازه ای نبوده و لذا هیچگاه باشکفتنی تلقی نمیکرد. ولی اختلاف در اردوی دمکراسی جهانی، در جبهه زحمتکشانی گیتی برای بسیاری تازگی دارد؛ بخصوص در وطنی تقریباً ده سال اخیر دیده نشد. ست سازمانهایی که وابسته باین جبهه بوده اند خدای تبارز نسوده و با اختلاف نظر اصولی بین خود پیدا کرده باشند. چگونه میتوان این پدیده را تاویل و توجیه نمود؛ علت اینکه در مدت کم و بیش زیادی بین افراد و یا سازمانهای مترقی بی گیر اختلاف قابل ذکری ظاهر نمیکرد چیست؟

اختلاف نظر در اردوی دموکراسی در قرن بیستم، زمانی که مبارزین بی گیر استقلال بشر از بردگی و مزدوری سرمایه مجهز به تئوری و ستراتیژی و تاکتیک صحیح و محکم مبارزه اند، غالباً یعنی انحراف یکی از طرفین، یعنی تمایلات غلط، حیات، خطائی که منجر بخیانت میشود از طرف یکی از طرفین؛ زیرا مترقی ترین طبقات اجتماع کنونی یعنی طبقه کارگران صنعتی تنها طبقه ای است که بیکر و بطور مداوم و با استقامت در راه ایجاد یک اجتماع بدون طبقات سوسیالیسم و کمونیسم مبارزه و فداکاری مینمایند.

راه این مبارزه یکی است و آن اقصی راههاست. طبقات کارگر کشورها و ملل مختلف بحساب آخر؛ بین خود مابه التزاعی ندارند؛ منافشان در مدت نسبتاً طولانی مشترک و هم آهنگ است. و حال آنکه جبهه ارتجاع و امپریالیسم از دست بندیها و سازمانهای بیشمار سرمایه داران کلان و کلاتر با منافع متضاد تشکیل شده که فقط در مبارزه بر علیه استثمار شوندگات همکار می نمایند. در حالیکه مترقی ترین طبقات اجتماع برای ساختن بنای عظیم سوسیالیسم، اجتماع بدون طبقات و مورال و اخلاق عالی هم خود را مصروف و متشکل کردن طبقه کارگر مینمایند، هم سازمانی که بر علیه آن مبارزه کند حکم خرابکاری در ساختمان بنای سوسیالیسم را دارد.

بنای بنای سوسیالیستی در راه مستقیم نمیتواند آجر بچیند، ولی هر دو دسته خرابکار مخالفی هر قدر هم که غیر متجانس نباشند میتوانند در مبارزه با بنای درلین مورد شریک گردند. بون ها، اتلی ها، بلوما، رن فاما موریت داوید برای تسکین کارگران دیواری بچینند ولی کج، دیواری که بلاخره سرنگون خواهد شد، اگر چه برخی از ساده لوحان آنرا سهمی و قیستی از بنای سوسیالیسم آتیه

تصور نماید، معلوم است که نتیجه فعالیت اینان مکمل فعالیت چریلیها، ترومنها و مارشالهاست.

اجزاء ساختمان جهان نوعی هارمونی و هماهنگی را تشکیل میدهند در صورتیکه وجه اشتراک مدافعیانه تئوریک کهن فقط نقطه مخالفت و تنفر از دمکراسی حقیقی و ترقی است. صد سال پیش مارکس و انگلس در اثر جاویدان خود «مانیفست حزب کمونیست» نوشته اند: «از تمام طبقاتی که امروز در مقابل بورژوازی قرار دارند فقط پرولتریا طبقه انقلابی حقیقی است. سایر طبقات با تکامل صنایع بزرگ رو باضمحلال رفته نابود میشوند و حال آنکه پرولتریا محصول خود این صنایع است. اصناف متوسط: صنعتکار کوچک، کاسب، پیشه ور و دهقان همه از اینرو با بورژوازی مبارزه مینمایند که موجودیت خود را بعنوان اصناف متوسط حفظ کنند؛ لذا آنها انقلابی نبوده بلکه محافظه کارانه و حتی پیش از آن ارتجاعی اند؛ آنها سعی میکنند چرخ تاریخ را برگردانند.»

این حکم دینامیسم تکامل تاریخی طبقات اجتماع را برای آتیته روشن ساخته است و نشان میدهد که تنها طبقه با شعور و با وجدان اجتماعی انقلابی، طبقه کارگر است که در مبارزه انقلابی خود پیگیر است و هر گونه نظریه دیگری مظهر تمایلات یکی از طبقات و یا تیم طبقات دیگر اجتماع است که بحکم نظریه فوق نمیتواند برای ساختمان بنای سوسیالیسم جهانی مستقیماً عامل مثبتی محسوب گردد، مگر تحت رهبری پرولتریا این حقیقت در مقیاس جهانی، یعنی در جهانی که در یکی از قطبین آن دموکراسی و سوسیالیسم قرار دارد و قطب دیگر آنرا فاشیسم و امپریالیسم تشکیل میدهند، صدق می کند.

اقدامات سیاسی طرفین با بنف سوسیالیسم و دموکراسی جهانی است یا بنفع امپریالیسم و ارتجاع بین المللی. جزء خشتی که با اصول فنی در ساختمان بنای سوسیالیسم جهانی چیده شود هر گلوز و قلوه ستکی که بسوی آن برتاب گردد اثر مخرب، مضر و لذا قابل تقبیح خواهد بود.

در این مبارزه بین سوسیالیسم و ترقی از یک طرف و فترت و ارتجاع، بردگی و استثمار از طرف دیگر دوره بیش نیست. هر گونه لاف و کراف و ترهات درباره راه سوم، بسک سوسیالیست ما بان خایان فرانسوا وانگلستان و کاسه لیسان و مزدوران مشرق زمین آنها، چیزی جز سرد کم کردن و عوام فریبی نیست.

پاره ای از کوتاه نظران، دورویی های مضامین امپریالیستی و تحمل تضادها بوسیله آنها را، حمل بر سولیس (Souplesse) یعنی انعطاف پذیری و نرمی، حمل بر مهارت بلند نظری، و ورزیدگی آنها نموده و جبهه دموکراسی و

که نماینده حزب کمونیست اتحاد شوروی در دفتر اطلاعات بود، وعده ای دیگر از نمایندگان اتحاد شوروی را تحت نظر قرار داده بودند.

کلید این حقایق و نظائر آن حاکی است که رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی روشی را پیش گرفته اند که مخالف و نافی شئون کمونیستها میباشد. رهبران یوگوسلاوی سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی را با سیاست دول امپریالیستی تشبیه نموده و نسبت به اتحاد شوروی همانطور رفتار مینمایند که با دول بورژوازی عمل میکنند.

روی همین نظریات، تبلیغات افترآمیزی دائمی بر اینک که مکتب مرکزی حزب بلشویک منسوخ شده و اقتصاد شوروی رو با انحطاط رفته (که از زرادخانه ضد انقلابی ترسکسیم (قتیاس شده است) در میان سران حزب کمونیست یوگوسلاوی رواج یافته است.

دفتر اطلاعات این نظریات ضد شوروی رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی را که با مارکسیسم-لنینیسم منافات دارد فقط شایسته ناسیونالیستها مینماید تقبیح میکنند. بسیاری از سیاست بافان و سیاست مآبان، که به مقتضای

افکار مغلوب خود قدرت فهم و درک این نظریات دفتر اطلاعات را ندارند، در جستجوی نقطه ضعف قطبنامه، برخی دانسته و دیگران ندانسته، موضوع انتقاد از ناسیونالیسم را پیراهن عثمان کرده و در ضمن پوشکی ناسیونالیسم را با ملی بودن مشتبه مینمایند، آنها سعی دارند کمونیستها را مخالف ملی بودن نشان دهند و در ضمن ملی بودن را در مقابل انترناسیونالیسم قرار میدهند.

در اینک که احزاب پیشروترین طبقات طرفدار انترناسیونالیسم اندشکی نیست؛ یعنی آنها طرفدار دوستی و صلح و صفا و برابری حقوق ملل خرد و کلان، سفید و سیاه پوست، زرد و سرخ پوست جهانند. لیکن این مطلب بهیچوجه با ملی بودن و میهن پرست بودن مغایرت ندارد.

بعلاوه لازمه انترناسیونالیست بودن میهن پرست بودن است. میهن پرستی بهیچوجه نباید در مقابل انترناسیونالیسم قرار گیرد زیرا انترناسیونالیست و کوسمو

پولیت (Cosmopolite) یعنی شخصی که میهن پرست نیست و مفهومی ندارد کاملاً در مقابل هم قرار دارند. دوست داشتن تمام مردم جهان، بشر دوستی، مخالفت با تبعیض ملی و نژادی، بهیچوجه منافی و حتی مغایر دوست داشتن ملت و میهن خود نبوده بلکه لازمه آنست. کسیکه میهن و ملت خود را دوست ندارد نمیتواند ملل و کشورهای دیگر را دوست داشته باشد. دوست داشتن قوم و خویشان

دلیل بر تفرق نیست به پدر و مادر نیست. اما ناسیونالیسم در اصطلاح سیاسی چیزشکی است که جنبه بورژوازی و شرخره بورژوازی داشته و مایه تنش دوست داشتن ملت نیست، بلکه ابراز علاقه مزورانه بورژوازی نسبت به ملت است بنظور سواد استفاده از احساسات ملی در مبارزه بر علیه و قیای خود یعنی بورژوازی ملت دیگر، برای استثمار ارزان توده های ملل دیگر، برای شکست دادن بورژوازی بیعت دیگر در میدان رقابت، و بالاخره برای

سوسیالیسم را به لحاظ فقدان این خواص، بناشیکری در سیاست محکوم میدانند؛ و حال آنکه در سیاست، اخلاق، دیپلوماسی، علوم مثبت، و مبارزه هیچگاه نباید معیارها و موازن سرمایه داران را که در اثر طول مدت و دوام جامعه طبقاتی بنظر برخی ذاتی و جینی بشر می آید، سرمشق قرار داد. اگر سرمایه داران که بوقت و نفوذ و حقانیت منطق خود اطمینان ندارند، سعی میکنند با رشوه به بست ترین غرائز حیوانی و شپوانی افراد، افکار زهر آگین خود را در میان همکسپای منافی علت بشورد آنها بدهند، افکار آنها را غیر مستقیم کنترل کنند، این امر دلیل آن نمیشود که احزاب دموکراتیک، سازمانهاییکه برای دنیای عالی و جامعه بدون طبقات مبارزه میکنند، از روش آنان پیروی نمایند. سازمانهاییکه آینه از آن آنهاست باک ندارند از اینک که نظریات خود را آشکارا ابراز داشته در همه رشته های روئینای اجتماع: سیاست، ادبیات، موسیقی، نقاشی و غیره روش صحیح، بشر دوستانه و واقع بینانه را تبلیغ نمایند.

بعلاوه، کسانی که برآمستقیم و روش منطقی و مبارزه عادلانه خود اعتماد دارند، باید هم در روش منطقی مبارزه خود پافشاری قابل تمسکین نمایند؛ زیرا آنان مطمئن اند که از روشی دفاع میکنند، در صورتیکه مدافعین رژیم مستقرانه و غارتگرانه سرمایه داری نمیتوانند مبارزه خود را عادلانه حساب کنند. لیبرالیزم، زائیده تضادهای پیشمار داخلی اجتماعات آنهاست. حصول چنین وحدت نظر و یگانگی برای جنبه امپریالیسم جهانی آرزوی مجال است زیرا اساس عینی (Objective) چنین وحدت در آنجا نیست و حال آنکه اساس ابژکتیو (عینی) آن در جنبه سوسیالیسم و دموکراسی که همانا امرتک و وحدت شتافع کلیه زحمتکشان است، موجود بوده و باید در روئینای اجتماع نیز، این وحدت و یکپارچگی را ایجاد نمود و ساخت.

از همه اینها گذشته، در دنیایی که مرتجعین و کالیبرهای مختلف در مقابل ترس از سوسیالیسم، از والستریت نیویورک نظام میگیرند و بلندگوهای ارتجاعی در سراسر جهان ترهات مارشالها و بونینها را تکرار مینمایند و با تمام قوا سعی در پنهان نگاه داشتن اختلافات بین خود میکنند، چرا باید ترقیحخواهانیکه از لحاظ عینی و واقعیت تضاد منافع ندارند، باهم بستیزند؟

ناسیونالیسم و سیاست ضد شوروی

دفتر اطلاعات در قطبنامه خود نماید مینماید که حزب کمونیست یوگوسلاوی نسبت به اتحاد شوروی و کیمت مرکزی حزب کمونیست (بلشویکها) سیاست غیر دوستانه ای در پیش گرفته است. در یوگوسلاوی به حیثیت و اعتبار ارتش شوروی تنها لطمه وارد شده بود. بسیاری کارشناسان شوروی در یوگوسلاوی رژیم مخصوص برقرار گردیده بود و کارشناسان مذکور از طرف مقامات نامینیه مملکتی یوگوسلاوی تحت نظر قرار گرفته بودند. مقامات نامینیه یوگوسلاوی حتی رفیق بودین،

سیاست ضد شوروی رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی در حقیقت دنباله سیاست ناسیونالیستی آنان میباید.

دولت شوروی، ولاد انقلاب کبیر و سوسیالیستی‌ها اکتبر است. حزب کمونیست (بلشویکیها) و رهبران بزرگ آن لنین و استالین، بکرات جنبه بین‌المللی و اهمیت بین‌المللی انقلاب اکتبر را خاطر نشان ساخته‌اند. آنها برای استنباط صحیح اترناسیونالیستی پیروزی پرولتاریا و متفقیش، سرمشق صحیحی نشان دادند.

رهبران یوگوسلاوی فراموش میکنند که در سایه پیروزی انقلاب اکتبر بود که پرولتاریای کشورهای غیر مستقل، من جمله یوگوسلاوی، امکان یافت که رهبری مبارزه ملی آزادبیش را بدست خود گرفته به استقلال ملی و آزادی اجتماعی نائل گردد. آنها فراموش میکنند که بدون کمک مستقیم ارتش شوروی، که در روزهای بحرانی بلغراد را نجات داد، نیشد از مداخله ارتشهای انگلیس و آمریکا (مانند آنچه که در یونان دیده میشود) جلو گیری نمود. نمیتوان بدون کمک اتحاد شوروی و بر علیه آن، بدون کمک جنبش کارگری جهانی و بر علیه آن، سوسیالیسم را در یک کشور بنا نمود.

چه کسی میتواند آنقدر ساده لوح باشد تا یاور کند که در عصر مبارزه شدید بین دو اردو در صحنه سیاست جهانی، یوگوسلاوی میتواند در «وسط» بماند، میتواند پنهانی بر علیه توسعه طلبی امپریالیسم مقاومت کند؛ بین دو اردویی که دنیا اکنون بآن تقسیم شده است نمیتواند بیطرفی وجود داشته باشد. هر کس از اردوی دموکراسی و سوسیالیسم جدا گردد ناگزیر بسوی سرمایه داری خواهد شناخت و در زیر سیوف امپریالیسم قرار خواهد گرفت.

کوته بینی ناسیونالیستی نسبت به نقش اتحاد شوروی، منجر به آن شده که رهبران کنونی یوگوسلاوی عامل اساسی موفقیت دموکراسی توده‌ای یوگوسلاوی را فراموش کنند سیاست ضد شوروی و سیاست تحقیر نقش ارتش شوروی در حقیقت یکی از مظاهر تملیلات و انحرافات ناسیونالیستی دستگاه رهبری حزب کمونیست یوگوسلاوی است. پس در واقع سیاست ضد شوروی ناشی از انحرافات دستگاه رهبری حزب کمونیست یوگوسلاوی از ایدئولوژی طبقه کارگر، از اصول مارکسیسم-لنینیسم است. ناسیونالیسم یوگوسلاوی سعی میکند نقش ارتش شوروی را در آزاد کردن یوگوسلاوی تحقیر نموده آزادی آنها صد درصد مرسوم فعالیت ارتش پارتیزانی تیتو محسوب دارد و حال آنکه برهنجکس پوشیده نیست که بدون ضربات طابع ارتش سرخ بر آلمان قاشیستی یوگوسلاوی نمیتوانست بایر و مای خود آزاد گردد. بر کسی پوشیده نیست که جنبشهای پارتیزانی فقط وقتی در اروپا بروز کرد که آلمان هیتلری تسلیم نیروهای خود را برای مقابله با ارتش شوروی فرستاد. علاوه دلاوریهای هوانوردان شجاع شوروی تیتو را از دل کوههایی که توسط آلمانها محاصره شده بود نجات

انحراف توجه توده‌های استثمار شونده از حل اصلی و واقعی بدبختی خود بسوی «دشمنان دشمنان خود» یعنی بسوی بورژوازی ملت دیگر. در این مبارزه دو بورژوازی توده‌های ملل خود را بیاری میطلبند و چه بسا جنگ یا مبارزه بین آنها ظاهرا جنبه ملی پیدا میکنند ولی اساسی آن مبارزه دو بورژوازی برای قبضه کردن اقتصادیات، و در مراحل اولیه تجارت است. کشتارهای پیودیان در آلمان، و یونانیها و ارمنی در ترکیه را میتوان نمونه‌ای از تملیلات بورژوازی آلمانی و ترکیه برای رهسالی از رقابت بورژوازی یهودی و یونانی و ارمنی دانست.

طبقه کارگر که طبعا اترناسیونالیست است نباید در مواردی که در بورژوازی برای خود میبندد و هر یک برای پیشرفت هدف خود احساسات ملی توده‌ها را تحریک مینماید تحت تاثیر این تحریکات قرار بگیرد و به بورژوازی «خود» کمک کند مگر در موردی که مبارزه بورژوازی در عین حال جنبه‌های مترقی داشته و به استخلاص ملت یا ملتی، به استقلال آنها، کمک نماید.

پس منظور قطعنامه دفتر اطلاعات از ناسیونالیسم پیچیده و علاقه ردوستی رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی نسبت به همین خود نیست بهر حال مبین دوستی آنست که بحال کارگران و زحمتکشان سایر کشورها مضر نباشد. تمایل آقایی بر ملت کوچک آلبانی، تمایل اسنمار آن پیچیده تمایل کارگری نیست. چنین تمایلی مخصوص بورژوازی است. در کشورهای امپریالیستی مانند انگلستان طبقات فوقانی کارگران نفع آبی را بر نفع آبی و دائم ترجیح داده و در ازاء رشوه‌ای که سرمایه دارانشان در نتیجه استثمار ملل عقب مانده بآنها میدهند، تحت تاثیر ناسیونالیسم ضد دموکراتیک قرار میگیرند.

رهبران یوگوسلاوی بسا اقله تملیلات ناسیونالیستی خود، که نشانه رخنه کردن عناصر بورژوا و خریده بورژوا در دستگاههای حزب کمونیست آن کشور است، کشور کوچک آلبانی را در تحت فشار قرار داده و از طرف دیگر در خانواده اعضاء مساوی الحقوق احزاب کمونیست خواستار مقام اولایی بودند. آنها پس از انتقاد از حزب کمونیست فرانسه در کنفرانس سه حزب کمونیست در لهستان، میخواستند بسا وصف همه حقارت و تنگی طباقیه معلومات شوریک و اتحادیه‌های خویش، در میان احزاب کمونیست نقش رهبری را بسازی کنند ولی در همین حال انتقاد از خود اخیل نمینمودند. اینست نمونه بارز ناسیونالیسم-شوینیسم که از مبین پرستی شرافتمندانه از زمین تا آسمان تفاوت دارد.

رهبران کنونی حزب کمونیست یوگوسلاوی منکر ناسیونالیسم خود بوده و میگویند حزب ناسیونالیستی نمی تواند مسئله ملیت را در یک کشور کثیرالمله بچوبی حل کند ولی اخباریکه از یوگوسلاوی و بخصوص از مقدونی و نواحی چرنوگوری میرسد، نشان میدهد که در مسئله ملیت داخل یوگوسلاوی نیز آنها بری از انحرافات و خطا کارها نیستند.

خواهد شد.

تهدیدهای ضد شوروی کبیله از آثار خیانت بارتر تسکی، پست ترین مرتدما، که گویا اقتصاد شوروی و یا کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویکها) منعطف شده و ماهیت انقلابی خود را از دست داده، دلیل بدخواهی و یا کودنی گویندگان آن در درک نقش عظیم انقلابی حزب پراختگار بلشویکها در جنبش دموکراسی جهانی است.

تاریخ پنجاه ساله حزب بلشویکها براساس از افتخارات جاودانی، شباهتها، بدتهای انقلابی که موجب پیچهای مهم تاریخی شده است. هیچ حزبی در طی مدت نیم قرن شاهد چنین مبارزات بزرگ طبقاتی نبوده تاریخ حزب بلشویکها قشیرترین گنجینه تجارب انقلابی طبقه کارگر و کرانپها ترین مکتب انقلابی است. از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، هنگامیکه مرکز جنبش سوسیالیسم انقلابی از باختر و مرکز اروپا به روسیه منتقل شد، حزب بلشویکها در روسیه این جنبش قرار گرفته و توده های انقلابی این کشور را از یک پیروزی به پیروزی دیگر هدایت نمود. حزب بلشویک در مبارزه با مارکسیستهای انگل، اکونومیستها، منشویکها، انجلیون، احضار بون، پورتونستیهای ناسیونالیست طرفدار جنگ، باندهای خائنین تروتسکی، بوخارین، زینوویف و کاندنوف و غیره، آبدیده شده و از همه این مبارزات با سر بلندی و افتخار بیرون آمده است. حزب بلشویکها معلم و استاد مبارزه طبقاتی احزاب طبقه کارگر کشورهای دیگر بوده و تحت رهبری داهیان لنین و ستالین دنباله شاهره مبارزه طبقاتی کارگر را که پس از مارکس و انگلس وارد کوره راه خیانت و اپورتونیزم شده بود، یافته آنرا از پیراهی نجات داد و پرچم مارکسیسم انقلابی را برداشته باوج اهتلا رسانید.

پیش از یک چهارم قرن است که حزب بلشویک چشم و چراغ و مشعل نورانی توده های ستمدیده و انقلابی سراسر جهان بوده و در مبارزه با توطئه های سرمایه داری، فاشیسم، برای نجات زحمتکشان دنیا از یوغ طبقات حاکمه «خود» قداکاربهای فراوان نموده است.

تنها مرتدین و تعریفینی مانند پاره ای از اعضاء دستگاه رهبری حزب کمونیست یوگوسلاوی میتوانند صفت «انحطاط» را به حزب پراختگار لنین-ستالین اطلاق نمایند.

حزب بلشویکها نه تنها حکومت کارگران را در جنگ بر علیه ۱۴ کشور متجاوز و مداخله جو، تحت سرکردگی چرچیل، نجات داد، بلکه در جنگ سهمگین بر علیه بزرگترین دشمنان بشریت، دشمنان سراپا مسلح فاشیست آلمانی، دموکراسی را نجات داده و در همین حال سرانوش سوسیالیسم اقتصاد شوروی و جنبش کارگری را از خطر احتمالی سوءاستفاده کنندگان از احساسات ملی و انقلابی (تایلات بنا بر تریسم) رهائی بخشید.

مبارزه طبقاتی در دههات

دوسیمت داخلی، رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی از خط مشی طبقه کارگر منحرف شده از تئوری مارکس در باره طبقات و مبارزه طبقاتی عدول نموده اند. آنان واقفیت

داد. تعقیب نقش ارتش شوروی یک ضرر دیگر داود آن اینست که اینگونه تعقیب در حکم آبی است که با آسیای امپریالیسم انگلیسی و امریکاریخته شود، که با هاراران اتسون میخوانند برخلاف حقایق و واقعیت و ارقام سرسخت نشان دهنده که ارتشهای انگل و امریکان در شکست فاقسیم نقش بزرگی بازی کردند.

نقش سیاست خارجی اتحاد شوروی در تحکیم حقوق حاکمیت کشورهای کوچک بر هیچ فرد مترقی پوشیده نیست. امروز دنیا بدو طبق تقسیم میشود: طبقه امپریالیستی تحت قیادت کشورهای متحده امریکا، و کشورهای دموکراتیک که در راس آنها اتحاد جماهیر شوروی قرار دارد. دولت شوروی اولین کشور سوسیالیستی است و سیاست خارجی آن نقش انقلابی بازی میکند. نه تنها این سیاست مخالف استقلال و حق حاکمیت ملل نیست، بلکه در همه جا به تحکیم استقلال دموکراسی مترقی و ییگیر بر علیه متمرکان و امپریالیستها، کمک می نماید. ماهیت سیاست سوسیالیستی اتحاد شوروی درست نقطه مقابل سیاست دول امپریالیستی قرار دارد و این دو سیاست اصولا قابل مقایسه نیستند. امروز رویه افراد و سازمانهای مختلف نسبت به کشور شوروی که محکمترین پشتیبان صلح و موافقتهای دموکراسی است سنگ محک تریغیخواهی و آزاد یخواهی است؛ و این تصادفی نیست که رهبران حزب یوگوسلاوی در سیاست خود نسبت به شوروی روش غیر دوستانه اتخاذ نمودند. نباید تصور نمود که رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی بزرگ اند و میتوانند با دریافت کمک مالی از سرمایه داران امریکا زودتر بسوسیالیسم برسند. این فکر واهی است. امپریالیستهای امریکا هر دلار را در مقابل گذشتهای استقلال شکن میدهند، آنها در مقابل هر دلار انتظار دارند قدمی بسوی تسلط بیشتر طبقات استثمار کننده برداشته شود. دولت انگلیس تحت فشار سرمایه داران امریکا از صحنه سازبهای باصطلاح سوسیالیستی نیز منصرف میگردد، زیرا اگر این صحنه سازبها برای اسکات طبقه کارگر انگلستان از طرف بوبن و اتلی ضروری تشهیس داده شده در نظر وال-ستریت برای بورژوازی امریکا خطرناک است. لنین روزنامه های امریکا و انگلیس نشان میدهد که آنها بهیچوجه حاضر بکنک بلاعوض نیستند. کمک در صورتی خواهد شد که یوگوسلاوی بی پرده و ناگهسان از اجراء پاره ای از نقشه های مترقی خود منصرف گردد. فعلا تنها با مضاء قرارداد راجع به ذخیره طلای یوگوسلاوی که از طرف امریکا گرو کشی شده است اکتفا شده؛ آنهم معلوم نیست کوی نتیجه عملی برسد.

حزب کمونیست یوگوسلاوی در این مورد نیز مانند یوگوسلاوی در مقابل یک جریان آلترناتیو قرار دارد؛ یا باید با شوروی و بکمک احزاب کمونیست دموکراسیهای توده ای در جاده مستقیم ساختمان سوسیالیسم قدم بردارد یا با آنان پشت نموده در دامن امپریالیسم بیفتد. در صورت اخیر جمهوری یوگوسلاوی سیر توتقرانی نموده به یک جمهوری سرمایه داری و غیر مستقل و وابسته به امپریالیسم تبدیل

و متوسط الحال از يك طرف، و كولا كه با دهقانان فنی از طرف دیگر، مبارزه سهمگینی در میگرد که اگر بدرستی هدایت نگردد، انقلاب تهریجا بی نتیجه خواهد شد و پیری نخواهد بایده که عناصر سرمایه دار مجدداً بروی کار بیایند.

دشمنان دور و نزدیک، زحمتکشان، بخصوص در ایتالیا و فرانسه، از موضوع لزوم رهبری دهقانان توسط پرولتاریا که در قطنامه دفتر اطلاعات ذکر شده، سوء استفاده نموده و موج جدید تبلیغاتی بر علیه احزاب کارگری برپا ساختند. آنوی این تبلیغات بدخواهانه اینست که حزب کمونیست منافع طبقه دهقان را فدای منافع طبقه کارگر نموده و آنها را تحت تسلط خود در میآورد. این موضوع بهیچوجه با حقیقت وفق نمیدهد و تنها در دست عوام فریبانی از تیپ بلوم، و تقلید ناشی او در کشورهای دیگر، میتواند بهانه ای باشد.

واقعیست مسلم و سرسخت در اینست که دهقانان در شرایط سرمایه داری بیفودی خود از لحاظ اقتصادی تولید یک طبقه مستقل را تشکیل نمیدهند بلکه آنها را میتوان سه قسمت کرد: دهقانان بی چیز و فقیر، دهقانان متوسط الحال، و کولا که (دهقانان غنی اشتراکی). همانطور که از لحاظ اقتصادی وضع قشر دهقانان بی چیز بهکم فدان وسائل تولید و احتیاج بفروش نیروی کار خود، شبیه به وضع پرولتاریاست؛ همانطور هم وضع کولا که با بورژوازی شبیه است. چون گروه دهقانان طبقه مخصوصی را تشکیل نمیدهند، پس ایدئولوژی واحد و یکپارچه نیز نمیتواند داشته باشند. آنها یا باید ایدئولوژی طبقه کارگر را که با ایدئولوژی قشرهای بی بضاعت و کم بضاعت انسان منایرتی ندارد بپذیرند، یا ایدئولوژی و خط مشی قشرهای بالا و بالتبع ایدئولوژی بورژوازی را. اینست اصل مطلب. چنانچه می بینیم راه سوم وجود ندارد و رباکاران از قبیل بلوم که توده های دهقانان را از رهبری طبقه متشکل تر و مبارز و پیشروترین طبقات یعنی طبقه کارگر، می ترسانند عملاً آنها را بسوی رهبری بورژوازی سوق میدهند. خوددستی از همکاری با طبقه کارگر بحساب آخر، یعنی همکاری با بورژوازی، همکاری با امپریالیسم، یعنی مبارزه بر علیه طبقه کارگر. روی همین اساس باید گفت که در کلیه کشورهای سرمایه داری، اهم از اینکه «سوسیالیستها» یا لیبرالیستها روی کار باشند، دیکتاتوری بورژوازی که فاشیسم شکل خشن آن است حکم فرماست.

اکنون که کشاورزی یوگوسلاوی در مقابل وظایف تجدید کولا که قرار گرفته، هرگونه مخالفت با رهبری پرولتاریا و اجراء نظریات آن بنظور ایجاد «سوسیالیسم» درده، درحکم عدول از نظریه مارکسیستی در باره مبارزه طبقاتی بوده و قدمی بسوی تجدید حیثیت بورژوازی و بالتبع مستحق شدیدترین تنقیح هاست.

لنین که تحولات آتیه طبقاتی را در آئینه دهام خود میدید، در سال ۱۹۰۵، در بهجود انقلاب اول روسیه، در کتاب معروف خود بنام «دو تاکتیک سوسیال-دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» خطاب به طبقه کارگر

و شد عناصر سرمایه داری در کشورشان و تشدید مبارزه طبقاتی را در دهات یوگوسلاوی انگاز میکنند. انکار این واقعیت ناشی از نظریه ابورتونیستی تهریسیستهای دروغین امثال بوخارین است که برخلاف مارکسیسم لنینیسم مدهی بود که در دوره انتقالی و برزخ بین سرمایه داری و سوسیالیسم، مبارزه طبقاتی شدت پیدا نمیکند، بلکه رو بهاموشی میرود.

رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی حیثیت فطری را در دهات تعقیب نموده و منکر این واقعیت اند که تا اقتصاد سوسیالیستی در ده برقرار نگردیده، طبق گفته معروف لنین، کشاورزی و اقتصاد انفرادی کوچک دائماً و لاینقطع، روزانه وساعت بساعت و بطور ناگزیر و بمقیاس های بزرگ سرمایه داری و بورژوازی را تولید مینماید برخلاف این نظریه لنین، آنها دهقانان را یک واحد کلی محسوب میدارند حال آنکه دهقانان یوگوسلاوی دائماً بطبقات تقسیم میشوند (دیفرانسیاسیون طبقه تی Differentiation de Classe) مالکیت خصوصی بر زمین لغو شده، اراضی خرید و فروش میشود، زمین ملی نشده و اغلب قطعات بزرگ زمین در دست کولا که متمرکز است، از کار مزدی استفاده میشود. در چنین شرایطی اگر اسلحه مبارزه طبقاتی جزیرا کند گنند در حکم شلخ سلاح آن خواهد بود.

رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی منکر نقش رهبری واسطه (Hégémonie) طبقه پرولتاریا در تحولات کشور بوده با ادعای اینکه دهقانان استوارترین پایه دولت یوگوسلاوی را تشکیل میدهند، از مواضع یک حزب مارکسیستی بمواضع حزب کولا که و نارودنیکها متضاد میشوند.

واقعیست رشد خرد بورژوازی و پیدایش و تشدید اختلافات و مبارزه طبقاتی در ده پس از لغو مالکیت خصوصی ملاکین، غیر قابل انکار است پس از اینکه طبقه کارگر حکومت را بدست میگیرد فوریت درده سوسیالیسم برقرار نمیکردد. پارچه مالک کوچک، یکی در میدان رقابت پیش افتاده و مالک بزرگتر میگردد و در مرحله اول مزدوران بوزمین یا کسانیکه زمین را بملی از دست داده اند بکار میگذارند؛ و خلاصه استثمار کنند ده، کولاک، میگردد. شوخوف نویسنده بزرگ شوروی در کتاب معروف خود بنام «زمین بائر دائر شده» منظره موثری از سقوط یک پارتیزان انقلابی به برنگاه ضد انقلابی را ترسیم مینماید. پارتیزان مزبور پس از انقلاب و جنگهای داخلی، مالک قطعه زمین کوچکی گشت و در اثر زحمت طاقت فرسا، کارفرمان، کم خوراکی، پس انداز و واباشتن سرمایه اولیه، صاحب چندین گاو و اسب و زمین بزرگ شده شروع به بهره کشی از مزدوران بی زمین نمود توام با تغییر وضع اقتصادی (وضع اقتصاد مفهومی دقیقتر از وضع مادی است که مفهوم کلی تر بوده و لذا اغلب موجب سوء تعبیر میگردد) طرز تفکر او نیز تغییر کرده و با تمام قوا بر علیه نقش اشتراکی کردن کشاورزی مقاومت مینماید. بدین طریق مبارزه طبقاتی در دوران برزخ بین سرمایه داری و سوسیالیسم، در ده بدست میگریزد. بین دهقانان بی چیز

چنین نوشته است:

«در راس همه ملت و بویژه دهقانان برای آزادی، برای انقلاب بی‌گیر، بخاطر جمهوری، در راس همه زحمتکشان و استثمارشوندگان بسوی سوسیالیسم سیاست پروتاریز برای انقلابی در عمل باید چنین باشد. چنین است شمار طقاتی که باید محور حل هر گونه مسئله تا کتیبهی و هر قدم عملی حزب کارگر هنگام انقلاب قرار گیرد.»

این نظریه که بدون عوام فزینی و دورویی‌ها علناً تبلیغ می‌گردد، نه تنها مصر بحال دهقانان یعنی اکثریت آنان نیست؛ بلکه صد درصد بنفع آنان بوده و آنها را در شاهراه سوسیالیسم راهنمایی می‌کند.

تعمایلات انحلال‌طلبی نسبت به حزب کمونیست،

در جبهه ملی یوگوسلاوی

دفتر اطلاعات در تظننامه خود اظهار داشته است که رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی در تعلیمات مارکسیسم-لنینیسم راجع به حزب تجدید نظر بعمل می‌آورند. مارکسیسم-لنینیسم می‌گوید که حزب نیروی اساسی و رهبری کننده و دارای برنامه مخصوص است و هیچگاه در توده‌های غیرحزبی استحاله نمی‌شود. حزب عالی‌ترین شکل سازمان مبارزه طبقاتی و مهم‌ترین اصلاح طبقه کارگر است. و حال آنکه در یوگوسلاوی جبهه ملی را نیروی اساسی و رهبری کننده محسوب می‌دارند و نه حزب کمونیست را. رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی نقش حزب را تعقیب کرده و در واقع آنها در جبهه غیر حزبی که از عناصر نامتجانس (کارگران، دهقانان زحمتکش، کولاکها، کسمیه، صاحبان کارخانجات کوچک، روشنفکران بورژوازی و قریه) تشکیل شده است مستعجل می‌نمایند.

رهبران یوگوسلاوی با لجاجتی که شایسته موارد استعمال بهتری است، نمی‌خواهند این حقیقت را بپذیرند که حزب کمونیست باید برای خود برنامه‌ای جداگانه از برنامه جبهه ملی داشته باشد.

عدم تظاهر حزب کمونیست یوگوسلاوی در آن کشور و انحصار فعالیت بنام جبهه ملی، بمقام و موقعیت حزب لطمه وارد می‌آورد؛ زیرا حزب کمونیست باید با فعالیت علنی خود بیش از پیش اعتماد توده‌ها را بخود جلب نموده و آنها را تحت نفوذ خود درآورد. رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی اشک «اصات منشویکهای روس را در مبارزه استعمال حزب مارکسیستی در سازمان وسیع غیر حزبی» تکرار می‌نمایند.

اصول تشکیلاتی حزب بالشویک، حزب نوع نوین طی دهها سال مبارزه آشتی‌ناپذیر با کلیه انواع اپورتونیسم و من‌جمله اپورتونیسم دوسمائل تشکیلاتی ایجاد شده است.

لنین و ستالین می‌آموزند که حزب دسته‌بیش‌ترین، مترقی‌ترین و عالی‌ترین شکل تشکیلاتی طبقه کارگر است، ولذا نمی‌توان حزب را با تمام طبقه کارگر که در بهترین

موارد می‌تواند فقط در سازمانی مانند اتحادیه‌های کارگران متشکل گردد؛ یکی دانست. لنین از کسانی که می‌خواستند حزب را بقیمت بائین آوردن جنبه تشکیلاتی آن وسیع کنند؛ یعنی حزبی تشکیل دهند که قشرهای وسیع‌تری از طبقه کارگر را، که هنوز فعالیت و استعداد پذیرش عالی‌ترین نوع تشکیلاتی را ندارند در برگیرد؛ انتقاد کرده می‌گفت چون ملاحظاتی نامبرده در شرایط خفقان آور سرمایه‌داری نمی‌توانند تا سطح دسته مترقی و متشکل خود ترقی کنند، پس عمل نامبرده گران منتج به تنزل آنها نسبتاً سطح دسته‌های عقب‌مانده آن خواهد شد. «تئوریستهای خوددروی یوگوسلاوی از این نیز قدم فراتر نهاده حزب را با جبهه وسیع و نامتجانسی برابر می‌نمایند که اتحادیه‌های کارگران فقط جزئی از آنها تشکیل می‌دهد؛ جبهه‌ای که قشرهای استثمار کننده نیز در آن عضویت دارند و تعداد اعضا اش به ۷ میلیون فرمیرسد. تیتو در کنفره دوم جبهه ملی یوگوسلاوی می‌گفت: «جبهه ملی به سازمان دائمی سیاسی همه ملت تبدیل می‌گردد» آنها هم جبهه‌ای که نول یکی از کارگردانانش، جیلاس، برای ورود به آن «هیچگونه موانع ایندولوژی یا غیره وجود ندارد».

بمنظور پوشاندن نمایانز انحلال‌طلبی خود نسبت به حزب کمونیست؛ رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی مدعی‌اند که با مخفی داشتن نقش رهبری حزب کمونیست از ملت، آنها باحزاب دیگر عضو جبهه ملی بهایه نمی‌دهند تا نیروهای خود را بفالیت درآورده و باحزب کمونیست وارد مبارزه شوند. با این «زیرکمی» «بندلانی»، تیتو می‌خواهد قوانین تکامل تاریخی را نفی و ملایم نموده طبقات را گول بزند!

مخفی داشتن فعالیت حزب کمونیست و نقش رهبری آن از ملت، در عمل منجر بکنند شدن این اسلحه برنده طبقه کارگر شده موجب خلع سلاح آن می‌گردد.

در مبارزه بر علیه عقب‌ماندگی صنعتی و اقتصادی کشور، توسعه و تکامل صنایع سوسیالیستی، ریشه کن کردن عناصر سرمایه‌داری، سوسیالیستی کردن اقتصاد و کشاورزی دهقانان خرده‌بای، طبقه کارگر باید بمنزله نیروی رهبری کننده در یوگوسلاوی نوین، حداکثری مساعی مادی و معنوی خود را بکار اندازد. این احمقانه خواهد بود اگر تصور کنیم که بدون نبردهای طبقاتی، بدون زائل‌نودن یکمسلله تضادها، این مسائل قابل حل بوده و می‌توان بطور مسالمت‌آمیز و آرام بسوی سوسیالیسم رفت.

جبهه سازمانی وسیعتر از حزب است یعنی قشرهای مختلف‌تر و بیشتری را در بر می‌گیرد. معمولاً جبهه از ائتلاف چندین حزب که در بیشتره از مسائل مهم سیاسی خط‌مشی و روش واحدی دارند، تشکیل می‌گردد. بدینظریق، هدف کلی جبهه که برنامه ماگزیم (حداکثر) آنست، در واقع برای بهره‌ای از احزاب و یا دستنیات عضو آن، برای مترقی‌ترین و بی‌گیرترین آنها، برنامه‌می‌نم (حداقل) است. گاهی جبهه از ائتلاف دستگامهای رهبری

«کهنه شدن» فرم تشکیلات حزبی در حکم تجدید نظر و انحراف از اصول لتینیم است.

رژیم فرقه‌ای و بوروکراسی در حزب گهون نیست یوگوسلاوی

دقت اطلاعات معتقد است که رژیم داخلی حزب کمونیست یوگوسلاوی رژیم فرقه‌ای (Sectaire) و بوروکراتیک است و این رژیم برای حیات و ترقی حزب خطرناک و هلاکت آور می باشد. در حزب، دموکراسی داخلی رعایت نمی شود، انتصابات بعمل نمی آید، تنقید و اتوکریتیک وجود ندارد. علی رغم اظهار اطمینانهای خشک و خالی تیتو و کاردل، اکثریت کمیته مرکزی حزب کمونیست یوگوسلاوی اعضاء انتخاباتی نبوده بلکه با اعضاء آن ملحق (Coopté) شده اند. جلسات حزبی، جلسات حوزه های حزبی، تشکیل نمی گردد و با بطور مضمی تشکیل می شود. رژیم داخلی حزب را نمی توان رژیم بوروکراتیک و فرقه‌ای ننواند. رهبری حزب از متدهای نظامی رهبری، مانند آنچه زمانی تروتسکی عمل می کرد، استفاده می نماید.

همرانک و ژویویچ، دو نفر از اعضاء برجسته کمیته مرکزی حزب کمونیست، در نتیجه انتقادی که در جلسات کمیته مرکزی از سیاست ضدشوروی رهبری حزب نمودند دچار پرورنده سازی شده بحسب افتادند.

انتقاد و انتقاد از خود اسلحه بزرگ حزب طبقه کارگر در راه تکامل است. بدون انتقاد و انتقاد از خود نه تنها هیچ حزبی نمی تواند رویتکامل و کمال رود، بلکه رو با انحطاط خواهد رفت.

انتقاد خلاق و آزادی که لازمه رژیم دموکراسی توده‌ای و جامعه بدون تضادهای طبقاتی است، البته در هیچ کشور سرمایه داری نمی تواند نظیری داشته باشد و بورژواها قادر بدرک ثمرات و خواص آن نیستند، بلکه روی کینه ای که بدموکراسی واقعی دارند چنین شایع می سازند که در رژیم حکومتی طبقات زحمتکش انتقاد وجود ندارد. رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی اگر بیشتر نسبت به تاریخ حزب بلشویک، که در واقع دایرة المعارف علم اجتماع و مبارزه طبقاتی طبقه کارگر است، ابراز علاقه می نمودند، می توانستند این نکته را بخوبی درک کرده از استقرار رژیم تروریستی عثمانی در داخل حزب خودداری نمایند.

حزب کمونیست یوگوسلاوی پس از انتقاد

از طرف حزب کمونیست اتحاد شوروی

انتقاد برادرانه حزب کمونیست یوگوسلاوی از طرف حزب بلشویک قدم مثبتی به منظور اصلاح و برطرف کردن اشتباهات حزب کمونیست یوگوسلاوی بود؛ ولی سران این حزب بجای اینکه مانند کمونیستهای شرافتمند با اشتباهات خود اعتراف نموده درصدد رفع آنها برآیند، روش خصمانه ای نسبت بدان پیش گرفته و بانکار خشک و بی دلیل اشتباهات خود پرداختند. آنها از جواب منطقی دادن با انتقادات حزب بلشویک و سایر احزاب برادرعاجز مانده و درصدد فریب ملت خود برآمدند. آنها انتقاد

چند سازمان تشکیل می شود و گاه از جمع و ترکیب و ائتلاف توده های وسیع اعضاء و طرفداران چند حزب، شکلی نیست که جبهه نوع دوم، سازمانی عالی تر بوده و امکان اخلال و خرابکاری در آن برابن کمتراست مثلا جبهه ای که در سالیهای اخیر در هندوستان منسکول از احزاب کمونیست و سوسیالیست و برخی از سازمانهای دیگر تشکیل شده بود، این قص را داشت که يك جبهه ایتلافی فوقانی بود. جبهه احزاب آزادیخواه ایران نیز که دو سال قبل تشکیل شده بود از این نوع جبهه ها بود. نمونه جبهه دوم جبهه توده ای ایتالیاست.

تیتو در یکی از نطقهای خود ائتلاف فوقانی احزاب را مورد انتقاد قرار داده می گوید که جبهه ملی یوگوسلاوی ائتلاف فوقانی رهبران احزاب نبوده بلکه ائتلاف توده های وسیع احزاب مختلف یوگوسلاوی در کوره جنگهای پارتیزانی بر علیه اشغالگران آلمانیست؛ ولی رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی این نکته را پنهان می کنند که پس از استخلاص یوگوسلاوی، رهبران احزاب بورژوازی که قبل از جنگ نقش بزرگی را در فعالیت سیاسی کشور بازی می کردند، نیز وارد جبهه نامبرده شدند.

واضح است چنین جبهه غیر متجانسی نمی تواند در مدت نسبت طولانی دچار اختلافات و مبارزات داخلی نگردد. کوشش رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی برای يك بارچه نشان دادن جبهه فقط می تواند دلیل ضعف منطقی و فهم طبقاتی آنها باشد. چنانکه در قسمت بالا دیده شد، طبقات در یوگوسلاوی زایل نشده اند و در شرائط کنونی، مبارزه طبقاتی مخصوص در ده تشدید می گردد. ولی رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی با انکار این حقایق سعی دارند ثابت کنند که همه اعضاء جبهه ملی دارای منافع مشترک اند.

کاردل می گوید که در جریان جنگ آزادیبخش «وجدان توده های ملت متوجه این حقیقت شد که منافع توده های عمده ملت بطور غیرقابل تجزیه ای مشترک بوده و اشکال Organisme ندیم احزاب پیچیده شدند». ولی کاردل نمی گوید که اولاً از جریان جنگ تا بحال اوضاع تغییر کرده و بنا بر اعتراف خود تیتو رهبران احزاب بورژوازی و رشکست شده وارد جبهه ملی شده اند و می توان یقین داشت که کمیته مرکزی حزب کمونیست یوگوسلاوی نیز از نفوذ امثال آنها بیری نیست. ثانیاً اشتراك منافع مفهومی است کسدار. منظور کاردل از اشتراك منافع در کدام فاصله زمانی و در کادر چه شرائط و مقتضیاتی است؟ اگر در جنگ بر علیه اشغالگرانی که هیچ خرده مالک و بورژوازی کوچک و کولاک از گزندشان ایمن نبود، این گروه با طبقه کارگر و دهقانان فقیر اشتراك منافع داشتند، آیا می توان مدعی شد که این اشتراك در شرائط تدارک مقدمات برای ایجاد سوسیالیسم نیز موجود است؟ مسلماً جواب این سؤال منفی است.

هر گونه «توریها»ی جدید در باره نقش جبهه و

دفتراطلاعات این تاکتیک ماجراجویانه صدور دستورات غیر عملی را بمنزله مانور ناشیستی می‌داند. دفتر اطلاعات سازمان داوطلبانه‌ای است و نه حزب کمونیست اروپا در سال ۱۹۴۷ میل خود آنرا تشکیل دادند. اعضاء آن می‌توانند از عملیات بسکدبگر انتقاد نمایند تا اگر نقضی در امور حزبی باشد برطرف گردد. بقرار معلوم نمایندگان حزب کمونیست یوگوسلاوی در جلسه اول شورای ۹ حزب از حق انتقاد استفاده کامل نموده و حزب کمونیست فرانسه را مورد انتقاد قرار داده بودند، ولی همینکه ثبوت انتقاد از خود رسید رهبران متفرعن حزب کمونیست یوگوسلاوی نجواستند آنرا بشنوند و برای توجیه خودداری از شرکت در جلسات دفتر اطلاعات، شایعه بی‌اساسی را منتشر کردند که گویا در این دفتر آنها حقوق متساوی با سایر اعضاء ندارند. امتناع یوگوسلاوها از دادن گزارش عملیات خود در برابر دفتر اطلاعات بمنزله نقض واقعی تساوی حقوق احزاب کمونیست و بمنزله تقاضای ایجاد وضع متمیزی برای حزب کمونیست یوگوسلاوی در دفتر اطلاعات بشمار می‌آید.

حزب کمونیست یوگوسلاوی

در سرآشپزی انحراف

رهبران یوگوسلاوی نمی‌فهمند یا تظاهر بنفهمی این واقعیت می‌کنند، که اینگونه نظریه‌های ناسیونالیستی فقط به تغییر ماهیت یوگوسلاوی به جمهوری بورژوازی معموله و از دست دادن استقلال یوگوسلاوی و تبدیل آن به مستعمره کشورهای امپریالیستی منجر می‌گردد.

دفتر اطلاعات در قسطنامه تاریخی خود اظهار اعتماد کرده بود که در اعیان حزب بعدکافی عناصر سالم وجود دارد که نسبت بهار کسوسم-لینیتسیم، نسبت بشعائر بین‌المللی حزب کمونیست یوگوسلاوی و نسبت بجهت-واحد سوسیالیستی وقادار می‌باشند:

«وظیفه این نیروهای سالم اینستکه رهبران کنونی خود را وادار سازند که با صراحت و شرافتمندانه به اشتباهات خود اعتراف نموده آنها را برطرف سازند؛ از ناسیونالیسم تبری جسته مجدداً به انترناسیونالیسم گرویده جبهه واحد سوسیالیستی را برضه امپریالیسم ازهر حیث مستحکم سازند؛ و با چنانچه رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی قادر به این کار نباشند آنها را توبیض نموده و برای حزب کمونیست دستکار رهبری جدید پدید آورند؛ ناسیونالیستی برگزینند. دفتر اطلاعات تردیدی ندارد که حزب کمونیست یوگوسلاوی این وظیفه پر افتخار را خواهد توانست انجام دهد.»

اکنون که بیش از دو ماه از تاریخ صدور این اعلامیه میگذرد نه تنها سران حزب کمونیست یوگوسلاوی قدم عملی در راه اقرار با اشتباهات خود برنداشتنند، بلکه خردو بناد و لجاجت در برنگاه انحراف تندتر غلطیده‌اند.

حزب بلشویک، را و همچنین ملت واقعی مورد غضب واقع شدن هیرانک و ژویویچ را از مردم خود پنهان داشتند. اخیراً پس از انتقاد اشتباهات رهبران یوگوسلاوی از طرف حزب بلشویک و سایر احزاب برادر، رهبران یوگوسلاوی یک سلسله تصویبنامه‌های چپ‌نما و عوام‌فریبانه صادر نموده و از طرف دیگر شروع بظاهر علاقه و محبت و دوستی خود نسبت به اتحاد شوروی کردند؛ و حال آنکه در عمل از چنین سیاستی پیروی نمی‌نمایند.

تصویبنامه‌های اخیر آنان در باره ملی کردن صنایع کوچک و سایر اقداماتی که بمنظور تظاهر و درست نشان دادن روش خود بعمل آمده، ماهیت ماجراجویانه‌ای داشته و برای سرنوشت سوسیالیسم در یوگوسلاوی خطر ناسک می‌شد. رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی اخیراً با اطمینان و اعتماد تمام، سیاست «انحلال» عناصر سرمایه داری را در یوگوسلاوی اعلام داشتند. در نامه ۱۳ آوریل خود، تیتو و کاردل به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نوشتند:

«پلنوم کمیته مرکزی تدابیر پیشنهادی بولیت بوروی کمیته مرکزی برای انحلال بقایای سرمایه داری را تصویب نمود.»

کاردل در نطقی که در مجلس ملی فدراتیو یوگوسلاوی در ۲۵ آوریل ایراد نمود، اظهار داشت: «در کشور ما از عصر بقایای استثمار انسان از انسان روزهای شمرده‌ای باقی مانده.»

مادامی که در یوگوسلاوی اقتصاد انفرادی دهاتین، که ناگزیر سرمایه داری را بوجود می‌آورد، فوق دارد؛ مادامی که وسائل و شرایط برای اشتراکی کردن کشاورزی مهیا نشده؛ مادامی که اکثریت دهان زحمتکش به مزیت اصول اشتراکی اداره کردن کشاورزی معتقد نشده‌اند؛ نمی‌توان مسئله از بین بردن استثمار را عملی کرد. تاریخ تکامل حزب بلشویک دلالت می‌کند براینکه از بین بردن آخرین و کثیرالمدته ترین طبقه استثمارچی یعنی طبقه کولاک، فقط براساس اشتراکی کردن عمومی کشاورزی ممکن می‌شود و از بین بردن کولاکها بعنوان طبقه (نباید آنرا با از بین بردن فیزیکی و بدنی فرد فرد کولاکها اشتباه کرد) جزء لاینفک اشتراکی کردن کشاورزی است.

برای ایجاد شرایط لازم جهت از بین بردن استثمار در ده و کولاکها بعنوان یک طبقه، لازم است حزب بدواً بمنظور محدود کردن عناصر سرمایه داری، بمنظور تحکیم تماس و اتحاد طبقه کارگر و دهقانان تحت رهبری طبقه کارگر و ترقی صنایع سوسیالیستی، اقدامات طولانی بعمل آورد تا صنایع آن کشور بتوانند ماشینی کردن کشاورزی اشتراکی را تأمین نمایند.

هر گونه مساعی رهبران یوگوسلاوی برای حل این مسئله با شتابزدگی و از راه صدور دستورات و کاغذ بازی اداری، یا ماجراجویی است که محکوم به شکست می‌باشد و یا اینکه یک تظاهر عوام قریبانه بوج و خود-پسندانه است.

کم اشتباه کنده، اشتباه خود را اقرار و با سانسین و پیچی آنرا بر طرف نماید.

از طرفی اعضاء و قوادح حزب کمونیست یوگوسلاوی طی این مدت کوششهای فراوانی برای بر طرف ساختن اشعار سران خود نمودند. بیش از صید دفتر از اعضاء حزب کمونیست یوگوسلاوی که در دانشگاه‌ها و آکادمیهای شوروی مشغول تحصیلند، و همچنین بسیاری از نمایندگان سیاسی آن کشور در خارج که آزادی عمل داشتند، در نامه‌هایی که بکمیته مرکزی حزب کمونیست یوگوسلاوی و دفتر اطلاعات نوشنند، از روش سران دیکتاتور یوگوسلاوی انتقاد نمودند.

پس از ختم کنگره نیز حزب کمونیست یوگوسلاوی برای رفع اشتباهات و انحرافات خود قدمی برداشت بلکه بر عکس انحرافات خود را عمیقتر نمود. کارل ورانگویچ که جزء کسانی بودند که مورد انتقاد دفتر اطلاعات قرار گرفته و در اعلامیه از آنها نام برده شده است، بجای سیمپج، که شاید در کنفرانس دانون برای عوام تریبی موفه مورد لزوم بود، وزارت امور خارجه و معاونت نخست وزیر رسیدند.

ژرال ایوانویچ که رئیس ستاد ارتش نجات ملی یوگوسلاوی بود، بدست جلاخان رانگویچ کشته شد و در عین حال دولت یوگوسلاوی اعلام نمود که نامبرده هنگام کوشش برای قرار بنیاد رومانی در سرحد هدف تیر قرار گرفته است.

خلل انحرافات

طی ۷-۸ ماه اخیر عناصر ناسیونالیستی منحرف که سابقا نیز بطور مخفی در حزب کمونیست یوگوسلاوی وجود داشتند، علنا بر امور حزبی تسلط یافتند و دستکام رهبری حزب کمونیست یوگوسلاوی سنن بین المللی خود را ترک و در چاده ناسیونالیسم قدم گذارده است.

رهبران یوگوسلاوی نیروها و امکانات داخلی یوگوسلاوی را بیش از آنچه که هست پنداشته تصور میکنند که بدون پشتیبانی احزاب کمونیست کشور های دیگر، کشورهای دموکراسی توده‌ای و اتحاد جماهیر شوروی، میتوانند استقلال یوگوسلاوی را حفظ نموده موسیالیسم را عملی نمایند. جاده انحرافی آنان بنظرشان راه نوینی بود و حال آنکه این راه آنها را بسوی تجدید تسلط یوزووازی میرود.

ضخف رهبران حزب کمونیست یوگوسلاوی در فهم تئوری و سیاست، موجب شده که آنان نمیتوانند وضع بین المللی را خوب تشخیص دهند. آنها از تهدیدات و شائناز امپریالیستها بوخست اقتاده تصور میکنند که میتوان با یکرشته گذشتهایی نظر مساعد دول امپریالیستی را جابب نمود، درباره استقلال یوگوسلاوی با آنها کنار آمده و بشد ربح تمایل به دولتهای سرمایه داری و ابلل یوگوسلاوی تلقین کرد. آنها بی سروصدا، عللا از نظریه یوزووازی و ناسیونالیستی معروف مینی برانیکه «خطر دول سرمایه داری برای استقلال یوگوسلاوی از خطر» اتحاد جماهیر شوروی

در پاسخ به قطعنامه مستدل و شگندنده دفتر اطلاعات، سران این حزب يك سلسله شواهد مبتذل آورده و بانکار خالی و خشك حقایق متن اکتفا ورزیده اند بجای آوردن ارقام و حقایق از وضع اقتصادی و اجتماعی جامعه کنونی یوگوسلاوی، آنها دها کردند که از خط مشی مارکسیسم-لنینیسم منحرف نشده اند.

اظهارات سران حزب کمونیست یوگوسلاوی درباره سوابق غیر درخشان دو نفر از رهبران حزب، هیرانگ و ژویویچ، که دچار تهر و غضب سران دیکتاتور یوگوسلاوی شده اند، نمی تواند اعمال تینو، کاردل، چیلان و رانگویچ را توجیه نماید. بعیدم نیست که برای آنان بی شرمانه پرونده سازی شده باشد.

برای تیرگه خود می گویند که در لهستان نیز زمینهای بزرگ وجود دارد که متان یک فرد می باشد ولی وضع لهستان، قطع نظر از صحت یا سقم این ادعا، نمی تواند مجوز اعمال کمونیستهای یوگوسلاوی باشد بخصوص که رهبران لهستان کنونی مدعی فقدان اپوزیسیون و احزاب اقلیت در کشور خود نیستند. نصاب روزنامه «بوربا» ارگان مرکزی حزب کمونیست یوگوسلاوی به بلغارستان و حزب کمونیست آن کشور کاملا تحریک آمیز است. گویی بر تریب یوگوسلاوی مخالفت اصولی بسا تمام و همنامیهای حزب بلشویک است. آنها مکرر اندر مکرر احزاب کمونیست کشورهای دیگر را متهم باین میکنند که آنها گویا کور کورانه از حزب بلشویک متابعت میکنند. سران خود پسند حزب کمونیست یوگوسلاوی صرف اینکه قطعه نامه تکرار اظهارات کمیته مرکزی حزب بلشویک در نامه قبلی آنست آنرا رد میکنند و منتظر اند سایر احزاب نیز از آن پیروی نمایند.

رژیم تروریستی و پلیسی یوگوسلاوی طی این مدت بشدت گرایید هر فردی را که متقدم اصولی تر ناسیونالیسم که جرات انتقاد از سران دیکتاتوری حزب نبود دچار شکنجه و فشار و حبس و تیرید گشت.

در چنین شرایط خفقان آور، مقدمات کنگره پنجم (کنگره فرمایشی) حزب کمونیست یوگوسلاوی فراهم شد. حتی خیر گزارهایی که از انحراف تینو و رفقایاش از مسرت در پوست نمی کشیدند، خبر دادند که دورادور هماتمی که در آن جلسات کنگره برقرار میشد توپهای ضد هوایی مستقر شده. هر یک از نمایندگان کنگره که احتمال می رفتی با دستکام رهبری حزب از او میرفت، اعتبار نامه را از دست او گرفته و خودش را حبس می نمودند. در چنین محیط ترور و وحشت، تینو در مقابل منتصبین را نکویچ، نطق بلند بالایی نموده به هرام مارکسیسم-لنینیسم موزانه ابراز و ناداری نمود تا بی همتای لرزان رهبری خود را محکم سازد.

آنها نخواستند شرافتمندانه مسانند کمونیستهای حقیقی، با اشتباهات خود اقرار نمایند و حال آنکه اعتراف به اشتباهات هیچوجه از وزن و مقام يك فرد حزبی نمیگاهد. بقول لنین هیچکس نیست که اشتباه نکند؛ عاقل آنست که

کتر است» پیروی مینمایند.

رهبان حزب کمونیست یوگوسلاوی بقول خود «استقلال» نشان میدهند و تصور میکنند استقلال رای، در مخالفت با احزاب کمونیست برادر و حزب بلشویک است. آنها سایر احزاب کمونیست را نیز بساین انحراف و پرتگاه سقوط تشویق میکنند و گویا منتظرند که احزاب کمونیست کشورهای دیگر، تحت پرچم و قیادت حزب کمونیست یوگوسلاوی درآیند.

حزب کمونیست یوگوسلاوی در کنگره متعده، در ماه آوریل ۱۹۱۹ تشکیل شد. در آتصال این حزب، حزب سوسیالیستی کارگری نامیده میشد. در کنگره دوم که در ژوئن ۱۹۲۰ در وین تشکیل شد، این حزب به حزب کمونیست یوگوسلاوی موسوم گشت لیکن بزودی در نتیجه فشارهای رزحشانه ارتجاع داخلی که از محافل میلیتاریستی فرانسه و سرمایه داران انگلستان الهام میگرفتند، ناچار از اتخاذ روش ایگال و فعالیت زیرزمینی گردید. عدم رشد و عدم توسعه اقتصادیات و ویژه فقدان صنایع سنگین در یوگوسلاوی شرایطی را ایجاد کرده بود که حزب کمونیست در سالهای قبل از جنگ، در مقایسه با احزاب کمونیست کشورهای دیگر اروپا، موفقیتی کسب نکرده بود.

نماینده حزب کمونیست اتحاد شوروی در آنترناسیونال سوم، مانوایلسکی، از نظریات نماینده حزب کمونیست یوگوسلاوی، سیچ، در مسئله ملیت انتقاد کرده بود. شرایط نامساعد و ضعف کلی و انحرافات ایدئولوژیکی درونی آن، موجب شد که در سال ۱۹۳۷ کمیته مرکزی حزب کمونیست یوگوسلاوی که منشی آن گورکیچ بود، ضدبل و کمیته جدیدی انتخاب گردد که نقش مؤثر در آن را تیتو و کاردل بعهده گرفتند.

در سال ۱۹۴۰ کنفرانس حزبی (نه کنگره)، ۲۶ نفر را بنا بادهای رهبان کمیته مرکزی حزب کمونیست یوگوسلاوی، بهضویت این کمیته انتخاب نمود. تازه از این عده ده نفر در جنگهای برعلیه شفاالکران کشته شدند و بجای آنان عناصر دیگری منصوب گردیدند.

رشد عمده حزب کمونیست یوگوسلاوی طی سالهای جنگ در مبارزه برعلیه اشغالگران آلمانی و ایتالیایی انجام گرفت. همانطور که یک فرد مارکسیست فقط در اثر شرکت در مبارزات و نبردهای شدید طبقاتی برعلیه فئودالها، سرمایه داران، برعلیه بورژوازی و نفوذ آن در قشرهای خرده بورژوازی و قشرهای علمی طبقه کارگر، در مبارزات ملنی و مخفی، در مبارزات عملی و قلمی، و تراکم همه این تجارب یک عنصر کمونیست بخته و موجب و برجسته میگردد؛ همانطور هم یک حزب کمونیست تنها پس از شرکت در مبارزات و نبردهای طبقاتی برعلیه سرمایه داران و ملاکین داخلی، سرمایه داران و اهر باالیستهای خارجی، استثمارچیان خرده پا و گولاکها، و با بان موفقیت آمیز آنها میتواند یک حزب کمونیست ورزیده و آبدیده منصوب گردد. باید اذعان نمود که حزب کمونیست

یوگوسلاوی تنها در مبارزه برعلیه اشغالگران خارجی در شرایط زیرزمینی شرکت جست و نیروهای ملی راتجیز نموده است. در چنین مبارزهای نه تنها حزب طبقه کارگر بلکه خود طبقه کارگر نیز، برای هدفهای آن مرحله از مبارزه از نفوذ ورخته بورژوازی و ناسیونالیسم، صدمه زیاد نمی بیند؛ بلکه خرده بورژوازی در این مبارزه با پرولتاریا با آسانی همکاری مینماید. از اینجوت اسلحه حزب کمونیست فقط برعلیه اشغالگران خارجی و سرمایه داران و ملاکین بزرگ تیز میگردد که بالطبع موجب احساسات ملی و مستعد تبدیل با احساسات ملت پرستی است. نازک کاریهای مبارزه برعلیه تمایلات سازشکارانه خرده بورژوازی، برای چنین حزبی هنوز کاملا واضح نیست.

ممکن است عده کثیری از گولاکها در شرایط مبارزه برعلیه اشغالگران خارجی گرد حزبی که شدیدتر از همه و بدون سازشکاری برعلیه آنها مبارزه میکند، (حزب کمونیست) جمع شده بر نامه مینیم آنرا پندیرنه و در نتیجه ابراز لیاقت بقاماتی نیز در دستگاه رهبری نهضت نائل آید لیکن روشن است که آنها بر نامه ما کریم حزب را نمی پسندند و بهمناسبت مطرح نبودن آن در مراحل اولیه، فقط در مراحل بعدی بمخالفت تصریح میگرددند.

تاریخ احزاب کمونیست خالی از اینگونه نمونه ها نیست. حزب کمونیست شوروی تا سال ۱۹۳۸ هنوز کاملا از اثر مغرب دستجات متعده ای که هر یک بنا به تضییات روز و بتحرک احساسات زودگذر و ناپایدار به داخل آن رخنه کرده بودند ولی هیچ یک از آنها مبارزین پی گیر طبقه کارگر نبودند، رهائی نیافته بود. چه ساما جرجویانی که بسابقه احساسات جنگجویی در روزهایی که افسران اشراف زاده ارتش تواری عقب نشینی میکردند، وارد صفوف ارتش نوییاد سرخ شدند ولی چون روحشان با روحیه مبارز و مداوم و قهرمان طبقه کارگر، بسا تحمل و استقامت آن سازگار نبوده در مراحل مختلف شیات کرده درصدد گریز از مبارزه و فرار از صف برمیآمدند و با پند پال خائنین و سرتدین میرفتند. تعیین کیمسرهای سیاسی در جنب فرماندهان نظامی در ارتش شوروی با بن منظور بود.

این درست است که قهرمانی یکی از خواص شخصه طبقه کارگر صنفی است؛ ولی شایان بسی دقت است که قهرمانی طبقه کارگر با قهرمانی طبقات دیگر من جمله قهرمانی آبی و لفظه ای و هوساکی خرده بورژوازی و روشنفکری، که در حقیقت تسلیم به جریانات خود و (Spontané) است، یک فرق اساسی دارد؛ یعنی این قهرمانی برعکس قهرمانی خرده بورژوا که آنها مشتعل میگردد و آنها نیز خساموش میگردد، مداوم است. این قهرمانی محصول اسلحه مبارزه و ظلم است.

رهبان حزب کمونیست یوگوسلاوی نمیتوانند تنها بقهرمانی زمساز جنگ افتخار کنند، زیرا قهرمانی طبقه کارگر باید پس از جنگ در گیرودارهای بین المللی و در مبارزات با عناصر خرده بورژوا ادامه پیدا کند.

مبارزه بر علیه علاقه و پیوندهای خرده بورژوازی؛ یکی از وظائف بزرگ طبقه کارگر یوگوسلاوی در شرایط کنونی است. قطع علاقه از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، هر چند کوچک، برای بسیاری مشکل است. حزب باید در این راه قدمهای محکمی بردارد نه اینکه دستگاه رهبری اش تحت تاثیر تمایلات انسان واقع شود. رخنه عناصر بی برنسیب ماده-ه جو از یکطرف، و کولاکها و خرده بورژوازی از طرف دیگر، و همچنین تشدید تمایلات ملت پرستی و شوونیستی، در حزب کمونیست یوگوسلاوی در شرایط جنگ غیر طبیعی بود؛ ولی رهبری آزموده حزبی میبایستی این عوامل را حساب کرده و بر علیه تسلط چنین تمایلات همیشه اقدامات لازم را بنماید.

انحرافات سران حزب از مبارزه طبقاتی، زمینه را برای استعجاله حزب در جبهه غیر حزبی آماده نموده و عدم توانایی وضع سران حزب کمونیست یوگوسلاوی در تئوری باین امر کمک کرده تا جبهه ملی از رهبری صحیح پرولتری محروم ماند. سیاست «جنت مکانی» و «وجاهت ملی» که از مظاهر بخصوص سیاستمداران دغل بورژوازی است، نیز در این تمایل تیتو و همکارانش نسبت به عناصر ملت پرست جبهه بی تاثیر نبوده است. بصورتیکه گفته شد بدون شک برای طبقه کارگر، استفاده از شرایط مبارزه کلیه عناصر دموکرات و مبین پرست بر علیه امپریالیستهای خارجی لازم و واجب است؛ ولی این امر مجوز آن نیست که در این مبارزه تحت تاثیر افکار بورژوازی جبهه واقع شده و با برنامه خرده بورژوازی و سازشکارانه رهبری گردد. بعبارت

دیگر هدف، رهبری صرف بهر قیمت و با هر برنسانه و خط مشی نیست، بلکه رهبری تحت لوا و برنامه مارکسیسم انقلابی، با برنامه طبقه پرولتاریاست. سیاست وجاهت ملی، تشخیص طبیبی و جاه طلبی، برخی را از خط مشی صحیح حزبی منحرف نموده و به باطلان انحراف و گاهی خیانت میکشاند.

این نکته نیز قابل توجه است که سران حزب کمونیست یوگوسلاوی در کارهای خود بجای اینکه تاریخ پر افتخار و سراسر مبارزه حزب بلشویک اتحاد شوروی را دقیقاً مطالعه کرده از آن درس و تبحر به بیاموزند، از طرفی «بکشف» «طریق نوین» ایجاد سوسیالیسم افتخار میکنند؛ و از طرف دیگر به تقلید باره ای از اشکال ظاهری از دولت شوروی، آنها را از دوره ای که در کشور شوروی استثمار صد درصد از بین رفته و سوسیالیسم برقرار شده است، آکنفا مینمایند. تقلید ظواهر بی پیچ و خم نمیتواند ضامن صحت خط مشی حزب کمونیست یوگوسلاوی باشد. مثلاً وحدت نظر مردم شوروی یکی از نتایج ایجاد سوسیالیسم و از بین رفتن اختلافات طبقاتی است که البته در شرایط امروز یوگوسلاوی غیر ممکن است و تظاهر بآن تقلیدی ظاهری و سطحی بیش نیست.

بهر حال کارگران مبارز جهان تردیدی ندارند که عناصر وفادار و انترناسیونالیست حزب کمونیست یوگوسلاوی نخواهند گذارد که کشورشان سیر قهرانی نموده به جمهوری عادی غیر مستقل سرمایه داری تبدیل گردد. آنها با تمام نیروهای خود سعی خواهند کرد که حزب کمونیستان مجدداً براه مستقیم کارگری برگردد.

بررسی روابط دول سرمایه داری با اتحان جماهیر شوروی

-۳-

دکتر فریدون کشاورز

آخرا ل امر موفق گردید .

اینک بشرح وقایعی که پس از ختم نخستین جنگ جهانی روی داده میپردازیم :

نماینده گان حکومت موقت آلمان در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ پیمان متار که را امضاء نمودند و شرایط صلح را از متفقین تقاضا کردند .

متفقین پس از امضای پیمان متار که مزبور برای مذاکره در باره شرایط صلح انعقاد کنفرانسی را ضروری

و شماره بیش کوششهای بی دریغ دولتهای سرمایه -

داری در ایجاد و حمایت شورشهای ضد انقلابی مورد مطالبه قرار گرفت و دانسته شد که چگونه امپریالیسم برای تضمین و امحاء سوسیالیسم توسط های شانسانه تمهید مینمود ، چگونه مثلت قهرمان شوروی بافداکاری و دلاوری بی مانند با همه مشکلات مبارزه کرد ، در حفظ و دیده گرانهای انقلاب کبیر اکتبر بجان کوشید و

مستمراتی و تقلیل تسلیحات و تأمین استقلال ملل کوچک در مغرب و مشرق و مرکز اروپا بوده است .

این مواد نشان میدهد که امریکا برای جلب منافع بیشتر و وصول مطالبات خود ازدول اروپا علاقمند به تثبیت اوضاع اروپا بوده است . حتی نماینده امریکا با فشار زیاد فرانسه بر آلمان روی موافقت نشان نمیداد و از طرفی انقلاب اکتر نیز سرمایه داری بین - المللی را از تحمیل فوق العاده بملت های اروپا و ایجاد شرایط شورش و عصیان فوق العاده بیسناک میداشت . نماینده امریکا میکوشید که تغییرات عمیقی از لحاظ بین المللی دروضع اروپا ایجاد نشود و موجبات تحول رژیم های موجود فراهم نگردد .

البته دول سرمایه داری در کیفیت رفتاری که با کشورهای مطلوب خصوصاً آلمان در نظر داشتند، متفق - المقیده نبودند ؛ درعین حال که همه بطور کلی خواهان تضعیف آلمان و متحدین آن از لحاظ نظامی و ارضی و اقتصادی بودند، رقابتهایی نیز در میان موجود بود . انگلستان میترسید که فرانسه بعد از تضعیف آلمان بیش از حد لازم قوی و نیرومند شود و رقیب خطرناکی برای مقاصد استعماری او گردد ؛ همین مناسبت، برعکس فرانسه، در مسئله پرداخت غرامات و تضعیف نظامی آلمان اصرار نمی ورزید .

فرانسه کاملاً معتقد به از بین بردن آخرین آثار قدرت نظامی و اقتصادی آلمان بود و بهیچوجه نمیخواست از میزان غراماتی که مطالبه میکرد دیناری بکاهد .

در ۲۸ آوریل ۱۹۱۹ اساسنامه جامعه ملل بتصویب کنفرانس صلح رسید و طبق آن مقرر گردید دولت های عضو کنفرانس در جامعه ملل پذیرفته شوند، کشورهای بیطرف نیز در صورتیکه در مدت مین تقاضا نمایند - در جامعه ملل شرکت یابند و عضویت آلمان و متحدین آن نیز بشرط موافقت دوسوم اعضاء جامعه ملل مورد قبول واقع شود . مقرر جامعه نیز در ژنو معین گردید . وظایف جامعه ملل بطور خلاصه بدین قرار بود :

نظارت در تأمین مصونیت از تعرض خارجی و حفظ تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کلیه ملل، نظارت در تقلیل سلاح ، رفع اختلافات با حکمیت ، اتخاذ تدابیر شدید از قبیل محاصره و ممنوعیت اقتصادی و تجاری درباره مللی که از پیروی دستورات جامعه ملل تخلف ورزند . لازم یند که نیست در جامعه ملل که حتی برای عضویت آلمان مهاجم شرایط مساعد تهیه گردیده بود از دولت شوروی دعوتی بعمل نیامد .

پس از آنکه متفقین میان خود توافق حاصل نمودند . در ۲۷ مه ۱۹۱۹ نمایندگان آلمان بورسای دعوت شدند . مجلس ملی آلمان شرایط صلح را پذیرفته بود و در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ بیان صلح در قمر ورسای امضاء گردید .

طبق این بیان از مشرق و مغرب خاک آلمان قطعاتی منترع و بکشورهای همجوار آن یعنی فرانسه و بلژیک و لهستان متصل گردید ؛ تمام مستمرات آلمان بین متفقین

دیدند و در ۱۸ ژانویه ۱۹۱۹ کنفرانسی در پاریس بنام کنفرانس صلح بریاست کلما نسو نخست وزیر فرانسه تشکیل گردید و نمایندگان ۲۷ دولت که در جنگ با آلمان و متحدین آن شرکت داشتند بکنفرانس مزبور دعوت شدند تا قرارداد صلح با آلمان را تهیه نمایند .

بدیهی است انگلستان و فرانسه و امریکا که گردانندگان این کنفرانس بودند با شرکت نماینده حکومت نو بنیاد انقلابی اتحاد شوروی موافقت نمی کردند ؛ زیرا حکومت شوروی در نخستین روزهای تکوین خود از ادامه جنگی که جز جدال سرمایه داران بین المللی بر سر تقسیم بازارهای فروش دنیا معنا و محمل دیگری نداشت، و برای ملت های محروم دنیا جز اشک و خون بی حاصل فایده ای نمی بخشید، سر باز زده و پیمان صلح با آلمان را امضا نموده بود و متفقین از این واقعه ناراضی بودند خصوصاً که این صلح جدا گانه بتحکیم مبانی دولت انقلابی شوروی کمک نموده و پایه سرمایه داری را در جهان متزلزل ساخته بود . از طرف دیگر هنوز کشورهای مزبور دولت انقلابی شوروی را برسمیت نمی شناختند و هنوز امیدوار بودند که با تحریکات و تقویت قوای ضد انقلابی اساس سوسیالیسم را واژگون سازند .

در کنفرانس صلح پاریس ظاهراً عده زیادی از نمایندگان دول فاتح شرکت داشتند ولی عملاً تصمیمات مهم بدو در شورای ده نفری و بعدها در شورای چهار نفری (نمایندگان انگلیس و فرانسه و امریکا و ایتالیا) اتخاذ میگردد ؛ و حتی میتوان گفت که عهدنامه صلح نتیجه توافق نظر کلما نسو و ویلسن و لودویدجرچ (نخست وزیر فرانسه و رئیس جمهور امریکا و رئیس الوزرای انگلستان) بود که بنمایندگان سایر دول دیکته گردید و با امضای آنان رسید .

ویلسن رئیس جمهور امریکا در طی پیامی که به کنگره امریکا فرستاد، شرایط صلح عادلانه را ضمن چهار ماده که بعواد چهارده گانه ویلسون معروف گردیده است، اعلام نمود .

ماده ششم این اعلامیه بدین قرار بوده است :

« تخلیه کلیه اراضی روس و تنظیم مقرراتی که روسیه را قادر سازد استقلال و تکامل سیاسی و ملی خود را . . . در تحت حکومتی که بمیل خود انتخاب میکند، تأمین سازد . »

ضمناً ویلسن تأسیس جامعه ملل را برای رسیدگی بامور بین المللی پیشنهاد نمود و از آن طرفداری کرد و آنرا جهت « تهیه تضمین متقابل برای آزادی و استقلال سیاسی و ارضی تمام کشورهای کوچک و بزرگ » ضروری شمرد .

اعلامیه ویلسن حاوی موادی در باب آزادی کشتیرانی در دریاها و حذف موانع اقتصادی و تساوی حقوق تجاری برای عموم ملل و حل بی طرفانه مسائل

تقسیم بشد؛ و دولت آلمان قبول نمود که خسارات وارده بر متفقین را بپردازد و کشتی‌های تجاری و جنگی و مواد اولیه خود را بابت فرامات بکشورهای فاتح واگذار نماید.

عهدنامه‌های دیگری نیز از جمله عهدنامه Sèvre بین متفقین و ترکیه در ۱ اوت ۱۹۲۰ منعقد گردید که مطابق آن «ارمنستان مملکت مستقلی میشد». هنگام مذاکره درباره مواد عهدنامه ورسای، هم دولت‌های سرمایه‌داری مصروف تقسیم‌اراضی اتحاد جماهیر شوروی بود و از جمله در نظر داشتند لهستان، فنلاند، لیتوانی، استونی، لتونی، و قسمتی از اوکراین، ترکستان، قفقاز، گرجستان، و قسمتی از روسیه شرق اقصی را از سرزمینی که میبایستی اتحاد جماهیر شوروی را در سایه حکومت کارگران و دهقانان تشکیل‌دهد، بدست دول سرمایه‌داری جدا سازند و تا حد زیادی با اجرای این منظور موفق گردیدند.

عهدنامه ورسای کاملاً اجرا نگردید، زیرا دولت‌های سرمایه‌داری بنسبیت رقابتی که باهم داشتند نظرهای متفاوت و مختلفی را تمقیب می نمودند و آلمان که از این اختلافات کاملاً آگاه بود سعی میکرد هرچه بیشتر از زیر بار تمهیدات قرارداد صلح‌شانه خالی کند و از مقررات آن تخلف ورزد؛ برای اجرای این منظور از هر اتفاقی استفاده میکرد. کشور آلمان نه تنها قشون خود را طبق عهدنامه ورسای مرخص نمی‌کرد بلکه کوشش می نمود وضع آنرا روز بروز بهتر سازد. تشکیلات نظامی در لباس پلیس انتظامی و گارد شهری در سراسر آلمان تأسیس میگردد دولت آلمان بیبانه عدم استطاعت، در پرداخت فرامات تعلل میورزید.

بلژیک و فرانسه که مستقیماً در معرض مخاطره قرار داشتند از تجدید حیات آلمان بسیار بیمناک بودند و با این سرپیچی‌های آلمان از اجرای مواد عهدنامه بسختی مبارزه میگردند ولی انگلستان در این باره اصراری نداشت؛ و بالاخره دولتهای فرانسه و بلژیک باوجود مخالفت انگلستان، در آزای تعال دولت آلمان از اجرای عهدنامه، در ۲۰ اوتیه ۱۹۲۳ باشغال نظامی حوزه روه مبادرت ورزیدند. عهدنامه دول سرمایه‌داری از ورکشکنی آلمان بسیار میترسیدند و برای احتراز از تهیه شرایط مساعد جهت انقلاب سوسیالیستی در آلمان کم و بیش با تقاضای آندولت موافقت می نمودند. بالنسبیه در ۱۹۲۴ متفقین و آلمان نقشه داوس Dawes فرستاده آمریکا را که متضمن پرداخت قرضه توسط دولتهای اروپا و آمریکا بآلمان برای تقویت اقتصاد و تثبیت ارزش پول آندولت بود پذیرفتند.

در این نقشه حتی القدر اقتصاد و بازار کانی دول فاتح اروپا از رقابت احتمالی آلمان حفظ شده بود. دولت آلمان که در این عهدنامه ورسای متحمل فشار اقتصادی بود، در نتیجه این نقشه فرصت یافت از پشتیبانی آمریکا استفاده شایان برده. بانکها و تروسنهای امریکایی

مبالغ هنگفتی سرمایه و میلیاردها دلار اعتبار در اختیار آلمان گذارند که بصرف احیاء و توسعه صنایع جنگی آن کشور رسید و بعد از شکست ورسای آلمان بزودی در سایه این حمایت‌ها توانست صنایع سنگین و جنگی خود را احیاء کند. انگلستان و آمریکا توانستند در نتیجه اجرای نقشه Dawes صنایع آلمان را تابع تروسن‌های امریکایی و انگلیسی ساخته و برای صدور سول‌آسای مصنوعات خود و تحکیم نفوذ سرمایه تروسن‌های مزبور در صنایع آلمان موانع را برطرف سازند.

صادرات آلمان در نتیجه تجدید تسلیحات و احیاء دستگاه تولیدی روز بروز در تزیاید بود. در سال ۱۹۲۷ صادرات آلمان بنابه سال ۱۹۱۳ رسید و درشش سال از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ تراکم سرمایه خارجی در آلمان بسیار جالب توجه بود، در این سالها بیش از ده تا بیست میلیارد مارک اعتبار طولی‌الیده و متجاوز از شش میلیارد مارک اعتبار کم مدت، در دسترس صنایع آلمان قرارداشت و این مسئله موجب تقویت عجیب ظرفیت اقتصادی و جنگی آلمان میگردد. سرمایه آمریکایی که همیشه بیش از ۷۰ درصد اعتبارات فوق را شامل بود در تجدید حیات و تقویت صنایع اقتصادی و جنگی آلمان بیش از سایرین موثر بوده است.

معاهده ورسای و قراردادهایی که بآن منضم بود برای تحکیم نفوذ سیاسی و اقتصادی متفقین در اروپا تا اندازه‌ای رضی‌کننده بود ولی درباره خاور دور تصمیمی اتخاذ نکرده بودند از اینرو کنفرانس واشنگتن در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ برای تعیین روابط دول سرمایه‌داری در اقیانوس ساکن تشکیل یافت. موافقت‌نامه‌هایی که در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ در واشنگتن با مضاع رسید محدود قدرت قوای مسلح بحری متفقین و سهمیه هر کدام از این دول را در جزایر اقیانوس کبیر تعیین می نمود. بدین ترتیب آمریکا توانست ضربه شدیدی برتفوق قوای دریایی انگلستان وارد آورد آمریکا که از جنگ جهانی قوی‌تر و غنی‌تر از همیشه خارج گردید بزرگترین رقیب انگلستان در اقیانوس و شرق دور بشمار میرفت؛ علاوه بر این، قدرت عظیم ژاپون در شرق دور نیز اختلافات آمریکا و انگلیس را در آن منطقه پیچیده‌تر میساخت.

بطور کلی منظور دول استعماری فاتح این بود که وضع دنیا را طبق معاهدات ورسای و واشنگتن تثبیت نمایند و از هر گونه تشنج و اغتشاش جلوگیری بعمل آورند ولی چون دول مزبور دنبال منابع استعماری خود می رفتند به‌چوچه با آلمان که خود را سرعت برای تلافی شکست حاضر میکرد دشمنی نداشتند، بلکه دشمنی و خصومت شدیده و روزافزونی نسبت بانهاد جماهیر شوروی که در این اوقات مشغول تحکیم مبانی سوسیالیسم در کشور خود بود و بیش از همه صلح بایدار احتیاج و علاقه داشت، ابراز می نمودند.

در ایندک که متفقین سرگرم تقسیم مناطق نفوذ و تثبیت اوضاع بنفع خود بودند، از دخالت در امور داخلی

اتحاد جماهیر شوروی و تهریک و تقویت قوای ضد انقلابی غافل نبودند و در بین حال گامگامی نیز از وضع کشور شوروی و جنگهای داخلی که در آن جریان داشت ظاهراً اظهار نگرانی میکردند. از جمله ویلسون پیشنهاد مینمود که نمایندگان متفقین در یکی از جزایر دریای مرمهره اجتماع نمایند و نماینده شوروی نیز در آن مجمع حضور یابد و برای خاتمه دادن به جنگهای داخلی که در هر گوشه و کنار خشک پهناور شوروی بر پا بود تصمیمی اتخاذ شود. در سه ماه اول سال ۱۹۲۴ بمذاکرات در این زمینه اکتفا شد و از میان نمایندگان که در مجمع صلح گرد آمده بودند، بولیت نماینده امریکا به پروگرام رفت، و از ماه مارس تا دهم آوریل در آنجا بود و بالاخره پیشنهادهای شوروی را با خود بپاریس آورد. ولی درباره آن پیشنهاد که متضمن اصولی برای تأمین صلح جهانی و همکاری بین المللی بشو عمیق و قطعی و مبارزه با اغراض و ظاهر سازی بود متفقین هیچگونه توافقی حاصل نکردند شوروی طی آن پیشنهاد ها آمادگی خود را برای خلع سلاح و ائتلاف بین المللی اعلام نمود ولی متفقین که از سوسیالیسم بی اندازه در دل بیم داشتند، حاضر هیچ گونه موافقت با دولت شوروی نبودند. ناگفته نماند که کوشش نمایندگان دولت امریکا درباره روشن شدن وضع کشور شوروی غلبتی جز تهیه بازار فروش نداشت و حتی بهمین منظور در بهار سال ۱۹۲۲ متفقین کنفرانسی ظاهراً برای ایجاد زمینه همکاری اقتصادی بین المللی و باطناً برای تهیه وسائل جهت مواجهه با بحرانی که سرمایه داری را بشو پارز تهدید مینمود. تشکیل دادند. در این کنفرانس از دولت شوروی نیز دعوت بعمل آمد دولت سرمایه داری ابتدا بخاطر آنکه کشور شوروی از نظر اقتصادی دارای استعداد شایان توجه بود و برای سرمایه های آن آثار فایده های بزرگی را ممکن بود تأمین نماید، پیشنهاد کمک مالی بوی کردند ولی خیلی زود پیشنهاد خود را پس گرفتند زیرا میدیدند که دولت شوروی از استقرار اصول سوسیالیسم دست بردار نیست و کمک های مالی ممکن است موجب تحکیم مبانی بلشویسم شود. رفته رفته دولت سرمایه داری که قدرت مبنایی و ثبات حکومت شوروی را احساس مینمودند، دانستند بدون مداخله اتحاد جماهیر شوروی نخواهند توانست اقتصاد بین المللی را اداره نموده و روابط سیاسی کشورهای جهان را بحال عادی باز گردانند.

بهین علت و همچنین در نتیجه فشار افکار عمومی ملت های جهان که از جنگ دیگری بیزار و متنفر و خواهان استقرار همکاری بین المللی و تحکیم اساس صلح بودند، شناسایی دولت شوروی امری ضروری و غیر قابل اجتناب گردید.

در اول فوریه ۱۹۲۴ انگلستان که پیشوای سیاسی دول سرمایه داری آنروز اروپا بود دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را بر سمیت شناخت و با آن روابط سیاسی برقرار نمود. دولت های دیگر، اروپا نیز بترتیب ایتالیا در ۷ فوریه ۱۹۲۴، نروژ ۱۳ فوریه ۱۹۲۴، آتریش

۲۰ فوریه ۱۹۲۴، یونان اول مارس ۱۹۲۴، سوئد ۹ مارس ۱۹۲۴ و فرانسه دیرتر از همه کشورهای مهم اروپا در ۲۸ اکتبر ۱۹۲۴، دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را بر سمیت شناختند؛ زاین نیز در ژانویه ۱۹۲۵ دولت شوروی را بر سمیت شناخت و با آن روابط سیاسی برقرار کرد.

از این پس دولت شوروی رسماً در کنفرانسه های اقتصادی و سیاسی و مجامعی که برای انجام خلع سلاح تشکیل می یافت، شرکت می جست و همچنان برای صلح جهانی و همکاری واقعی بین المللی کوشش مینمود.

اتحاد جماهیر شوروی پیشنهاد همکاری و عقد قرار داد را با دولت های سرمایه داری رد نمی نمود سیاست دولت شوروی در مورد دولت های مزبور سیاستی محکم و بی گیر بمنظور حفظ صلح و تحکیم روابط اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی با جهان بود. استالین در هفدهمین کنفره حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی چنین گفت:

« سیاست خارجی ما روشن است، منظور این سیاست حفظ صلح و توسعه روابط تجارتهای ما با همه کشورهای است ۵۰۰۰ هر که صلح میخواهد و میل دارد با ما روابط تجارتهای برقرار کند ما را آماده موافقت خواهد یافت »

تلاش بعدی که برای تثبیت وضع بعد از جنگ بعمل آمد، انعقاد معاهده اوکارانویم در ۱۶ اکتبر ۱۹۲۵ بود اگر چه در ضمن این معاهده آلمان مغلوب مجبور میشد که سرحدات قطعی بعد از جنگ خویش را که طبق پیمان صلح مقرر گردیده بود بپذیرد و بتعهدات نظامی که در ضمن معاهده ورسای بپذیرده گرفته بود تن دردمد و برای کمک با امنیت اروپا با فرانسه و بلژیک قرارداد عدم تعرض منعقد نماید، معهدات متفقین ضمن معاهده اوکارانو امتیازات فراوان برای آلمان قائل شدند از جمله:

۱ - متفقین قبول کردند که آلمان با حقوق متساوی با دول دیگر در مذاکرات برای قرارداد اوکارانو شرکت یابد.

۲ - متفقین ضمن اظهار نظر درباره سرحدات آلمان؛ سرحدات شرقی آن را که با اتحاد جماهیر شوروی مربوط میشد مسکوت گذاردند، یعنی در حقیقت دست آلمان را در مشرق باز گذاشتند تا هر گونه تجاوزی بر علیه امنیت اتحاد جماهیر شوروی مرتکب شود، بر علیه قرارداد اوکارانو تعلق نگردد.

ضمن قراردادهای عدم تعرض با بلژیک و فرانسه را دولت های انگلستان و ایتالیا تضمین نمودند و باین ترتیب فرانسه در ردیف آلمان مغلوب محسوب گردید و سیاستمداران فرانسه در این باره باشکست بسیار سختی مواجه گردیدند و امیرالیسم انگلستان بر علیه رقیب خود فتح سیاسی بزرگی را احراز نمود.

امتیازی که برای آینده اروپا و بشریت

تقسیم شد؛ و دولت آلمان قبول نمود که خسارات وارده بر متفقین را بپردازد و کشتی‌های تجاری و جنگی و مواد اولیه خود را بابت فرامات بکشورهای فاتح واگذار نماید.

عهدنامه‌های دیگری نیز از جمله عهدنامه Sevte بین متفقین و ترکیه در ۱۱ اوت ۱۹۲۰ منعقد گردید که مطابق آن «ارمنستان مملکت مستقلی می‌شود. هنگام مذاکره درباره مواد عهدنامه ورسای، هم دولت‌های سرمایه‌داری مصروف تقسیم ارضی اتحاد جماهیر شوروی بود و از جمله در نظر داشتند لهستان، فنلاند، لیتوانی، استونی، لتونی، و قسمتی از اوکراین، ترکستان، قفقاز، گرجستان؛ و قسمتی از روسیه شرقی را از سرزمینی که میبایستی اتحاد جماهیر شوروی را در سایه حکومت کارگران و دهقانان تشکیل دهد، بدست دول سرمایه‌داری جدا سازند و تا حد زیادی با اجرای این منظور موفق گردیدند.

عهدنامه ورسای کاملاً اجرا نگردید، زیرا دولت‌های سرمایه‌داری بنسبیت رقابتی که باهم داشتند نظرهای متفاوت و مختلفی را متعقب می‌نمودند و آلمان که از این اختلافات کاملاً آگاه بود سعی میکرد هر چه بیشتر از زیر بار تعهدات قرارداد صلح‌شانه‌خالی کند و از مقررات آن تخلف ورزد؛ برای اجرای این منظور از هر اتفاقی استفاده میکرد، کشور آلمان نه تنها قشون خود را طبق عهدنامه ورسای مرخص نمی‌کرد بلکه کوشش می‌نمود وضع آنرا روز بروز بهتر سازد. تشکیلات نظامی در لباس پلیس انتظامی و گارد شهری در سراسر آلمان تأسیس میگردد. دولت آلمان بیپناهانه عدم استطاعت، در پرداخت فرامات تعلل می‌ورزید.

پلویک فرانسه که مستقیماً در معرض مخاطره قرار داشتند از تجدید حیات آلمان بسیار بیسناک بودند و با این سرپیچی‌های آلمان از اجرای مواد عهدنامه سختی مبارزه می‌کردند ولی انگلستان در این باره اصراری نداشت؛ و بالاخره دولتهای فرانسه و پلویک با وجود مخالفت انگلستان، در ازای تعادل دولت آلمان از اجرای عهدنامه، در ژانویه ۱۹۲۳ با شغال نظامی حوزه روه را بدست‌ورزیدند. عهدنامه دول سرمایه‌داری از ورشکستگی آلمان بسیار می‌ترسیدند و برای اجتناب از تپه‌شرا بطمئین جهت انقلاب سوسیالیستی در آلمان کم و بیش با تقاضای آندوات موافقت می‌نمودند. بالنتیجه در ۱۹۲۴ متفقین و آلمان نقشه داوس Dawes فرستاده آمریکا را که متضمن پرداخت قرضه توسط دولتهای اروپا و آمریکا با آلمان برای تقویت اقتصاد و تثبیت ارزش پول آندولت بود پذیرفتند.

در این نقشه حتی‌القدر اقتصاد و بازار گانی دول فاتح اروپا از رقابت احتمالی آلمان حفظ شده بود. دولت آلمان که در اثر عهدنامه ورسای متحمل فشار اقتصادی بود، در نتیجه این نقشه فرصت یافت از پشتیبانی آمریکا استفاده شایان برده. بانکها و تروسنه‌های آمریکایی

مبالغ هنگفتی سرمایه و میلیاردها دلار اعتبار در اختیار آلمان گذاردند که به‌صرف احیاء و توسعه صنایع جنگی آن کشور رسید و بعد از شکست ورسای آلمان بزودی در سایه این حمایت‌ها توانست صنایع سنگین و جنگی خود را احیاء کند. انگلستان و آمریکا توانستند در نتیجه اجرای نقشه Dawes صنایع آلمان را تابع تروست‌های آمریکایی و انگلیسی‌ساخته و برای صدور سیل آسای مصنوعات خود و تحکیم نفوذ سرمایه تروست‌های مزبور در صنایع آلمان موانع را برطرف سازند.

صادرات آلمان در نتیجه تجدید تسلیحات و احیاء دستگاه تولیدی روز بروز در تزايد بود. در سال ۱۹۲۷ صادرات آلمان بیابانه سال ۱۹۱۳ رسید و در شش سال از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ تراکم سرمایه خارجی در آلمان بسیار جالب توجه بود، در این سالها بیش از ده تا بانزده میلیارد مارک اعتبار طولی‌المدت و متجاوز از شش میلیارد مارک اعتبار کم‌مدت، در دسترس صنایع آلمان قرار داشت و این مسئله موجب تقویت عجیب ظرفیت اقتصادی و جنگی آلمان میگردد. سرمایه آمریکایی که همیشه بیش از ۷۰ درصد اعتبارات فوق را شامل بود در تجدید حیات و تقویت صنایع اقتصادی و جنگی آلمان بیش از سایرین موثر بوده است.

مماهده ورسای و قراردادهایی که بآن منضم بود. برای تحکیم نفوذ سیاسی و اقتصادی متفقین در اروپا تا اندازه‌ای راضی‌کننده بود ولی درباره‌ی خاور دور تصمیمی اتخاذ نکرده بودند از اینرو کنفرانس واشنگتن در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ برای تعیین روابط دول سرمایه‌داری در اقیانوس ساکن تشکیل یافت. موافقت‌نامه‌هایی که در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ در واشنگتن با مضامین رسید محدود قدرت قوای مسلح بحری متفقین و سهمیه هر کدام از این دول را در جزایر اقیانوس کبیر تعیین می‌نمود. بدین ترتیب آمریکا توانست ضربه شدیدی بر فوق قوای دریایی انگلستان وارد آورد آمریکا که از جنگ جهانی قوی‌تر و غنی‌تر از همیشه خارج گردید بزرگترین رقیب انگلستان در اقیانوس و شرق دور بشمار میرفت؛ علاوه بر این، قدرت عظیم ژاپون در شرق دور نیز اختلافات آمریکا و انگلیس را در آن منطقه پیچیده‌تر می‌ساخت.

بطور کلی منظور دول استعماری فاتح این بود که وضع دنیا را طبق معاهدات ورسای و واخننگتن تثبیت نمایند و از هر گونه تشنج و افشاش جلوگیری بعمل آورند ولی چون دول مزبور دنبال منافع استعماری خود می‌رفتند به‌چوچه با آلمان که خود را بسرت برای تلافی شکست حاضر میکرد دشمنی نداشتند، بلکه دشمنی و خصومت شدیدی و روزافزونی نسبت به اتحاد جماهیر شوروی که در این اوقات مشغول تحکیم مبانی سوسیالیسم در کشور خود بود و بیش از همه به‌صالح پایدار احتیاج و علاقه داشت، ابراز می‌نمودند.

در اینمدت که متفقین سرگرم تقسیم مناطق نفوذ و تثبیت اوضاع بنفع خود بودند، از دخالت در امور داخلی

اتحاد جماهیر شوروی و تبریک و تقویت قوای ضد انقلابی غافل نبودند و در عین حال گاهگاهی نیز از وضع کشور شوروی و جنگهای داخلی که در آن جریان داشت ظاهرا اظهار نگرانی میکردند. از جمله ویلسون پیشنهاد میدادند که نمایندگان متفقین دریکی از جزایر دریای مدیترانه اجتماع نمایند و نماینده شوروی نیز در آن مجمع حضور یابد و برای خاتمه دادن به جنگهای داخلی که در هر گوشه و کنار خاک پهناور شوروی برپا بود تصمیمی اتخاذ شود. در سه ماه اول سال ۱۹۲۴ بمذاکرات در این زمینه اکتفا شد و از میان نمایندگان که در مجمع صلح گرد آمده بودند، بولیت نماینده امریکا به پروگرام رفت، و از ماه مارس تا دهم آوریل در آنجا بود و بلاخره پیشنهادهای شوروی را با خود بیارنس آورد. ولی درباره آن پیشنهاد که متضمن اصولی برای تأمین صلح جهانی و همکاری بین المللی بنحوی عقبی و قطعی و مبارزه با اغاظی و ظواهر سازی بود متفقین هیچگونه توافق حاصل نکردند شوروی طی آن پیشنهاد ها آمادگی خود را برای خلع سلاح و ائتلاف بین المللی اعلام نمود ولی متفقین که از سوسیالیسم بی اندازه در دل بیم داشتند، حاضر هیچ گونه موافقت با دولت شوروی نبودند. ناگفته نماند که کوشش نمایندگان دولت امریکا درباره روشن شدن وضع کشور شوروی علتی جز تهیه بازار فروش نداشت و حتی بهین منظور در بهار سال ۱۹۲۲ متفقین کنفرانسی ظاهرا برای ایجاد زمینه همکاری اقتصادی بین المللی و باطناً برای تهیه وسائل جهت مواجهه با بحرانی که سرمایه داری را بنحوی بارز تهدید مینمود. تشکیل دادند. در این کنفرانس از دولت شوروی نیز دعوت بعمل آمد دولت سرمایه داری ابتدا بخاطر آنکه کشور شوروی از نظر اقتصادی دارای استعداد شایان توجه بود و برای سرمایه های آنان فایده های بزرگی را ممکن بود تا بین نماید، پیشنهاد کمک مالی بوی کردند ولی خیلی زود پیشنهاد خود را پس گرفتند زیرا میدیدند که دولت شوروی از استقرار اصول سوسیالیسم دست بردار نیست و کمک های مالی ممکن است موجب تحکیم مبنای بلشویسم شود. رفته رفته دولت سرمایه داری که قدرت میانی و ثبات حکومت شوروی را احساس مینمودند، دانستند بدون مداخله اتحاد جماهیر شوروی نتوانند اقتصاد بین المللی را اداره نموده و روابط سیاسی کشورهای جهان را بحال عادی بازگردانند.

بهین علت و همچنین در نتیجه فشار افکار عمومی ملت های جهان که از جنگ دیگری بیزار و متنفر و خواهان استقرار همکاری بین المللی و تحکیم اساس صلح بودند، شناسایی دولت شوروی امری ضروری و غیر قابل اجتناب گردید.

در اول فوریه ۱۹۲۴ انگلستان که پیشوای سیاسی دول سرمایه داری آنروز اروپا بود دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را برسمیت شناخت و با آن روابط سیاسی برقرار نمود. دولت های دیگر، اروپا نیز بترتیب ایتالیا در ۷ فوریه ۱۹۲۴، برزیل ۱۳ فوریه ۱۹۲۴، اتریش

۲۰ فوریه ۱۹۲۴، یونان اول مارس ۱۹۲۴، سوئد ۹ مارس ۱۹۲۴ و فرانسه دیرتر از همه کشورهای مهم اروپا در ۲۸ اکتبر ۱۹۲۴، دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را برسمیت شناختند؛ ژاپن نیز در ژانویه ۱۹۲۵ دولت شوروی را برسمیت شناخت و با آن روابط سیاسی برقرار کرد.

از این پس دولت شوروی رسماً در کنفرانسهای اقتصادی و سیاسی مجامعی که برای انجام صلح طرح تشکیل می یافت، شرکت می جست و همچنان برای صلح جهانی و همکاری واقعی بین المللی کوشش مینمود.

اتحاد جماهیر شوروی پیشنهاد همکاری و عقد قرار داد را با دولت های سرمایه داری رد نمی نمود سیاست دولت شوروی در مورد دولت های مزبور سیاستی محکم و بی گیر بمنظور حفظ صلح و تحکیم روابط اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی با جهان بود. استالین در هفدهمین کنگره حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی چنین گفت:

« سیاست خارجی ما روشن است، منظور این سیاست حفظ صلح و توسعه روابط تجارتهای ما با همه کشورهای است ۵۰۰۰ هر که صلح میخواهد و میل دارد با ما روابط تجارتهای برقرار کند ما را آماده موافقت خواهد یافت.»

تلاش بعدی که برای تثبیت وضع بعد از جنگ بعمل آمد، انعقاد معاهده لوکارنو بود در ۱۶ اکتبر ۱۹۲۵ بود اگر چه در ضمن این معاهده آلمان مغلوب مجبور میشد که سرحدات قطعی بعد از جنگ خویش را که طبق پیمان صلح مقرر گردیده بود بپذیرد و بتعهدات نظامی که در ضمن عهدنامه ورسای برعهده گرفته بود تن دردهد و برای کمک با امنیت مهمدا متفقین ضمن معاهده لوکارنو امتیازات فراوانی برای آلمان قائل شدند از جمله:

۱ - متفقین قبول کردند که آلمان با حقوق مساوی با دول دیگر در مذاکرات برای قرار داد لوکارنو شرکت یابد.

۲ - متفقین ضمن اظهار نظر درباره سرحدات آلمان، سرحدات شرقی آن را که با اتحاد جماهیر شوروی مربوط میشد مسکوت گذاردند، یعنی در حقیقت دست آلمان را در مشرق باز گذاشتند تا هر گونه تجاوزی را بر علیه امنیت اتحاد جماهیر شوروی مرتکب شود، بر علیه قرارداد لوکارنو تعلق نکرده.

ضمناً قراردادهای عدم تعرض با بلژیک و فرانسه و دولت های انگلستان و ایتالیا تضمین نمودند و با این ترتیب فرانسه در ردیف آلمان مغلوب محسوب گردید و سیاستمداران فرانسه در این باره باشکست بسیار سختی مواجه گردیدند و امپریالیسم انگلستان بر علیه رقیب خود فتح سیاسی بزرگی را اخراج نمود.

امتیازی که برای آینده اروپا و بشریت

خطرناکتر از همه بود همان اعطاء آزادی عمل بآلمان در جبهه مشرق بود؛ در این موضوع هسته نظریات ضد شوروی دول استعماری که در قرارداد لوکارنو بکار برده شده بود، مشاهده میشد زیرا دول امپریالیست بدینوسیله تمایل شدید خود را باینکه آلمان حملات آینده را متوجه اقتصاد جماهیر شوروی سازد نشان دادند. البته سیاستمداران دول سرمایه داری با نهایت دقت سعی مینمودند جنبه ضد شوروی این پیمان را مخفی نموده انکار کنند و بالعکس این پیمان را مانند یک پیروزی درخشان در راه تامین امنیت اروپا در برابر افکار عمومی جهان نمایش دهند.

انگلیس و فرانسه در جلب دوستی آلمان و انعقاد پیمان مودت با آن کشور بین خود رقابت شدیدی داشتند و همچنین هر کدام سعی میکردند ابتدا را در زمره دول تحت نفوذ خود در آورند.

آلمان و ایتالیا نیز از این رقابت جداگنا استفاده را نمود و بتدریج بر ادعاهای امپریالیستی خویش میافزودند و برای اشتغال ناظره جنگ دیگر و تقسیم مجدد دنیا بذهنی که جبران مافات شود به تسلیحات خود ملی رغم عهدنامه ورسای بیش از پیش توجه داشتند. آلمان با امتناع از پرداخت غرامات اولین ضربه را بر تهدات گذشته خود «سیستم ورسای» وارد ساخت و پس از آنکه در ۸ سپتامبر ۱۹۲۶ بهضویت جامعه ملل بدبیرهفته شد با انجام مقصودهای پلید خود امیدوارتر گردید.

سیاستمداران دول سرمایه داری بنام جاوگیری از جنگ بآلمان پیشنهاد کمک نمودند و بانبطریق بیچانیان فشانند که از روشن بینی و مال اندیشی بونی نبرده و به تضمین صلح اروپا کوچکترین علاقه ای ندارند و باسانی منافع ملت‌های جهان را فدای حفظ تسلط خود و طبقه سرمایه دار مینمایند.

در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۶ بدستور انگلستان و فرانسه جامعه ملل موافقت کرد که کنترل نظامی در آلمان ملتی هود و مقرر گردید کمیسیونی که نظارت میکرد تا آلمان دو باره خود را مسلح و آماده جنگ نکند، از آلمان خارج شود.

بدین ترتیب امپریالیسم آلمان برای نفویت و توسعه قوای نظامی خود که مسلما قبل از هر چیز جبهه تلافی شکست و گرفتن انتقام بکار برد، میشد، رخصت یافت.

در نتیجه این عمل در افکار عمومی ملل جهان که از جنگ بشدت تنفر داشت انگرانی و تشویش شدید ایجاد گردید، و سیاستمداران دول سرمایه داری برای رفع این هراس و وحشت به تبلیغات کودکانه و تصنی در خصوص تهریم جنگ و خلع سلاح عمومی مبادرت ورزیدند. ولی دو پس برده این دروغهای ظاهرا اصلاح و عوام فریبانه مسابقه تسلیحاتی و تقویت آلمان برای تعرض با اتحاد جماهیر شوروی مخفی بود.

اتحاد جماهیر شوروی با سعی خستگی ناپذیر همه این تظاهرات و عوام فریبی‌ها را برملا ساخته و پیشنهاد خلع سلاح عمومی و سیاسی را در معرض افکار عمومی

توده های جهان قرارداد، نظر باینکه مباحثات و مبارزات شد بدولت شوروی در راه ایجاد یک صلح پایدار و قابل اطمینان روز بروز بر نفوذ معنوی و حیثیت اتحاد جماهیر شوروی که متکی بر آراء توده های کثیر از همه کشور جهان بود میافزود، دول سرمایه داری حتی علم رفم منافع خود مرتباً پیشنهاد های دولت شوروی را رد می نمودند.

سرمایه داری انگلستان بیش از همه با جمل تهدات و افتراآت سعی میکرد از نفوذ معنوی اتحاد جماهیر شوروی در جهان بکاهد، و سیاستمداران انگلیسی سعی مینمودند با پیش آوردن نقشه های خصومت آمیز مانند نقشه «اروپای بزرگ ما» مثل امروز، امنیت شوروی را مختل سازند. در خاور دور نیز انگلستان اگر چه با تجاوز ژاپن بکشور چین مواجه بود و شکست چین موجب از بین رفتن سرمایه های فراوان تجار انگلیسی و از دست دادن بازار ۴۰۰ میلیون برای سرمایه داری انگلستان میگردد، همچنانا بمناسبت جاوگیری از «توسعه بلشویسم» در برابر هجوم ژاپن اقدام موثری نمی نمود و با اینکه مطبوعات انگلیسی بر علیه تجاوز ژاپن قلم فرسایی میکردند سیاستمداران محافظه کار انگلیس خصوصا ساموئیل هور و بالدوین با بیشرت ژاپن در چین مخالف نبودند و آنرا برائت از توسعه افکار آزادی خواهانه در چین بهتر و کم ضررتر میدانستند.

در ماه ۱۹۲۷ شهر یانی لندن بی خبر بسمارت نمایندگی بازرگانی شوروی وارد شد و آنجا را بنظور کشف اسنادی تفتیش نمود. روابط شوروی و انگلستان در نتیجه این توطئه به تیرگی گرائید و حتی در ۲۶ ماه مه ۱۹۲۷ بکلی قطع گردید. در این اثناء کابینه کارگر نیز در انگلستان سقوط نمود و محافظه کاران بار دیگر بر سر کار آمدند و پس از چندی روابط اقتصادی بین دو کشور دوباره برقرار گردید.

بحران سرمایه داری در اروپا از ۱۹۲۷ شروع شد و تا ۱۹۳۳ ادامه یافت. دول سرمایه داری برای نجات از بحران متوجه اتحاد جماهیر شوروی گردیدند، و مجاهدت بسیار کردند که اقتصاد دولت شوروی را با قراردادهای غیر عادلانه در اختیار خویش در آورند و از این کشور وسیع برای رهائی از بحران استفاده نمایند. دولت شوروی در مقابل طرح چندینی پیشنهاد نمود؛ از جمله در ۲۰ ژوئن ۱۹۳۳ پیشنهاد کرد که به عهدنامه های سیاسی و عدم تعرض که بین اتحاد جماهیر شوروی و همسایگان او قبلا منعقد شده بود، قراردادهای اقتصادی که بدون توجه بر رژیم داخلی کشورها، صلح و استقلال اقتصادی دول مزبور را تامین نماید، اضافه شود. البته این پیشنهاد نیز مانند سایر پیشنهاد های مفید دولت شوروی از طرف سیاستمداران دول سرمایه داری مورد قبول واقع نگردید.

بحران بین المللی روز بروز حادث میگردد. در ۱۹۳۱ آلمان و اطریش سعی در برقراری یک اتحاد گمراکی قیامین نمودند و این مسئله وضع سیاسی اروپا را به

خود را زیاده‌تر کنند و از تمام وسائل حتی نامشروع‌ترین آنها برای جلوگیری از ایجاد جبهه ضد فاشیست استفاده مینمایند و همچنین منظور شروع بمباران در باره انتقاد معاهدات متنوع با فرانسه و لهستان و چکوسلواکی و انگلستان کردند.

هیترل بنام مبارزه با خطر بلشویسم طبقه حاکمه ارتجاعی کشورهای اروپا را با خود موافق میساخت و بسیار جالب توجه است در زمانی که هیترل و دستیاران فاشیست اومشغول تهیه بزرگترین خطرها برای صلح بودند دیپلماسی شوروی همه کشورهای صلح طلب را برای ایجاد یک سیستم امنیت دسته جمعی دعوت بانهاد میکرد.

این کوششهای صلح جویانه اتحاد جماهیر شوروی با در نظر گرفتن غوغای استعماری هیترل، دول اروپا را قبول دعوت دولت شوروی و ادار میساخت و با نتیجه بیسایتهای دوستی بین کشورهای اروپا و اتحاد جماهیر شوروی بتدریج منقذ گردید.

دولت شوروی نقاب از چهره تزویرویروهای حکومتهای بورژوازی برمیداشت و بر علیه آتش افروزان جنگ شیدای مبارزه مینمود. بنوعی که اتحاد جماهیر شوروی همچون کنگ بزرگ صلح در جهان تلقی گردید و کشورهایی که در همسایگی آلمان مهاجم قرار داشتند و از امپریالیسم آلمان مضطرب بودند به نزدیکی با اتحاد جماهیر شوروی اظهار تمایل نمودند. قبل از همه دولت فرانسه که بیش از دیگران از قدرت نظامی آلمان و افکار استعماری آن بی‌بناک بود تقاضای دوستی اتحاد جماهیر شوروی را نمود. فرانسه در مقابل قدرت روزافزون آلمان هیترلی و ایتالیای موسولینی، تکیه گاهی برای خود میجست.

دیپلماسی فرانسه برای انتقاد یک پیمان سیاسی با اتحاد جماهیر شوروی وارد مذاکره شد و باین ترتیب طرح مهادنه کنگ متقابل «شرق و غرب»، شوروی و فرانسه بوجود آمد. از آلمان تقاضا گردید که در این مهادنه شرکت کند ولی امپریالیسم آلمان که بهیچوجه میل نداشت دستش با قیود مهادنات بسته شود، از شرکت در این مهادنه خودداری کرد.

وضع تهدیدآمیز آلمان روز بروز شدیدتر میشد و طرفداران صلح را مجبور میکرد که با اتحاد جماهیر شوروی نزدیک شوند و از قدرت این کشور بزرگ در مقابل تجاوز آلمان هیترلی برخوردار گردند؛ شاید از بروز جنگ دیگری در اروپا بدینوسیله جلوگیری شود. بدینمناسبت

جامعه ملل در ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۴ اتحاد جماهیر شوروی را بعضویت پذیرفت؛ اتحاد جماهیر شوروی این پیشنهاد عضویت را رد نکرد زیرا سیاستمداران شوروی معتقد بودند که:

«این انجمن بین‌المللی با تمام نواقصی

میتوانست خدمات بزرگی در راه حفظ

صلح انجام دهد.»

ولی آتش افروزان جنگ همه مساعی خود را برای

نهایت وخامت رسانید، بطوریکه در نتیجه فشار دول فاتح این دولت از نظر خود صرف نظر نمودند. ولی آلمان چنانکه بعدا خواهیم دید از این نظر منصرف نگردید و بنوعی کاملنری آنرا عملی نمود.

آلمان با توجه بر رقابت‌هایی که بین متفقین جریان داشت و با استفاده از نظر سرمایه داران بین‌المللی که برای مقابله با سوسیالیسم وجود آلمان قوی را ضروری میشمردند، از پرداخت غرامات بیهانه عدم توانایی استنکاف ورزید. کنفرانس لوزان در ژوئن ۱۹۳۲ به موضوع غرامات در حقیقت خاتمه داد و این امر عهد نامه ورسای را بکلی از اعتبار انداخت. دول سرمایه‌دار فرانسه و انگلیس بجای آنکه مخالفت جدی و مصمم در برابر تجاوزات آلمان در پیش گیرند و تصمیمات پیش بینی شده و متشکل بر علیه آلمان اتخاذ نمایند، رویه تسلیم و تعجز را در جهان اذیت، حتی در امریکا علنا از تجدید نظر در مهادنه ورسای صحبت میشد. علاوه بر آلمان ایتالیا نیز پانتهیده، تجدید نظر در مهادنه ورسای را طلب میکرد.

زاین نیز در شرق اقصی رویه مهاجمین اروپایی را پیروی مینمود. در سپتامبر ۱۹۳۱ قوای مسلح ژاپون ببنجپوری حمله بردند و انگلستان برای آنکه امنیت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را در آن سواخی بخطر اندازد ژاپن را در این امر حمایت نمود و بلاخره منجوری بتصرف ژاپن در آمد و دولتی دست نشانده ژاپن بر کشور منجوری حکومت یافت. این واقعه اولین ضربه آشکار به وضع به‌داز جنگ که بوسیله مهادنات ورسای و واشنگتن در جهان مستقر گردیده بود محسوب میشد.

زاین برای آنکه آزادی عمل داشته باشد تصمیم گرفت همه موانع موجود را از پیش پای خویش بردارد. بهمن مناسبت در ۲۷ مارس ۱۹۳۳ از جامعه ملل خارج شد و ملنا با تمام تهدیدات بین‌المللی و مقررات ورسای و واشنگتن قطع رابطه نمود و بدین ترتیب فاشیسم گانون دومین جنگ جهانی آینده در شرق دور تشکیل میگردد.

آزاد گذاردن ژاپن ادر تجاوزات بر علیه حقوق ملل ضعیف، به امپریالیست‌های آلمانی جرات و جسارت خاصی بخشید و نماینده گان دولت آلمان از کنفرانس صلح سلاح بیهانه اینکه حاضر نیستند با دول دیگر در شرائط غیر متساوی دوریک میز بنشینند، خارج گردیدند و در ۱۹ اکتبر ۱۹۳۳ دولت آلمان نیز مانند ژاپن از جامعه ملل کناره گیری کرد.

هیترل دیوانه وار آلمان را بسوی جنگ جدید هدایت مینمود و با اتکاء به اربابان صنایع بزرگ و بانکها و بنگاه عوام قریبی‌های فاشیستی و استفاده از احساسات غلط ناسیونالیستی و تمایل مردم بی اطلاع به اخذ انتقام از شکست در جنگ گذشته روز بروز بترت و تند و خود حیافزود. امپریالیست‌های آلمان در عین حال که تهدیدات و تهیه مقدمات برای جنگ را با الفاظ ظاهر فریب‌گر قدری از صلح می‌پوشاندند، سعی میکردند که اختلافات بین مخالفین

جلوگیری از اتحاد و اتفاق کشورهای طرفدار صلح بکار میبرند.

در ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۴، یک دسته از ناسیونال سوسیالیست ها، دلفوس صدراعظم آتریش را که از مخالفین جدی آنتلوس (اتحاد آلمان و آتریش از نظر اقتصادی و گسری) بود، قتل رسانیدند.

چنانچه که بیهی جان لوئی یارتو (وزیر امور خارجه فرانسه که مخالف جدی احیاء میلیتاریسم آلمان بود) و پادشاه بوگوسلاوی تمام شد (مارس - نهم اکتبر ۱۹۳۴)، یکی دیگر از اقدامات فاشیستها بر علیه تشکیل جبهه امنیت دسته جمعی بود. قتل دلفوس و پادشاه بوگوسلاوی و لوئی یارتو در بالکان وضعی ایجاد کرد که هیچکس را یارای مخالفت با آلمان هیتلری نماند و باین ترتیب دومین گامون جنگ در مرکز اروپا به سمت سیاست تهاجمی آلمان و تسلیم و تقهیل سیاستمداران دول سرمایه‌داری بوجود آمد. این گامون به تناسب وقوع در مرکز اروپا با جنگ، خونینی که لااقل کشورهای اروپا بارها بخون خواهد کشید، خبر میداند.

پس از مرمک یارتو، سیاست فرانسه تحت رهبری لاوال خانن قرار گرفت و بتدریج به توافق با جنگ طلبان آلمانی و ایتالیایی، عسایر رفح منافع ملی فرانسه، میدل گردید. طبقه‌ها که انگلستان نیز همین راه را در پیش گرفت. طبیعی است که مهاجمین فاشیست تشجیع شده و حملات نوینی را شروع نمودند.

گذشته از نخستین و مهمترین مقدمه تجاوز فاشیسم، یعنی احیاء و ترمیم صنایع سنگین و جنگی آلمان که بکمک مالی سرمایه‌داری امریکا ممکن گردید، مسئله دیگری که بیسارت امریالیست‌های هیتلری افزود سیاست تسلیم و مسامحت سیاستمداران انگلیس و فرانسه بود. بدین ترتیب که کمی پس از رسیدن هیتلر بزمامداری، در نتیجه مساعی دولت‌های انگلیس و فرانسه بیمان موافقت و همکاری در سال ۱۹۳۳ بین چهار دولت انگلیس، آلمان، فرانسه و ایتالیا دررم باامضاء رسید.

این پیمان اولین سازش دولتهای انگلیس و فرانسه با فاشیسم آلمان و ایتالیا بود که در همان موقع نیز سیاست تجاوز و استعماری خود را بنهان نیک کردند. بسیار جالب توجه است که این پیمان هنگامی منعقد میشود که دولتهای انگلیس و فرانسه در کنفرانس خلع سلاح در اطراف پیشنهاد شوروی مبنی بر عقد یک پیمان عدم تعرض مشغول مذاکره و بحث بوده‌اند.

در سال ۱۹۳۴ هیتلر بکمک دیپلماسی انگلیس و فرانسه بیمان عدم تعرض با لهستان را امضاء نمود و بدین وسیله صفوف طرفداران امنیت دسته جمعی دچار تفرقه گردید. هیتلر که مساعدتهای سیاسی انگلیس و فرانسه را مشاهده نمینمود، برای احیاء نیروهای مسلح خود علناً با اقدامات جدی داختم. سیاستمداران انگلیس و فرانسه بگمان آنکه این تسلیحات و قوای نظامی آلمان برای ناساودی دولت شوروی بکار خواهد رفت، هیچگونه مقاومت و مخالفتی

در برابر نقض معاهدات صلح از خود بروز نینمادند؛ حتی در ۱۸ ژوئن ۱۹۳۵ رین تروپ به لندن رفت و قرارداد بحری انگلیس و آلمان را ۱۰ ماه نمود. ضمن این قرارداد با آلمان اجازه داده میشد که قوای بحری خود را تا ۳۵ درصد قوای بحری انگلیس افزایش دهد. بدین ترتیب شیپلماسی انگلستان که طی چهار سال جنگ جهانی برای از بین بردن آلمان «خطرناکترین رقیب خود در دریاهای» با صرف هیلاریدهسا پول و میلیونها نفوس جنگیده بود در مقابل رقیب خطرناک خود تسلیم شد.

در ۱۳ مارس ۱۹۳۵ حکومت آلمان اعلام داشت که خود را از جمیع قبودی که طبق عهدنامه ورسای در موضوع نیروی هوایی بگردن گرفته بود، آزاد میداند. و سه روز بعد دولت آلمان تصویب نامه‌ای انتشار داد که نظام اجباری را در آلمان اعلام میکرد.

بالاخره حملات و تجاوزات پی در پی آلمان و ایتالیا که روز بروز تهدید آمیزتر میشد و مخصوصاً فشار محافل فاشیست و مترقی داخلی، دولت فرانسه را وادار کرد که برای نزدیکی قطعی با اتحاد جماهیر شوروی اقدام جدی بعمل آورد. در ۲ مه ۱۹۳۵ موافقت نامه‌ای کنگ متقابل شوروی و فرانسه در پاریس باامضاء رسید و در ۱۶ مه ۱۹۳۵ جمهوری چکوسلواکی نیز مانند فرانسه عهدنامه کنگ متقابل با اتحاد جماهیر شوروی امضاء کرد.

ناگفته نماند که این موافقت نامه‌ها موجب اضطراب و تفرش شدید مرتجعین انگلستان گردید و حتی با اعلام اینکه «نفوذ بلشویسم در اروپا افزایش یافته است»، لزوم نزدیکی بیشتر با آلمان را برای مقابله با این افزایش نفوذ بلشویسم تبلیغ نمودند. موافقت نامه بحری مورخه ۱۸ ژوئن ۱۹۳۵ نتیجه مساعی مرتجعین انگلستان بعنوان مقابله با قراردادهای کنگ متقابل فرانسه و چکوسلواکی با اتحاد جماهیر شوروی بوده است.

رو زهتتم مارس ۱۹۳۶ نیز قوای مسلح آلمان وارد رنای Rhenan شده و این منطقه را که غیر نظامی اعلام شده بود، اشغال نمود، و باین ترتیب قرارداد لوکارنو Locarno، را لغو کرد. - در این مورد اختلاف نظر بین زمامداران فرانسه و انگلیس و منافع سرمایه‌داران این کشور و خیانت هدهای از این زمامداران که بواسطه هیتلر قبلاً خریده شده بودند باعث تسلیم متفقین سابق در مقابل هیتلر گردید، و بلا لفظ وزیر خارجه شوروی بود که یکبار دیگر نقشه‌های تهاجمی آلمان فاشیست را در مقابل جهانیان ملتی ساخته و خطر این سیاست تسلیم در مقابل آلمان را که از ناحیه دول سرمایه‌داری اجرا میشد، گوشزد نمود.

(نطق لیتونوف در جلسه ۱۷ مارس ۱۹۳۸ جامعه ملل) اینک بشرح مختصر و فاحح حبشه و اسیانیا و آتریش و توضیح نقش امریالیست‌های انگلیس و فرانسه و تشجیع نظریه و اقدامات اتحاد جماهیر شوروی در ابوقایع میبرداژیم: جنگ حبشه: همینکه آلمان هیتلری در نتیجه

سهل انکارها و حمایت‌های سرمایه‌داران بین‌المللی بود. عهدنامه ورسای پشت‌پازد و هلنا بنجاوزپرداخت، فرانسه که بیش از همه از تجدید حیات نظامی آلمان خود را در خطر میدید در میان کشورهای اروپا و خصوصاً مسایگان آلمان برای خود دوستانی میبست.

یکی از این کشورها که فرانسه دست دوستی پسوی او دراز کرد ایتالیای فاشیست بود. ایتالیا از نتیجه کنفرانسهای صلح راضی نبود و خود را متروک میسپرد. از طرفی فرانسه و ایتالیا هر دو در مدیترانه منافع حیاتی داشتند و در افریقا صاحب مستعمرات بودند و توافق این دو کشور اصولاً میسرتر بنظر میرسید. در سال ۱۹۳۵ لاول بهرم آمد و با سیاستمداران ایتالیای فاشیست وارد مذاکره شد، و با نتیجه موافقت نمودند که فرانسه دست ایتالیا را در قسمتی از افریقا - باز بگنارد و در ازاء موسولینی نیز فرانسه را در برابر تجاوزات آلمان حمایت کند. این اعلام موافقت نامه بدینا نشان داد که امپریالیسم ایتالیا در نتیجه ترقی و توسعه زاید تولیدات خود به بازار فروش و مراکز مواد اولیه نیازمند گردیده است و تا این زمان این منظور خود را در افریقا مساعدتر می بیند. حبشه کشوری بود واقع بین مستعمرات انگلیس و فرانسه و ایتالیا و این سه کشور راجع بان همیشه بین خود اختلافاتی داشتند و هر کدام برای تکمیل نفوذ خود در حبشه دست با اقداماتی میزدند. تشکیل حکومت حبشه نتیجه تقویت انگلستان بوده و بسبب کمک اقتصادی و سیاسی آن دولت برای مقابله با سیاست استعماری ایتالیا ایجاد گردیده بود. امپراطور حبشه بکمک افسران و اربازران فرانسوی در نظر داشت اساس ارتش جدیدی را برای خود پی ریزی نماید و همیشه از اختلافات دول بزرگ درباره مین خود اطلاع داشت و چون دست نشانده دوست صمیمی بریتانیا بود از ایتالیا بیش از همه نگران بود. در سال ۱۹۲۳ اختلافات مرزی بین حبشه و ایتالیا اتفاق افتاد که در اثر شکایت حبشه بجامه ملل رفع گردید. علت ختم فوری این اختلافات عدم آمادگی ایتالیا برای تجاوزات علنی در آن زمان بوده است؛ ولی در سال ۱۹۳۴ چند واقعه مرزی بدست ایتالیایی ها که برای توجیه مقاصد شوخ خود بدستاورز و بهانه محتاج بودند برپا گردید، و چون موسولینی بمساعدت فرانسه اطمینان داشت و خاطرش از جهت فرانسه فارغ بود، اتمام حجتی بدولت حبشه فرستاد و ارتش ایتالیا که از دیرزمانی برای تجاوز بخلک حبشه آماده شده بودند از مرز گذشتند. مذاکرات لاول در رم باعث گردید که ایتالیای فاشیست جسورتر شود و بجای تسخیر یک یا دو ایالت مرزی که ظاهراً در ابتدا منظور وی بود بتصرف تمام کشور حبشه بپردازد.

ملت بی‌نوی حبشه حتی با چوب برای دفاع چنین خود بچینک سر بازان ایتالیا رفت و ارتش ایتالیای فاشیست بجهانین درجه بشردوستی و میزان عاطفه تربیت فاشیستی و نشان داد.

جالب توجه است حتی در مبارزه حقیقی که بر علیه ایتالیا پیشنهاد میشد، انگلیس و فرانسه توافق نظر نداشتند. مثلاً

هنگامی که با موافقت اتونوی ایدن وزیر امور خارجه انگلستان جامعه ملل طرح مجازاتهای اقتصادی را بر علیه ایتالیا میریخت، فرانسویها برای آنسکه دوستی ایتالیا را نیز ضمناً بدست آورند باینکار راضی نبودند. در انگلستان نیز عدهٔ بیشتری از سیاستمداران، موسولینی را در فتح حبشه محق می شمردند و دولت را از عجز با او باز میداشتند.

فرانسه و انگلستان برای جمع دو نظر اساسی، یکی جلب دوستی ایتالیا و دیگری حفظ مستعمرات افریقای خود، نقشه معروف هور-لاوال را که طبق آن قسمتی از حبشه تحت تصرف ایتالیا قرار میگرفت پیش کشیدند. ولی این نقشه در نتیجه استغای مقتضایه سرسام اول هور و سقوط کابینه بالدوین عملی نگردید. در پنجم ماه مه ۱۹۳۵ ارتش ایتالیا وارد آدیس آبابا شد و فتح حبشه قطعی گردید. پادشاه حبشه فرار کرد و پلندن پناه برد.

انگلستان و فرانسه بزودی علی رغم همه تبلیغات ظاهری که مینمودند با ایتالیا دست دوستی دادند ولی اتحاد جماهیر شوروی با عزمی راسخ از ثبات صلح جو بیانه پیروی مینمود و با هر گونه تجاوز مبارزه میکرد. شوروی در جامعه ملل بدون داشتن کوچکترین نفی در افریقا فقط بضاظر حفظ حقوق ملل ضعیف از استقلال حبشه شدت دفاع مینمود. مولوتف در جلسه کمیته اجرایی مرکزی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در تاریخ ۱۰ ژانویه سال ۱۹۳۶ درخصوص حمله ایتالیا بجهت چنین گفت:

«اتحاد شوروی در جامعه ملل صدقات و وفاداری خود را نسبت باین اصل یعنی اصل استقلال دول و برابری حقوق ملی کلیه دولت‌ها برقرار خود در مورد یکی از کوچکترین آنها یعنی حبشه نشان داد. اتحاد جماهیر شوروی همچنین از شرکت خود در جامعه ملل استفاده کرد تا خط مشی خود را نسبت بتجاوز استعمارطلبی عملاً به واقع اجرا گذارد.»

مولوتف در آنوقت می گفت:

«جنک ایتالیا و حبشه نشان میدهند که خطر جنک عالمگیر بطور روز افزونی نزدیک میگردد و بیش از پیش این خطر اروپا را فرا میگیرد.» (مقالات و نطقها در سال ۱۹۳۵-۱۹۳۶ صفحه ۱۷۷ و م. مولوتف)

ولی دول سرمایه داری برای ایجاد سد در مقابل تجاوزین فاشیست دفاع از حقوق بایمان شده ملل و حفظ صلح کوچکترین اقدامی بعمل نمیآوردند. فقط گاهگاهی متجاوزین را برعایت منافع و مصالح استعماری خود وادار مینمودند و همینکه خاطرشان از این بابت آسوده میگردد دیگر کوچکترین مقابله را بسا سیاست تجاوز کارانه مهاجمین چنان نمیشمردند.

باین ترتیب سوئمن گانون جنک بدست فاشیستهای ایتالیا در نتیجه سکوت و تحول دول سرمایه داری در حبشه ایجاد گردید.

سیر هزینة زندگی در ایران

د. ن. نوآیین

وضع زندگی، عبارت است از نوع مصرف مواد واجناس و خوبی و بدی آنها . بدین ترتیب وضع زندگی مربوط به نوع مواد غذایی ، پوشاک ، مسکن ، اتانیه خانه ، وسایر مواد مورد احتیاج می باشد .

شاخص هزینة زندگی و سیر قیمتها تا سال ۱۳۱۵ در کشور ما مشخص نبود ، و اگر احیانا اطلاعاتی در این باره در مجلات رسمی و نشریه های دولتی وجود داشت ، غالباً مغلوط و نادرست بود . ولی در سال ۱۳۱۵ بانک ملی ایران شروع به تهیه جداولی برای تعیین و نمایش هزینة زندگی نمود . (۱)

برای تعیین هزینة زندگی در ایران ، نخستین بار اطلاعاتی از هزینة ۶۱۷ خانواده که دارای زندگی متوسطی بوده اند ، کسب شده است و از این ۶۱۷ خانواده ۱۱۸ خانواده مربوط به تهران ، ۱۸۲ خانواده از شهر تبریز ، اصفهان ، مشهد ، رشت ، همدان و کرمانشاه و ۳۱۷ خانواده مربوط به ۲۱ شهر کوچک دیگر ایران بوده است .

تقسیم این ۶۱۷ خانواده بر حسب شغل رئیس خانواده به ترتیب ذیل بوده است :

محل	صاحبان حرفه و صنایع	کسب و اصناف	مستخدمین سر بائی	متفرقه ، موزع بست ، نویس شوخی ، باربر
تهران	۲۲	۴۵	۲۶	۱۴
۶ شهر بزرگ	۲۷	۵۳	۵۱	۲۴
۲۱ « کوچک	۸۵	۸۰	۷۶	۴۴
	۱۳۴	۱۷۸	۱۵۲	۸۶

در هنگام کسب اطلاعات ، قرار بوده است فقط خانواده هایی در نظر گرفته شوند ، که از پنج نفر (پدر ، مادر ، دو طفل که سن آنها دو الی ۱۳ یا ۱۴ سال باشد ، و یک طفل شیرخوار) مرکب باشد ، و سی این شرط غالباً رعایت نشده است . (۲)

پس از کسب اطلاعات بالا ، و یک سلسله محاسبات آماری ، میزان متوسط هزینة یک خانواده ایرانی در سال ۱۳۱۵ ، ماهیانه معادل مبلغ ۳۰۵ ریال تعیین گردیده

۱- کلیه ارقام مربوط به شاخص هزینة زندگی که در این مقاله آمده از شماره های مجله بانک ملی ایران اقتباس شده است .
۲- شماره ۶ مجله بانک ملی ایران مورخ آذر ۱۳۱۳

دولتهای ایران مدتهاست دم از پایین آوردن هزینة زندگی میزنند و هر يك در صدر برنامه های خود ، مسئله تنزل هزینة زندگی را می گنجانند ، ولی نتیجه محسوسی که از این گفتارها عاید می شود همان ترقی روز افزون هزینة زندگی و درماندگی و استیصال شدید ملت ایران ، گرانی فوق العاده اجناس ، و عدم تطبیق و توازن درآمد سالهاست شاخص هزینة زندگی سیر صعودی دارد ، همانطور که شاخص فقر و استیصال ملت ایران روز بروز بالاتر می رود و بر میزان تضییقات و فشار افزوده می گردد .

بالا رفتن مداوم هزینة زندگی و عدم توانائی دولتها در کنترل و تثبیت قیمتها هم یکی از بدبختی هایی است که محصول حکومت طبقه فاسد و نالایق حاکمه ایران است . این سنگ سنگین نیز که کمر مردم را خم کرده ، یکی ازده ها سنگی است که دست خودکامگی و سودجویی طبقه حاکمه بردوش ملت ما نهاده است ؛ و مطمئناً تاروژی که اساس این حکومت ها از میان بر چیده نشود ، و در اداره امور روش نو ، بفتح ملت ، جای روشهای پوسیده و ضد ملی را نگیرد ، نمیتوان امید وار بود که در این رهگذر توفیقی حاصل شود .

آنها که دم از پایین آوردن هزینة زندگی و تعدیل و تثبیت نرخها می زنند ، نایبند کسانی هستند که مستقیم و غیر مستقیم ، از بالا رفتن هزینة زندگی منتفع می شوند ؛ و البته این نمایندگان هر گز اجازه نخواهند داد که منافع ربا با پاشان ، مورد تهدید قرار گیرد . و اگر احیانا گاهی قدمی در راه کنترل هزینة زندگی برداشته شود ، اولاً ، این قدم برای ارضاء موقت نا راضیان و ایجاد زمینه برای تاراج بیشتر دار و ثنار ملت است و در ثانی ، بفرض هم که قصدی برای تثبیت نرخها باشد ، تضادهای اختلافات و عدم توانائی دولت ها بصدی است که به پیچوجی در این راه نمی توانند توفیق حاصل کنند .

قبل از اینکه وارد در چگونگی سیر هزینة زندگی در ایران بشویم لازم است که هزینة زندگی ، سطح زندگی و وضع زندگی را که غالباً در موقع مجاوره یا تحریر بجای یکدیگر استعمال می شوند ، تعریف کنیم .

هزینة زندگی ، عبارت است از مبلغ متوسطی که یک نفر یا یک جامعه ، برای زندگی عادی خود خرج می کند .

سطح زندگی ، عبارت است از طرز زندگی شاخص و یا جوامع که بوسیله مجموع هزینة خانوادگی با و یا جامعه معین می شود .

است که به ترتیب زیر میان نیازمندیهای زندگی تقسیم می شود: (۱)

- ۱- غذا ۱۶۶۲۷ درصده ۱۶۶۲۷ ریال
- ۲- لباس ۱۹۱۴ « ۵۴۹۰ «
- ۳- سوخت و روشنایی ۹۶۶ « ۳۰۵۰ «
- ۴- منزل ۹۹۳ « ۳۶۶۰ «
- ۵- متفرقه ۵۰۶ « ۱۸۳۰ «

جمع ۱۰۰ درصده ۳۰۵۰۰ ریال

شاخصی که مستند ما خواهد بود، همانست که بر ترتیب فوق تهیه شده است؛ و ملاک برای نشان دادن سیر هزینه ها در سالهای بعد، همان رقم ۳۰۵ ریال، -مخارج يك خانواده متوسط ایرانی در سال ۱۳۱۵، است که با رقم ۱۰۰ مأخذ شده است.

از سال ۱۳۱۵ که مبنای برای سنجش هزینه زندگی در دست داریم، و سیر قیمتها و هزینه زندگی در روی کاغذ منعکس شده است، دیده می شود که قیمتها مرتباً سیر صعودی داشته است. برای روشن شدن سیر صعودی هزینه زندگی در ایران، آن را بدو قسمت می کنیم:

۱- سیر صعودی هزینه زندگی پیش از شهر یور ۱۳۴۰: در فاصله سالهای ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰، سیر صعودی هزینه زندگی مرتباً دوام داشت؛ ولی این صعود آهسته بود. این تضاعد (به نسبت سال ۱۳۱۵ = ۱۰۰) بقرار زیر است:

شاخص هزینه زندگی در ایران (پایه متوسط، سال ۱۳۱۵ = ۱۰۰)

متوسط سال	۱۳۱۵	۱۰۰
« «	۱۳۱۶	۱۲۱۱
« «	۱۳۱۷	۱۳۲۵
« «	۱۳۱۸	۱۴۲۷
« «	۱۳۱۹	۱۶۱۹

بطوریکه دیده میشود در پایان سال ۱۳۱۹ بیش از ۶۰ درصد بر میزان قیمتها (به نسبت سال ۱۳۱۵) افزوده شده است. در آن سالها، حکومت وقت با اینکه اختیارات تام و تمام برای اداره کشور داشت، موفق به تثبیت قیمتها نشد؛ و بجای اینکه هماهنگ با صعود هزینه زندگی برای ازدیاد عوائد طبقه متوسط کشور کوششی مینمود کرد، طی سالهای فوق، هر روز مالیاتهای سنگین تازه ای وضع گردید. شاه سابق، برای بقای خود، نیازمند اوتش و راه آهن بود، و برای فرو نشاندن آتش آرز خود

محتاج املاک، کارخانه ها، کاغذها، و هزار گونه چیزهای دیگر. دستگاههای دولتی هر کدام هزار گونه مخارج داشتند. همدم با این هزینه های غیر ضروری، سازمان اقتصادی کشور نیز بهیچوجه قادر به بالا بردن میزان درآمد ملی نبود و بر اثر عدم تمرکز امور، نبودن برنامه صحیح، و بیکار شده مسائل دیگر، (۲) سازمان اقتصادی ما در جریان عادی سیر نمی کرد. ارقام بودجه هر سال بالا می رفت ولی این افزایش بطور کلی، مربوط به افزایش مالیاتهای غیر مستقیم بود که بانجا، مختلف از توده ایرانی اخذ می شد. حقوق گمرکی بر اجناس مورد نیاز عمومی از قبیل قند و شکر و چای، سیگار، توتون، قماش و حق انحصارها، مرتب بالا میرفت. در حالیکه عوائد رسمی مردم عادی و بخصوص طبقه مستخدم دولت ثابت بود. اشل حقوق یکنفر کارمند ۳۰۰ ریال بود که ۲۰ ریال هم بعنوان «اعطائی ملوکانه» باو میدادند ولی هزینه مسلم او، بمبار ۱۳۱۵، لااقل میباید ۵۱۰ ریال باشد؛ صرف نظر از اینکه در فاصله سالهای فوق سطح زندگی ب میزان مشخصی بالا رفته بود، و خانواده ها هزینه های زائد و اضافی دیگری نیز داشتند.

در فاصله سالهای ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰، بطوریکه همه میدانند هزارها خانه در نقاط مختلف تهران ساخته شد، و وسعت تهران، چندین کیلومتر مربع افزایش یافت، ولی بجای اینکه تکثیر تمدن داشته باشد، سبب تنزل کرایه خانه باشد، روز بروز کرایه خانه بالا رفت. و هماهنگ با بالا رفتن کرایه خانه، بهای منازل نیز افزایش یافت. در جدول زیر افزایش کرایه خانه نشان داده میشود.

افزایش کرایه خانه

در فاصله سالهای ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰

۱- تقسیم هزینه زندگی بمواد مختلف مورد نیاز، در غالب کشورهای ایران فرق دارد. در ایران قسمت اعظم هزینه يك خانواده صرف تغذیه و پوشاک و منزلت میشود و مخارج متفرقه آن بسیار ناچیز است. بطوریکه طبق جدول بالا، يك خانواده متوسط ایرانی فقط ۰۹ درصد درآمد خود را صرف مخارج متفرقه که در عرف «برج» نامیده میشود میکند و اصولاً هزینه تفریحات برای اکثریت قریب با اتفاق ملت ایران، خالی از مهجوم است. در حالیکه در غالب کشور های دیگر، حتی در میان کشورهای بسیار عقب مانده تقسیم هزینه صورت دیگری دارد. مثلاً در انگلستان هر خانواده (در حدود همان سالهایی که جدول بالا تهیه شده است) ۱۴۴ درصد مخارج متفرقه داشته است. در شانگهای مخارج متفرقه هر خانواده ۱۷۵ درصد بوده است. (مجله بین المللی کار جلده ۳ شماره ۹ دسامبر ۱۹۴۴ و جلده ۴ شماره ۴ اوت ۱۹۴۵)

۲- رجوع شود به نامه ای که در سال ۱۳۱۸ آقای اقبال رئیس کل بانک ملی، به نخست وزیر و وزیر دارایی، و وزیر راه وقت اوشته و در شماره ۹۴، مورخ فروردین - اردیبهشت ۱۳۲۷ مجله بانک درج شده است.

بایه متوسط: (۱۳۱۵ = ۱۰۰)

سال	نسبت هر سال (پورسانت)
۱۳۱۵	۱۰۰
۱۳۱۶	۱۱۹٫۵
۱۳۱۷	۱۴۷٫۳
۱۳۱۸	۱۵۷٫۸
۱۳۱۹	۱۹۳٫۹
شهریور ۱۳۲۰	۲۱۸٫۴

ملکان و سرمایه دارانی که با پولهای نامشروع این خانه ها را می ساختند؛ یادلالانی که در برتوقدرت دزدان بزرگ به مکیدن خون مردم مشغول بودند، بعلمت نفوذ کامل در سازمان های مختلفه دولت، بهیچوجه اجازه نپدیدند که حدی برای افزایش کرایه منازل مین شود. در حالیکه اگر دولت های وقت واقفانصد اصلاح داشتند، و هدف آنها ترفیه حال مردم بود، با آن قدرت عظیمی که در اختیارشان می توانستند از این افزایش بی جهت جلوگیری کنند.

بطور کلی در همه موارد، هزینه زندگی مرتبا بالا میرفت. در ۳۱ مرداد ۱۳۲۰ یعنی چند روز پیش از سقوط حکومت رضا شاه، شاخص هزینه زندگی به نسبت سال ۱۳۱۵، بقرار زیر است:

هزینه زندگی در پایان مرداد ماه ۱۳۲۰

(بایه متوسط ۱۳۱۵ = ۱۰۰)

خوراک	۲۰۶٫۵
نشین	۱۲۶٫۶
سوخت و روشنایی	۱۶۰٫۸
پوشاک	۲۲۴٫۰
متفرقه	۲۵۹٫۹
شاخص کل	۲۰۹٫۵

یعنی بطور متوسط، هزینه زندگی در پایان مرداد

۱۳۲۰، بیش از ۲ برابر سال ۱۳۱۵ بود.

همانطور که گفتیم، در قبال این افزایش هزینه

زندگی، درآمد افراد، بخصوص مستخدمین دولت ثابت

باقی مانده بود. طبقه حاکمه با کمال شدت مشغول ارضاء مطامع خود بود. مستخدمین دولت نیز، با سرعت پسوی رشوه خواری و اختلاس و دزدی رانده میشدند. رشوه خواری و اختلاس و دزدی، برای آنها یک ضرورت و الزام طبیعی بود. آنها که نمی توانستند با حقوق نسا متناسب اداری امرار معاش کنند، ناچار دزدی میکردند، رشوه میکردند، و بهزار عمل نامشروع متوسل میشدند. دستگاهاهی قضائی، و مو دستخ فوآنین هرگز نمیتوانست بر رشوه خواری و اختلاس و دزدی مامورین دولت فائق آید. دیوانکیفر طبعا نمی توانست گروه گرسنگان را از ارتکاب اعمال غیر قانونی بازدارد. بطور آشکار دیده میشود که فاصله سالهای ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰، دوران اوج فساد و تباهی در میان اعضاء دولت است. در همان سالهاست که قبح هر گونه عمل زشت و ناپسند، از میان می رود.

خیانتکاران طبقه حاکمه در آن سالها، در لباس مالیاتها و عوارض و حقوق انحصاری و در جامه قوانین دار و ندار ملت را تاراج میکردند، عده ای از افراد ملت نیز برای سیر کردن شکم خود، بدزدی و اختلاس و ارتشاء دست می زدند.

آنها که دم از تهذیب اخلاق عمومی می زنند و بشکمهای گرسنه کلمات نصیحت آمیز تحویل می دهند، باید کمی خود را با ارقام و بسا واقعیتهای مشخص وزنند. زندگی آشنا کنند؛ و برای درد، درمان واقعی آن را بجویند.

افزایش دائمی بودجه

گفتیم که زیکی از علل گرانی مداوم هزینه زندگی در ایران، افزایش دائم بودجه، و عدم تطبیق ارقام آن با حواجج مردم بود. دولت های وقت برای نشان دادن «پیشرفت» های اقتصادی کشور و «غنای» دولت، مسی کوشیدند که ارقام بودجه را سال بسال بالا ببرند. این افزایش که از اوائل سلطنت رضا شاه آغاز شده بود معلول پیشرفت در زمینه اقتصادیات نبود، بلکه نقطه از راه بالا بردن میزان مالیاتها، مخصوصا مالیات غیر مستقیم، تامین می گردید.

برای روشن شدن موضوع در جدول زیر میزان عایدات و مخارج دولت را در فاصله سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۵ می آوریم.

درآمدها و هزینه ها

سالها	درآمدها	هزینه ها	تفاضل درآمدها نسبت به هزینه ها	تفاضل هزینه ها نسبت به درآمدها
۱۳۰۵	۲۵۶,۳۹۰,۰۰۰	۲۵۶,۳۸۵,۰۰۰	۵,۰۰۰	-
۱۳۰۶	۲۵۸,۰۲۹,۰۰۰	۲۴۱,۵۴۳,۰۰۰	۱۶,۴۸۶,۰۰۰	-
۱۳۰۷	۲۷۶,۸۵۷,۰۰۰	۲۷۶,۱۱۴,۰۰۰	۷۴۳,۰۰۰	-
۱۳۰۸	۳۱۱,۱۲۴,۰۰۰	۳۴۹,۴۵۶,۰۰۰	-	۳۸,۳۳۲,۰۰۰
۱۳۰۹	۳۵۳,۳۷۵,۰۰۰	۳۵۲,۹۸۸,۰۰۰	۳۸۷,۰۰۰	-
۱۳۱۰	۳۷۴,۲۹۹,۰۰۰	۳۷۳,۲۷۳,۰۰۰	۲۶,۰۰۰	-
۱۳۱۱	۴۶۰,۷۵۰,۰۰۰	۴۴۱,۷۵۹,۰۰۰	۱۸,۹۹۱,۰۰۰	-
۱۳۱۲	۵۰۶,۹۱۲,۰۰۰	۵۰۶,۹۰۴,۰۰۰	۸,۰۰۰	-
۱۳۱۳	۶۲۱,۴۱۳,۰۰۰	۶۲۱,۳۰۸,۰۰۰	۱۰۵,۰۰۰	-
۱۳۱۴	۷۵۱,۱۲۳,۰۰۰	۷۵۰,۸۲۸,۰۰۰	۲۹۵,۰۰۰	-
۱۳۱۵	۱,۰۰۰,۰۱۷,۰۰۰	۱,۰۰۰,۰۰۸,۰۰۰	۹,۰۰۰	-

بطوریکه دیده میشود در فاصله ده سال رقم عایدات بودجه از ۲۵۶,۳۹۰,۰۰۰ ریال به ۱,۰۰۰,۰۱۷,۰۰۰ ریال افزایش یافته بود. برخلاف آنچه که در آنوقت روزنامه‌ها و جرائد وابسته بدولت مینوشتند، قسمت اعظم این افزایش مربوط با افزایش مالیاتهای غیرمستقیم بود. (۱) برای مثال حق انحصار دولت را در مورد قند و شکر و چای از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۵ مورد ملاحظه قرار میدهم. (۲)

در سال ۱۳۰۷ حق انحصار دولت از قند و شکر و جای معادل ۶۶,۱۳۳,۵۵۲,۳۵ ریال بود، در حالی که این رقم در سال ۱۳۱۵ به ۱۴۰,۳۸۶,۱۶۸,۸۵ ریال ترقی یافته بود. همچنین در سال ۱۳۰۵ درآمد گمرکی ایران معادل ۹۱,۶۶۵,۰۱۹,۹۰ ریال و در سال ۱۳۱۵، ۲۹۰,۷۹۶,۱۲۰,۹۰ ریال بود.

افزایش درآمدها، بطوریکه ملاحظه میفرمائید در تقریباً تمام موارد، از راه بالا رفتن مالیات قند و شکر و حقوق گمرکی کالاهای مورد نیاز عمومی و نظائر آنها بدست می‌آمد. بدیهی است که این مسئله خود تأثیر شایانی در بالا بردن هزینه زندگی داد.

از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰ بازم افزایش بودجه دوام یافت. در جدول زیر ارقام کل بودجه در فاصله سالهای مذکور نشان داده میشود.

سالها	درآمدها	هزینه ها
۱۳۱۶	۱,۲۵۰,۰۰۲,۹۱۱	۱,۲۴۸,۰۳۷,۳۷۷
۱۳۱۷	۱,۵۲۹,۳۹۲,۶۴۸	۱,۵۲۵,۱۸۵,۶۲۰
۱۳۱۸	۱,۹۳۰,۰۹۶,۷۰۰	۲,۶۱۳,۴۸۱,۹۸۷
۱۳۱۹	۳,۰۹۴,۳۹۴,۹۷۷	۳,۲۱۰,۹۷۳,۰۲۷

در فاصله سالهای ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۹، رقم درآمد بودجه به بیش از ۲ برابر افزایش یافته است. بسیار روشن است که نحوه این افزایش همان بالا رفتن مالیاتها و حقوق گمرکی است. (۳)

دولتهای وقت، فقط برای جلو دادن فعالیتهای خود، و انعکاس آن در ارقام بودجه کشور، و فرو نشاندن آتش آزدیکتاتور و سیاستهای پشتیبان او، از راه مالیات های غیرمستقیم دارو و دارو مدار مردم کشور را تاراج کردند. بطوریکه امروز هر وقت با یک دهقان یا مرد متوسط - الحال شهری صحبت میکنم، می بینم که با انوس از گذشته‌ها یاد میکند و بر روزگاری که در خانه خود اشرفی، طلا، و ظروف نقره و مس فراوان داشت تأسف میخورد. دارائی مردم چه شده؛ در دوره دیکتاتوری بسا وضع قوانین و مقررات گوناگون دارائی مردم (البته طبقه سوم) را از آنها گرفتند.

محصول این چپاول مقداری صرف مطامع دیکتاتور شد و مقداری صرف تسلیح ارتش گردید، و مقداری نیز صرف تأسیس دستگاههایی شد که دیکتاتوری و سیاست های امپریالیستی بیگانه بنحوی از انحاء از آن منتفع می شدند.

البته از حکومتی که به پشتیبانی یک سیاست استعماری روی کار آمده باشد نمیتوان انتظار اصلاحات اساسی بالا بردن سطح زندگی، باین آوردن هزینه زندگی را داشت. حکومت بیست ساله با اقدامات گوناگون ماهیت

۱- ضمن مقاله جداگانه‌ای درباره سیر بودجه در ایران بتفصیل بحث خواهد شد.
 ۲- طبق قانون مورخ ۹ خرداد ۱۴۰۵
 ۳- درباره قوانین و تصویب نامه‌هایی که موجود افزایش بودجه بوده‌اند، ضمن مقاله «سیر تحولی بودجه» بحث خواهد شد.

خود را بشوی. نشان داد، آنها که برای دستگامرضاشاه فضائل اصلاحاتی میتراشند، مخصوصاً باید بارقام و اعداد «افشارآمیز» این دوره مراجعه کنند و آنها را بشکافند و حقیقت «اصلاحات» را دریابند.

۴- سیر هزینه زندگی بعد از شهر بور ۱۳۳۰

حکومتهاهی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ در ایران روی کار آمدند، کم و بیش همه از قماش حکومت های دوره بیست ساله بودند. از اینجهت، سیر ملت ایران در راه قزوین و پختی، بیوسته ادامه یافت. دولتهای نالایقی که در این چند سال روی کار آمدند هرگز نتوانستند و نتوانستند کوچکترین قدمی در راه بهبود وضع اقتصادی ایران بردارند. مجلس نیز که اکثریت «نابیندگان» آن از مالکان و سرمایه داران بزرگ تشکیل شده بود، هرگز خواست که با موضوع توجه کند و اگر هم توجهی کرد در جهت تشدید هرج و مرج، و ایجاد زمینه بیشتر برای چپاول هستی ملت بود. سیاستهای امپریالیستی بیگانه نیز که مقصود آنها استعمار اقتصادی ایران بود، از این هرج و مرج و آشوب جداگرا استفاده نمودند. بطوری که امروز، ایران مانند یک اسیر اقتصادی بدنبال دو امپریالیسم امریکا و انگلستان است و روز بروز بر بدبختی فقر ملت افزوده میشود.

بعد از شهریور ۱۳۲۰، دولتهای وقت همه دم از بالا بردن سطح زندگی و پائین آوردن هزینه زندگی و تقلیل مالیاتها زدند و آنها در صدر برنامه های خود گنجانده ولی این وعده های دولتها نیز، مانند تمامی وعده های اصلاحاتی آنها، عوام فریبانه و برای

اسکات مردم بود. آنها نه تنها مرفق به پائین آوردن هزینه زندگی نشدند، بلکه با اقدامات زبان بختن خود روز بروز هزینه زندگی را بالا بردند. ممکن است گفته شود که پائین آوردن هزینه زندگی در حیطه اختیار آنها نبوده است؛ این مطلب بهیچوجه نمیتواند مورد تأیید قرار گیرد. زیرا افزایش هزینه زندگی در ایران تقریباً از کلیه کشورهای جهان بیشتر است و هیچگونه دلیل خاصی هم برای این افزایش وجود نداشته است. گذشته از آن اگر دولتها پائین آوردن هزینه زندگی را از حیطه اختیار خود خارج میدهند، چرا وعده تنزل آن را میدادند.

برای اینکه ذهن محو طنان ما، درباره وعده ها و ادعای بوج و بی مایه دولتها روشن شود، متوسل بارقام میشویم و چگونگی تحقق وعده های دولتها را با ارقام تطبیق میدهم:

روز یکشنبه سیام شهریورماه ۱۳۲۰، فروغی هنگام معرفی نخستین کابینه خود، بعد از استعفای رضا شاه، برنامه ای بمجلس تقدیم کرد.

ماده چهارم این برنامه چنین است «... تجدید نظر در مقررات بازرگانی، انقاص های غیر ضروری و اهتمام در پائین آوردن هزینه زندگی عمومی». این حکومت فروغی تا ۱۶ ماه آذر ۱۳۲۰ که دولت دیگری را بمجلس معرفی کرد ادامه داشت.

به بینیم فروغی هزینه زندگی را در این مدت چگونه پائین آورد. به شاخص هزینه زندگی مراجعه می کنیم.

شاخص هزینه زندگی (بایه متوسط = ۱۳۱۵ = ۱۰۰)

ماهها	خوراک	نشین	سوخ و روشنائی	پوشاک	کوناگون	شاخص کل
شهریور ۱۳۲۰ (روی کار آمدن فروغی)	۲۵۵۰۴	۲۱۷۰۲	۱۸۱۰۷	۲۴۴۰۶	۲۷۷۰۲	۴۴۴۰۸
مهر «	۲۶۵۰۲	۲۱۷۰-	۲۰۳۰۷	۲۴۷۰۲	۲۷۹۰-	۲۵۰۰۸
آبان «	۲۸۱۰۹	۲۲۴۰۶	۱۹۸۰-	۲۵۲۰۹	۲۸۶۰۹	۲۶۱۰۲
آذر « (سقوط فروغی)	۲۸۰۰۲	۲۲۸۰۸	۲۱۳۰۷	۲۶۸۰۵	۲۹۸۰-	۳۹۹۰۴

وعده فروغی برای پائین آوردن هزینه زندگی بدین ترتیب عملی شد که شاخص کل هزینه زندگی طی کمتر از سه ماه از ۲۴۲۰۲ به ۲۶۶۰۴ ارتقاء یافت.

در کابینه دیگری که در تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۲۰ فروغی بمجلس معرفی کرد در ماده ۶ برنامه خود چنین وعده داده بود: «... تجدید نظر در مقررات بازرگانی و انقاص های غیر ضروری که تا کنون ملتی

نشده است و اهتمام در پائین آوردن هزینه زندگی عمومی».

در فاصله ۱۶ آذر ۱۳۲۰ که ماده فوق را فروغی در برابر مجلس قرائت کرد تا تاریخ دوشنبه ۱۸ اسفند ماه ۱۳۲۰ که آقای سهیلی کابینه خود را بمجلس معرفی نمود، شاخص هزینه زندگی اینطور بوده است:

شاخص هزینه زندگی در ایران (پایه متوسط : ۱۳۱۵ = ۱۰۰)

شاخص کل	گوناگون	پوشاک	سوخت و روشنایی	نشین	خوراک	سایر
۴۶۶٫۴	۲۹۸٫۰	۲۶۸٫۵	۲۱۳٫۷	۲۲۸٫۸	۲۸۰٫۲	۱۳۲۰
۲۸۷٫۳	۲۹۵٫۶	۳۱۰٫۳	۲۲۴٫۴	۲۳۳٫۷	۳۰۱٫۶	دی
۳۰۳٫۵	۲۹۰٫۱	۳۳۸٫۱	۲۲۱٫۶	۲۳۷٫۲	۳۲۳٫۴	بهمن
۴۱۴٫۰	۳۰۱٫۱	۳۵۲٫۷	۲۱۹٫۸	۲۳۹٫۳	۳۳۶٫۶	اسفند

(سقوط فروغی)

آقای سهیلی جانشین فروغی در تاریخ دوشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۳۷ ماده ۵ بر نامه دولت خود را اینگونه در برابر مجلس قرائت کرد: « ۵۰۰ اصلاحات در امور اقتصادی و مالی کشور و تعدیل مالیاتها و جلوگیری از هزینه های غیر ضروری و توازن بودجه کشور و تجدید نظر در

مقررات بازرگانی ،
« اصلاحات » آقای سهیلی را در زمینه امور اقتصادی و هزینه زندگی تا روز یکشنبه ۱۸ مرداد ۱۳۳۷ که آقای قوام روی کار آمد در جدول زیر ملاحظه فرمائید :

شاخص هزینه زندگی در ایران (پایه متوسط : ۱۳۱۵ = ۱۰۰)

شاخص کل	گوناگون	پوشاک	سوخت و روشنایی	نشین	خوراک	سایر
۴۱۴٫۰	۳۰۱٫۱	۳۵۲٫۷	۲۱۹٫۸	۲۳۹٫۳	۳۳۶٫۶	اسفند
۳۳۹٫۲	۳۱۷٫۲	۳۷۹٫۲	۲۲۴٫۹	۲۶۷٫۵	۳۶۵٫۵	فروردین
۳۴۶٫۲	۳۴۳٫۶	۳۹۹٫۹	۲۳۲٫۵	۲۶۸٫۳	۳۶۷٫۰	اردیبهشت
۳۶۸٫۲	۳۸۹٫۵	۴۲۵٫۹	۲۴۱٫۴	۲۹۵٫۲	۳۹۸٫۱	خرداد
۴۷۴٫۴	۴۰۵٫۶	۴۲۶٫۳	۲۸۱٫۱	۳۲۵٫۹	۳۷۹٫۶	مرداد

(سقوط سهیلی)

در تاریخ یکشنبه ۱۸ مرداد ۱۳۳۷ ، آقای قوام کابینه خود را بمجلس معرفی کرد. آقای قوام ضمن نطق مفصل خود وعده پائین آوردن هزینه زندگی را داد و ضمناً ماده سوم بر نامه او چنین بود: « تأمین خواربار

و دارو بجهت عموم اهالی ، . البته همه بیاد دارند که آقای قوام چگونه خواربار و دارو بجهت عموم اهالی « تأمین » کرد . حال به پیشم هزینه زندگی را چگونه « پائین » آورد :

شاخص هزینه زندگی در ایران (پایه متوسط : ۱۳۱۵ = ۱۰۰)

شاخص کل	گوناگون	پوشاک	سوخت و روشنایی	نشین	خوراک	سایر
۴۷۴٫۴	۴۰۵٫۶	۴۲۶٫۳	۲۸۱٫۱	۳۲۵٫۹	۳۷۹٫۶	مرداد
۳۹۲٫۱	۴۱۰٫۵	۴۴۴٫۶	۲۹۵٫۵	۳۴۴٫۴	۴۰۱٫۱	شهریور
۴۱۸٫۵	۴۱۱٫۲	۴۴۴٫۸	۳۲۰٫۹	۳۶۷٫۹	۴۳۹٫۸	مهر
۴۸۰٫۶	۴۱۹٫۴	۴۹۳٫۰	۳۸۰٫۹	۳۸۹٫۸	۵۲۱٫۹	آبان
۵۴۲٫۴	۴۸۶٫۷	۵۴۱٫۸	۴۴۸٫۰	۴۰۷٫۷	۵۹۶٫۱	آذر
۶۱۳٫۹	۵۳۳٫۹	۵۷۹٫۷	۴۴۹٫۱	۴۲۵٫۹	۷۰۶٫۵	دی
۷۵۹٫۶	۶۰۵٫۶	۶۷۱٫۰	۴۸۲٫۴	۴۴۰٫۴	۸۳۵٫۸	بهمن

(سقوط قوام)

طی ۸ ماه زمامداری آقای قوام ، آنچه از تأمین خواربار « بجهت عموم اهالی » و پائین آوردن هزینه زندگی مشهود شد آن بود که شاخص کل هزینه زندگی از ۳۷۳٫۳ در ۷۰۹٫۶ صعود کرد و بهای خواربار طی

۸ ماه مذکور از رقم ۳۷۹٫۶ به ۸۳۵٫۸ رسید . این بود آنچه آقای قوام « بجهت عموم اهالی » کرد

حکومت آقای قوام در تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۳۷

موتری برای سبک کردن بار مردم بردارد؛ ولی قوام برخلاف آنچه وعده و نویدی که داده بود، کاری نکرد. آقای قوام بر خلاف وعده خود به «تأدیب محترکین» دست نزد و «مرتکبین اختلاس و ارتشاء را با کمال بیرحمی تعقیب» ننمود بلکه آنها را مقام منتصب داد و سررشته امور را بدست آنها سپرد.

در سال ۱۳۲۵ متوسط شاخص کل هزینه زندگی ۷۸۰ (به نسبت ۱۳۱۵ = ۱۰۰) بود در حالیکه متوسط شاخص هزینه کل در سال ۱۳۲۰ معادل ۲۴۳۱ (به نسبت ۱۳۱۵ = ۱۰۰) بود.

بخوبی روشن است که مقدار تنزل هزینه زندگی در سال ۱۳۲۵ در قبال تنزلی که بجای واقعاً میباید صورت بگیرد بسیار ناچیز بوده است.

ولی همین تنزل جزئی و چند ماهه نیز در شهریور سال ۱۳۲۵ متوقف شد و یکبار دیگر در «تحت توجهات جناب اشرف» سیر صعودی آغاز گردید.

در تاریخ شنبه ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۲۶ آقای قوام نطق مفصلی در باره امور مالی و اقتصادی در برابر رادویو ایراد کرد و ضمن آن مجدداً گفت: «... موضوع تنزل قیمت‌ها و باین آوردن هزینه زندگی نیز با توجه به تمام مشکلات داخلی و خارج مورد توجه مخصوص این جناب است.» ولی علی‌رغم «توجه مخصوص» آقای قوام سیر صعودی هزینه زندگی ادامه یافت.

یکبار دیگر روز یکشنبه ۳۲ شهریور ۱۳۲۶ هنگامیکه قوام دولت خود را به مجلس بازدهم معرفی میکرد ماده ۲ برنامۀ خود را اینطور قرائت کرد:

«... سیاست اقتصادی کشور بر پایه اصلی و اساسی قانون انحصار تجارت خارجی و حمایت از صنایع داخلی قرار گرفته و بجای وزارت پیشه و هنر لایحه سازمان وزارت اقتصاد ملی تهیه شده و طرح‌های لازم بمنظور تنزل هزینه زندگی هرچه زودتر برای تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم خواهد شد.»

ولی باز هم نه تنها «طرح‌های لازم بمنظور تنزل هزینه زندگی» تهیه نگردید، بلکه سیر صعودی هزینه زندگی تشدید شد و در فاصله شهریور و مهر از ۸۱۹ به ۸۳۹ رسید.

بعد از سقوط آقای قوام، آقای حکیمی روی کار آمده. او هم مانند اسلاف خود وعده تنزل دادن هزینه زندگی را داد، ولی باز هم سیر صعودی شاخص هزینه زندگی برکنار از این وعده‌ها ادامه یافت.

در گزارش هیئت عامل بانک ملی ایران به نوزدهمین مجمع عمومی صاحبان سهام، این موضوع اینگونه ذکر شده است:

«... شاخص هزینه زندگی (۱۰۰ = ۱۳۱۵) که در اسفندماه ۱۳۲۵ یکسک ۷۷۹ را نشان میداد برخلاف انتظار از ابتدای سال شروع

سقوط کرد و یکبار دیگر در تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۲۶ آقای سپهلی مأمور تشکیل کابینه شد.

برای جلوگیری از اطاله کلام، دوره‌های حکومت آقایان سپهلی (کابینه دوم و سوم از ۲۸/۱۱/۲۸ تا ۲۶/۱۲/۲۹)، ساعد (کابینه اول و دوم و سوم از ۲۳/۱۲/۲۸ تا ۲۳/۸/۲۸)، بیات (از ۲۳/۹/۲۸ تا ۲۸/۱/۲۸)، حکیمی (از ۲۳/۲/۲۸ تا ۲۴/۳/۲۸)، صدر (از ۲۴/۲/۲۸ تا ۲۴/۷/۲۸)، حکیمی (از ۲۹/۹/۲۸ تا ۲۴/۱۰/۳۰)، قوام (از ۲۴/۱۱/۲۸ تا ۲۶/۶/۲۹)، را یکجا مطالعه میکنیم.

این آقایان هر یک ضمن برنامه دولتهای خود، صحبت از باین آوردن هزینه زندگی کردند و قبول دادند که در این راه قدمهای موتری بردارند.

در اردیبهشت ۱۳۲۳ یعنی در دوره حکومت ساعد، شاخص کل هزینه زندگی با آخرین قطعه صعودی خود یعنی به رقم سرسام‌آور ۱۱۲۴ (به نسبت ۱۳۱۵ = ۱۰۰) رسید. ولی از شهریور ۱۳۲۳، بر اثر تحولاتی که در اوضاع سیاسی و اقتصادی جهان روی داد هزینه زندگی که سرعت بالا رفته بود شروع به تنزل کرد. در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۴ (۸ مه ۱۹۴۵) آلمان بلا شرط تسلیم متفقین گردید و در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ این نیز تسلیم شد و جنگ دوم جهانی پایان یافت. در پایان مرداد ماه ۱۳۲۴ شاخص کل هزینه زندگی برابر با رقم ۸۴۷ (به نسبت ۱۳۱۵ = ۱۰۰) بود.

با اینکه جنگ پایان یافته و یکسگی از غلظت بزرگ ترقی هزینه زندگی، از میان برداشته شده بود، دولت‌های وقت بعلت بی‌لیاقتی و عدم درک نیازمندیهای اقتصادی و عدم اتخاذ تدابیر لازم، نتوانستند در راه باین آوردن هزینه زندگی قدمهای موتری بردارند. بطوریکه در آذر ماه ۱۳۲۴ باز شاخص کل به ۹۱۵ و در دی ماه به ۹۱۴ رسید.

در تاریخ ۲ شنبه ۲۲ بهمن ماه ۱۳۲۴ آقای قوام هنگام معرفی کابینه خود به مجلس چنین گفت:

«... این جناب حتی قبل از تشکیل کابینه تمینات قوای ملت ایران را از قبیل آزادی اجتماعات و عزل مأمورین متجاوز و تأدیب محترکین و تنزل نرخ اجناس مورد نظر

قرار داده و تصمیماتی گرفته و احکامی صادر کرده‌ام و در آتیه نیز با کمال شدت و بیرحمی مرتکبین اختلاس و ارتشاء و تعقیب و در هر مقام و هر کسوت باشند بیجایزات رسانیده و با جدی اجازه شفاعت نخواهم داد.»

در دوره حکومت قوام، با وجود اینکه هزینه برای هر گونه اتخاذ تصمیم و اجرای آن فراهم بود، کاری از پیش نرفت، و تنزل هزینه زندگی تا چیر بود. جنگ پایان یافته بود؛ اگر دولت دلسوز و مطلقاً زمام امور را در دست داشت، میتوانست واقعا قدمهای

عده‌ای از هوچی‌ها، عناصر شیاد، و گروهی از وابستگان و نورچشمان اتراد طبقه حاکمه، هر یک بنوانی در این موسسه راه یافته‌اند و از بودجه آن استفاده می‌کنند. دسته بندیها و تضاد منافع میان آنها بعدیست که کوچکترین تصمیم نمیتواند بدون برخورد با مانع اجرا شود. بدون تردید اگر این وضع ادامه یابد تا چند سال دیگر اغلب واحدهای صنعتی موجود نیز از میان خواهد رفت و خیال طبقه حاکمه همچنین سیاستهای استعماری از بابت هسته های صنعتی ایران که در گردآن کارگران تجمع میکنند، راحت خواهد شد و کشور ما بستمرة کامل تری تبدیل خواهد گردید. در همان اوقات که واحدهای صنعتی دولتی دارای چنین وضعی است، صاحبان کارخانه های خصوصی نیز با کمال شدت مشغول اعمال مقاصد خویش اند.

دراصفهان کارخانه داران با کمک مامورین وزارت کار، هر کار میخواهند میکنند و در تهران نمایندگانش پارلمانی آنها، با کمال قدرت، از هر اقدامی برای تجدید منافع آنها جلوگیری بعمل می‌آورند. سال گذشته وزیر وقت اقتصادی، درصدد تجدید نرخ نخب برآمد؛ ولی این تصمیم، که اگر عملی میشد در نرخ محصولات تنزلی روی میداد، با شکست کامل وزیر وقت اقتصاد ملی پایان یافت و سرمایه داران اصفهان نشان دادند که فوق العاده قوی هستند و دستکاه دولتی قدرت تجدید منافع آنها را دارد.

۲ - وضع اقتصادی کشور ما بسیار آشفته و از هم گسیخته است. کشور ما از لحاظ اقتصادی، اکنون در زیر سلطه مطلق امریکا و انگلستان قرار دارد. بازار کشور ما بروی امته امریکائی و انگلیسی گشوده است و قوانین و مقرراتی نیز که وضع میشود همه در حوال محور استعمار اقتصادی ایران و تعلق گرفتن کامل بازارهای مملکت ما باین دو امپریالیسم دور میزند. (۲)

صادرات کشور ما روز بروز تقلیل می‌یابد و کوچکترین فکری نیز برای شناساندن امته صادراتی ایران، برای تشویق صادر کنندگان، برای ایجاد تسهیل در کار آنها، برای راهنمایی آنها، بعمل نمی‌آید. امروز، غالب بازارهای صادراتی ایران از دست رفته است و کشورهای دیگری توانسته‌اند جای کشور ما را بگیرند. غالب صادرات فعلی ایران نیز بملت اینک فاقد مزایا و مشغولیات قدیم میباشد، خریداران خود را از دست داده است. تمامی وعده‌هایی نیز که برای بالا بردن میزان صادرات داده میشود بکلی بی‌اساس است. (۳) در عوض بر میزان واردات روز بروز افزوده میشود و بازارهای

بترقی نمود و پس از مختصر توفقی در ماههای تابستان، مجدداً بسیر صعودی ادامه داده در بهمن ماه بعد اعلامی خود یعنی ۸۶۸ رسید. شاخص اسفندماه با اینکه در اثر تنزل بهای قند و شکر ۴ پله پایین آمده و رقم ۸۶۴ را نشان میدهد نسبت باسفند سال پیش ۸۵ پله بالاتر است. »

آخرین رقمی که درباره شاخص هزینه زندگی در سال ۱۳۲۷ منتشر شده است مربوط به فروردین ۱۳۲۷ می باشد (۱)

متوسط هزینه زندگی در فروردین ماه سال جاری ۸۹۹، یعنی ۱۱۵ پله بالاتر از فروردین سال گذشته است.

درست طور بالا نشان داده شد که وعده های طبقه حاکمه، درباره پایین آوردن هزینه زندگی، تعدیل بودجه و حذف مالیاتهای غیر ضروری چگونه اجرا شده است. امروز مردم ایران در زیر فشار طاقت فرسای گرانی، دست و پا میزنند و اکثریت عظیم ملت ایران از ابتدائی ترین وسائل زندگی محروم اند. همانطور که در یک قطب، فقر و ناداری وجود دارد، در قطب دیگر عده معدودی بقیمت اینهمه بدبختی در آغوش خوشبها و لذات غوطه میزنند.

در این مقاله قصد نداریم بتفصیل درباره علل افزایش هزینه زندگی بحث کنیم؛ همینقدر نگاه اجائی به بعضی عواملی که در این افزایش تاثیر دارد می‌انکنیم: ۱ - رشته اقتصادیات بکلی از هم گسیخته است و قدم بقدم بگرداب افلاس کامل نزدیکتر میشود. طبقه حاکمه به بهیبت از سیاستهای استعماری بیگانه، و برای حفظ منافع خود، از هر گونه کوشش اصلاح طلبانه واقعی مردم ایران جلوگیری بعمل می‌آورد. در داخل کشور تنها کوچکترین کوششی برای صنعتی کردن ایران و بالا بردن میزان استحصالات داخلی که عامل بزرگی برای پایین آمدن هزینه زندگی است بعمل نمی‌آید بلکه باقیانده واحد های صنعتی ایران نیز بندریج در اثر بی لیاقتی و سوء نظر مسئولین امور، منهدم می‌شود و برای ته بساط آنها نیز مهندسین موریسن نودسن، و تنظیم کنندگان برنامه هفت ساله خواه ایرانی می‌بینند. با فلج شدن وضع ارکانیسم صنعتی ایران، میزان استحصالات داخلی نیز نقصان می‌یابد، و نقصان استحصالات داخلی نیز عدم توازن میان مرشه و تقاضا را که از عوامل مهم بالا رفتن هزینه زندگی است، تعدید میکند.

بانک صنعتی که عهده دار اداره امور کارخانه‌هاست با آنکه در آن عده‌ای از مهندسین و متخصصین آگاه و پاکدامن عضویت دارند، و اگر بآنها اجازه داده شود میتوانند با کمال خوبی واحدهای صنعتی را اداره کنند، بیک موسسه کارگشائی برای طبقه حاکمه تبدیل شده است.

(۱) مجله بانک ملی ایران شماره ۹۴ خرداد - تیر ۱۳۲۷ (صفحه ۲۱۵)

(۲) رجوع شود به مقاله شماره دوم رزم ماهانه زیر عنوان «اوی و رشکستی کامل اقتصادی»

(۳) در این باره باید بتفصیل صحبت کرد و ما آن را بآینده موکول می‌کنیم.

هرگز قدمی در راه بهبود وضع زندگی مردم ایران، و کاستن از بی‌نوائی‌ها برداشته نشود. ما در این مقاله ادعاها و وعده‌های دولتها را برای باین آوردن هزینه زندگی با رقام تطبیق دادیم و چگونگی آنها را نمودیم؛ ولی بسیاری از ادعاها و وعده‌هاست که با رقام قابل تطبیق نیست. موضوع هزینه زندگی خود معیاری میتواند باشد برای معرفی طبقه‌ها که ما، فقط وقتی به حل مشکلات اقتصادی و سیاسی ایران، میتوان امیدوار بود که اساس حکومت طبقه چهارها که منهدم شود؛ و کشور ما، خارج از حیطه نفوذ سیاست‌های امپریالیستی، بسوی زندگی نوینی راهسپر گردد. امروز، طبقه حاکمه برای فریفتن ملت، بعنوان «باین آوردن» هزینه زندگی با اقدامات مضحک و درعین حال تأثر آوری متوسل میشود که نشان دهنده میزان شعور و فهم آنست. طبق «قانون کیفر گران-فروشان» کودک بیخ فروش یا بادنجان فروش عربان سر گذر را در شارع عام شلاق میزنند و نام این عمل را باین آوردن هزینه زندگی میگذارند. بآنها که باین اقدامات ضد انسانی متوسل میشوند باید فهماند که با شلاق هزینه زندگی باین نمی آید و آن کودک بیخ فروش یا آن بادنجان فروش سر گذر نیز در این راه مقصر نیستند. مقصر آن کسانی هستند که وسائل بالارفتن هزینه زندگی را فراهم میکنند؛ آن مجلسی است که ۹۰ درصد نمایندگان آنرا عاملین بالا رفتن هزینه زندگی، ملاکان بزرگ، سرمایه داران، و صاحبان کارخانه‌ها تشکیل داده است؛ دولتی است که نمایندگی آن مجلس را دارد.

اگر روزی دیدیم که عاملین اصلی بالارفتن هزینه زندگی در ملاء عام شلاق خورند، آنوقت میتوان امیدوار بود که مسئله هزینه زندگی نیز بآسانی حل شود.

ایران از محصولات تجلی، بیصرف و بنجل امریکائی آکنده میگردد.

تازه همین محصولات بنجل نیز بقیمت گزاف در بازار ایران فروش میرسد.

۳- بر میزان مالیاتها پیوسته افزوده میگردد و مالیات غیر مستقیم دائماً زیاد میشود. این مالیاتها، که منبع اصلی بودجه کشور است، بطور غیر مستقیم از توده‌های مردم بصورت حقوق انحصار قند و شکر و چای، سیگار، و حقوق و عوارض گمرکی بر کالا های مورد نیاز عمومی، تحصیل میشود. طبقه حاکمه برای حفظ حاکمیت خود، به تجهیز ارتش، خرید مهمات و وسائل جنگی، و تأسیس ادارات و دستگاههای مختلف نیازمند است. این ملت است که باید بقیمت گرسنگی، فقر، بدبختی، هزینه گزاف دستگاههای حاکمه و قوای «انتظامی» را بپردازد. روشن است که با وجود مالیات های عظیمی که بدین ترتیب، غیر مستقیم، از مردم گرفته میشود نمیتوان انتظار داشت هزینه زندگی باین بیاید.

۴- بودجه کشور سال سال رو بازدیاد میگنجد. ترقی بودجه در ترقی نرخ اجناس عامل بزرگی است. دولت برای تأمین بودجه، راهی جز بالا بردن میزان مالیاتها انتخاب نمی کند. بدین ترتیب، تا وقتیکه در بودجه کشور تجدید نظر اساسی و عمیقی نشود انتظار باین آمدن هزینه زندگی نیز خام است.

ما که در راه یک مبارزه عمیق و منطقی با طبقه جابر حاکمه گام میزنیم، بخوبی میدانیم که هیچ مشکلی یا سرانگشت این دولتها گشوده نخواهد شد. تا وقتی که درها روی این باشنه‌های فرسوده و زنگ زده دور میزند

درباره احزاب سیاسی امریکا

-۲-

م. ح. گاو

سپاهداران عمده تراست‌ها و کارتل‌ها، فینانسیه‌های مشهور و کلیه آن کسانی که چنگ برای آنها حامل سودهای هنگفت است در بلوک مزبور گرد آمده‌اند.

اداره کنندگان «گارد قدیمی» نه تنها در دوره پس از جنگ، بلکه در دوره قبل از جنگ نیز، از فاشیسم پشتیبانی مینمودند. آنها ابتدا سعی میکردند باشمارهائی از قبیل: «حفظ بیطرفی»، «عدم مداخله در امور دیگران» دولت روزولت را در امر تقویت نیروهای ضد فاشیست دچار اشکال نمایند و اصلاحهای هیئتی را در کشتار و

در شماره قبل نکاتی از خصوصیات احزاب سیاسی و سیستم دو حزبی امریکا شرح داده شد و باینجا رسیدیم که محافظه کاران حزب دموکرات و نمایندگان حزب جمهوریخواه بر علیه روزولت قیام نمودند و اورتجاعی ترین عناصر متنفذ در بلوک نیرومندی بر ضد سیاست روزولت (نیو دیل) خط مشی جدید) بکوشش برخاستند.

در پیشاییش این بلوک، دسته‌ای معروف به «گارد قدیمی» که بوسیله تافت و هوور رهبری میشد، قرارداد داشت. پادشاهان نفت، سلاطین معادن، صاحبان صنایع بزرگ،

سوزاندن مردم بیگناه آزاد گذارند. سراسر فعالیت های سیاسی هور و تافت صرف آن میشد که دول غربی اروپا را بسا دول مجبور سازش دهند و از اتحاد آنها جبهه نیرومندی در برابر شوروی بوجود آورند. این گوشه های مذبحخانه در زیر شمار «ضد کمونیسم» و بعنوان «ریشه آن گسردن بلشویسم» صورت می گرفت، همان شماره ها و عنوانهای که امروز بر چهره اران فاشیسم جدید از آن استفاده میکنند.

در انتخابات ۱۹۴۰ هور، این نوجوه هیتلر امریکایی، مساعی زیادی ابراز داشت تا شاید تافت دیوئی را از طرف حزب جمهوریخواه کاندید ریاست جمهوری کند و بدست آنها سیاست فاشیست-مآبانه خویش را از مرحله خیال بجهان عمل در آورد. اما راز قبضه شدن فرمانه و پیشرفت وحشیانه نیروهای هیتلری، آرزوی هور و برآورده نشد. دیوئی در آوریل ۱۹۴۰ بنامین کان چران اعلام داشت که دولت باید «ملت» را مطمئن سازد که: «کشور ما چه بطور مستقیم و چه بطور غیر مستقیم در هیچ جنگی وارد نخواهد شد و بسا هیچیک از دول متخاصم ماهدهای نخواهد بست».

در همان موقتی که «گارد قدیمی» برای انتخاب نامزد های خود در داخل حزب جمهوریخواه بستنی مشغول فعالیت بود، گروه دیگری از جمهوریخواهان نیز تحت رهبری ویندل ویلکی در جبهتی مخالف با جبهت هور-تافت دیوئی، بکوشش برخاست. ویلکی از بزرگترین دشمنان فاشیسم و یکی از مدافعین تجارت آزاد بین المللی بود. او در نطق های انتخاباتی خود با صراحت اعلام میکرد که اگر در انتخابات موفقیت حاصل کند رئیس جمهوری شود، کشور خویش را از خطر فاشیسم - نظ خواهد نمود و با روشی شدیدتر از روش روزوات باجرای این مقصود خواهد کوشید.

در این سیامتهای بسیار عملی جدائی خود را از «خالقین سازش» اعلام داشتند، ایزولاسیونیم را برای همیشه طرد نمودند و سینهای حزب را بسوی آینده برگردانیدند.

اما «گارد قدیمی» با همان اجاج و اصرار در سنگرهای خویش موضع گرفت و بیوجه حاضر بنرک سیاست ارتجاعی خود نشد. بعدها، در نتیجه سندهای سرشاری که جنگ خونین دوم نصیب سران این گارد نمود، آنها امکان پیدا کردند که از راه تطبیح و تخفیف و شانتاژ، لیدران متزلزل حزب جمهوریخواه را بسوی خود بکشانند و بدست آنها نفوذ از دسترفته خویش را تحصیل نمایند. هنگامی که ویلکی برای باز دید شهرهای شوروی باین کشور مسافرت کرده بود، «گارد قدیمی» بدستیاری جناح ارتجاعی «کمیته ملی» سه نفر از فاشیست های معروف را در بست های حساس حزب جمهوریخواه قرارداد. یکی از این سه نفر کلارنس کالاند K. Keeland نام داشت که عضو سازمان فاشیستی معروف به «امریکا قبل از همه» بود و از سیاست «کناره گیری امریکا» طرفداری مینمود. نفر دوم نیز، پتنگیل Pettengill در عین حال هم از نمایین «امریکا قبل از همه» و هم یکی از موسسین تشکیلات فاشیستی «کمیته طرفدار دولت مشروطه» بود. نفر سوم هم، هانر Whanner T. علاوه بر عضویت در سازمانهای مزبور، ناشر چند روزنامه فاشیستی بود. کالاند و هانر جزو اعضای هیئت مدیره «کمیته ملی» و پتنگیل رئیس کمیسیون مالی این کمیته گردیدند.

در سال ۱۹۴۲ حزب جمهوریخواه در انتخابات کنکره آراء مهمی بدست آورد و کاندیدای خود (دیوئی) تشدید ستمگریها و قصاصهای هیتلر از یکسو و حمله ناگهانی ژاپن بر پرل هار بور از سوی دیگر، تحول جدیدی بشعبه جبهه ویلکی ایجاد کرد و نظر تمام آن

انتخابات رئیس جمهوری در سال ۱۹۴۰ بر اثر وجهه روزوات دفع حزب دموکرات و شکست جمهوریخواهان تمام گردید. این شکست اختلافات موجود در حزب جمهوریخواه را شدیدتر نمود، بنحوی که اعضای آن عملا در دو جبهه متضاد قرار گرفتند: یک جبهه بر رهبری هور و از سیاست کناره گیری (isolationism) دفاع نموده و می گفتند که امریکا باید در جریان جنگ اروپا بیطرف بماند؛ جبهه دیگر، که در زیر پرچم ویلکی جمع شده بودند، بالمکس، جدا خوانان آن بودند که بنورهای ضد فاشیسم بسایه عملا و بطور وسیعی کمک شود و از آزادی در برابر فاشیسم دفاع گردد. دسته ای هم از جمهوریخواهان، که طرفدار دیوئی بودند، در بین این دو جبهه قرار گرفته و سعی میکردند با مانورهای سازشکارانه شود، و جبهه ای کسب کنند.

تشدید ستمگریها و قصاصهای هیتلر از یکسو و حمله ناگهانی ژاپن بر پرل هار بور از سوی دیگر، تحول جدیدی بشعبه جبهه ویلکی ایجاد کرد و نظر تمام آن

نمود وی میگفت که برنامه کار آینده اش بر سه اصل متکی میباشد:

- ۱- بقل مساعی و ابراز کمک ب نیروهای آزاد بخواه برای بدست آوردن يك پیروزی همه جانبه و سریع
- ۲- ایجاد يك سازمان بین المللی، که بتواند از بروز امکانات يك جنگ جدید جلوگیری کند.
- ۳- بنای يك سیستم اقتصادی در امریکا، بنحوی که در آن برای همه کار تامین شود و سطح زندگی همه مردم ترقی نماید.

بدیهی است چنین برنامه ای بنظر نمایندگان جناح راست حزب دموکرات غیر قابل تحمل بود زیرا انتخاب آنها قبل از آنکه مربوط ب موافقت توده های امریکایی باشد منوط بموافقت صاحبان صنایع و منتقدین محلی بود و این اشخاص نیز با این قبیل برنامه ها هیچگاه نظر موافق نداشتند. از اینرو جناح مزبور شدیداً بر علیه روزولت اعتراض نموده و در جلسه ای که در ژوئن ۱۹۴۴ در اوزبان تشکیل دادند تصمیم گرفتند، و پروژات اعلام کردند، که اگر بعضی از مواد برنامه سیاسی حزب دموکرات حذف و ترمیم نشود، آنها از دادن رای بکандید ای حزب خود داری خواهند نمود. موادی از برنامه که از لزوم تساوی حقوقی نژادها، اقامت انتخاباتی، تامین کار و بیمه اجتماعی سخن میگفت، از جمله مسائلی بود که این «دموکراتها» حتی از تذکر آن نیز بیزاری می جستند و حذف آنها را شرط اول موافقت خود میدانستند.

جالب توجه اینجاست که آندسته از نمایندگان حزب دموکرات با «اصل تساوی حقوقی نژادها»ی برنامه روزولت مخالف بودند که حوزه نمایندگی آنها در تگزاس، کارولین جنوبی، میسیسیپی، آرکانزاس، لوئیزیان و یعنی نقاطی که در شکم آنها ۱۲ میلیون سیاه پوست زندگی میکنند، واقع بود.

بنابراین در نظر «دموکراتهای امریکا» در نظر همان کسانی که پوسته آهنگ «آزادی فردی» را از طبل های تپی خود خارج می سازند، ۱۲ میلیون نفر بشر فقط بجزم اینک سیاه پوست هستند، باید از تمام حقوق اولیه يك انسان محروم و ببردگی محکوم باشند.

در اکثر ایالات جنوبی امریکای شمالی سیاه پوستان بانحاء گوناگون و بشده تری بن وجهی مورد شکنجه بدنی و آزار روحی قرار میگیرند. در آنجا «رتکینها» دارای خانه علیحده، محل علیحده، مهمانخانه علیحده و بالاخره همه چیز علیحده میباشد و حق ورود بمکان سفید پوستان را ندارند. روادو کورلی، نویسنده معروف سیاه پوست، در چهارده سال قبل، در شماره ۱۳۵ (۲۵ ژانویه ۱۹۳۴) مجله «لو» پاریس، نکاتی از زندگی سیاه پوستان امریکا را منعکس نموده مینویسد:

«من نمیدانم چگونه بکرتبه باین نکته بر خودم که سیاه بودن و مشقات آنرا تحمل نمودن بیش از تقوای ملائک، خصایل حمیده میخواهد... وقتی هیچده سالم تمام شد بامریکا مسافرت کرده

را بشهرتاری نیویورک رسانید. این موقعیت، که در حقیقت مریقت جناح ارتجاعی جمهوریخواهان بود، نشانه آن بود که جبهه همکاری با آزاد بخواهان بضمف گراییده و طرفداران آزولاسیونیتسم قدرتی پیدا کرده بودند. بسا مرک ویلکی، جبهه تحت سرپرستی او نفوذ سابق خود را از دست داد ولی بسیاری از طرفداران روش ویلکی همچنان سیاست او وفادار ماندند و در سال ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ به حزب سوم امریکا پیوستند.

سال ۱۹۴۴ فرا رسید. انتخابات رئیس جمهوری در بعبوجه جنگ شروع گردید. در این موقع آفتاب عمر نازیسم آلمان در شرف غروب بود و پیروزی متفقین امری مسلم و حتمی تلقی میشد. در این شرایط يك مسئله بیش از همه سائز اهمیت شد و آن روابط و مناسباتی بود که میبایستی پس از خاتمه جنگ، در دوران صلح، بین ملل بزرگ و کوچک برقرار شود. در این اوضاع و احوال حساس، دستگناه حزب جمهوریخواه بدست عناصر ارتجاعی این حزب اداره میشد. جمهوریخواهات شهرداری ۲۵ ایالت از ۴۸ ایالت امریکای شمالی را در دست داشتند و با استفاده از این مقامات، بشدت وارد مبارزه انتخاباتی گردیدند. جبهه دموور-تافت-ویولی در مطبوعات و دستگناه های تبلیغاتی خود هیاهویی بر ضد روزولت برآه انداختند، آنها از دروغ سازی، وارد کردن اتهامات بی پایه و سایر وسائل ناجوانمردانه خودداری نکردند، گساهی میگفتند که «خطمشی جدید» روزولت يك «سیاست بی اساس» مبتنی بر «ایجاد سازش بین روس و انگلیس» است و زمانی ادعا میکردند که اگر حزب دموکرات در انتخابات پیروز شود، روزولت خواهد کوشید در امریکا رژیم «کمونیتسم»، «دیکتاتوری»، «انترناسیونالیسم» بوجود آورد.

حزب دموکرات با ستاکای حسن شهرت و نفوذی که روزولت در بین مردم امریکا داشت، ابتدا تمایلی به تبلیغات از خود نشان نپدید ولی وقتی تبلیغات جمهوریخواهان راه ابتدال پیش گرفت و روش های پیشرفته ای پیدا کرد، دموکراتها نیز دست به مبارزه تبلیغاتی زدند: در ۲۲ ژوئیه ۱۹۴۴ جلسه ای از لیبران حزب دموکرات در شیکاگو تشکیل شد و ضمن بررسی بجزریان انتخاباتی، برنامه سیاسی خود را تنظیم و تصویب کرد. در این برنامه اعلام شد که:

«حزب دموکرات در مسائل مربوط ب صلح و جنگ در موضع سابق خود جدا ایستادگی خواهد کرد. تسریع پیروزی، برقراری و تقویت صلح، تامین کار برای تمام اشخاصی که احتیاج بکار کردن دارند، تامین رفاه و آسایش عمومی؛ اینهاست آنچه که مضمون این برنامه را تشکیل میدهد».

روزولت نیز در نطق های انتخاباتی خود بملت امریکا وعده داد که برای تحصیل پیروزی بر فاشیسم و استقرار يك صلح طولانی از هیچ نوع کوششی فروگذاری نخواهد

و در آنجا تلفی را چشیدم . بزودی فهمیدم که سیاه بودن چیز واقعی و بسیار پر مشقتی است . من فن نقشه کشی آموخه بودم، وقتی می گفتم خیال دارم در این رشته بعدها کاری پیدا کنم من نماندم چرا بن میخندید . وقتی چندین بار مورد استهزاء و ناسزا واقع شدم باصل موضوع برخورددم . آدم خوبی که با او صحبت میکردم قضا یا را برای من تشریح نموده بن گفت:

« پسر جان برای من مسلم است که شما نقشه کشی میدانید و من می بینم که جوان بسیار خه بی هم هستید لیکن نمیتوانید اینجا کار پیدا کنید؛ ماهیچ وقت مردم آوان را با این قبیل کارها نمی گماریم. نه تنها ما بلکه هیچکس اینکارها را نمی کند .

« اما غصه هم بسیار خوردم ، غصه اینکه انسان خود را منقور و مقضوب عموم بداند، غصه اینکه در روزنامه ها بخواند مردم يك یادو سه نفر از نژاد مرا از نظر همین نقرت عمومی زنده زنده سوزانیده اند، غصه اینکه انسان به ایند سیاستمداران با کلمات و عبارات عوام فریب و دروغ خود با آن نزد يك شده پس از آنکه انتخابات تمام شد مجدداً بعد اوت و دشمنی خود بازگشت می نمایند ، غصه و خیال اینکه اگر بن پوست، این لافانه رنگی ، نبود ممکن میشد کارهای بزرگ انجام داده موفقیت حاصل کرده آری غصه یکی دو تا بود.

« من مثل کلبه سیاهان منور افکر سیاست تساوی فکری اتخاذ نموده ام. مقصود ما این است که بالاخره کیفیت عملیات ما را بشناسند... اما مگر این سیاست در امریکا تا چه حدی پیشرفت دارد... تمام این چیزها خیلی احمقانه است و بهترین راه حل برای مرغرد سیاه پوست این است که امریکا را ترک کرده و در ممالکی که وحشی گری کمتر است زندگی نماید».

(نقل از شماره ۶ دنیا)

امروز بزور روزگار سیاهان در ممالک متعدده امریکا نه تنها بهتر از وضع ۴ سال قبل نیست بلکه، بمناسبت اصرار دولت امریکا در ترویج فاشیسم، پرتاب بدتر از پیش شده است. روزی نیست که روزنامه های امریکا در صفحات خود از ترور «رنکین ها» بدست «سفیدها» خبری درج نکرده باشند. ژان بل سارتر، در یکی از نمایشنامه های خود بنام

«روسی بزرگوار» (که بوسیله آقای نوشین ترجمه شده است)، زندگی سیاهان امریکا و طرز رفتار با آنها را بطور برجسته ای منعکس ساخته است. او بشما نشان میدهد که چگونه یکی از سفید بوستان امریکا، بنام فرد، جدا متقد است که «سیاه کشی آدم کشی نیست» و «اگر هر دانه که آدم يك سیاه را می کشی یکدغه خطاکار بود»، دیگر معلوم نبود «کار آدم بکنجا میرسد» .

روزولت در دوران زمامداری خود کوشش زیادی ابراز داشت تا از تشدید فقرهای نژادی جلوگیری کند، و تا حد امکان نسبت برعایت حقوق سیاه پوست ها اقدام نماید ولی پس از مرگ روزولت، سیاست او متروک شد و بجای آن، موسسات کونا کونی که کار آنها بجهت درباره نژادهای «عالی» و «پست» و امتیاز نژاد «عالی» بر نژاد «پست» و «لرزم» اطاعت نژادهای «رنکین» از نژاد «سفید بوستان» امریکائی بود، بوجود آمد. فلسفه ضد علمی نیچه و تئوریهای پوسیده روز نبرک، که روزی مبنای فلسفی و تئوریک فاشیسم آلمان را تشکیل میداد، امروز در امریکا طرفداران زیادی پیدا کرده و دارو دسته ترومن- هوور نیز، علی رغم تظاهرات ریاکارانه آنها، در ترویج و رونق دادن راسیسم دخالت جدی نمیبانند. امروز شمار «آلمان بالاتر از همه»، که در جریان جنگ آزادی با اسارت، محاله و از صحنه اجتماع رانده شده بود، پرتك و قالب جدیدی نمودار گردیده و بر روی پرچم مندرس فاشیسم عبارت «امریکا پیش از همه» نقش بسته است.

ابلیاز نبروک در «بازگشت از اتازونی» وضع واضعین فرمول «آزادی فردی» را بدینسان تعریف میکند: «در جنگ بر علیه نژاد پرستان هیتلری، امریکا رل بسیار بزرگی بازی کرد؛ بسا این وصف همین نظریه نژادی در اینجا بمنزله قانون است. مسواد مربوط به نژاد در اغلب اسناد رسمی بشکل زیر خود نیائی میکند: «سفید» یا «رنکین»... بکنفر و کیل عدلیه «ناشویل» میخواست بهر قیمتی که باشد مرا قانع کند که «نژادها بر دو قسمند: نژاد عالی و نژادهای پست» . او نظریه روز نبرک و سایر پراپده تولو گهای «رایش سوم» را برای من تکرار میکرد... (نقل از ترجمه فارسی «بازگشت از اتازونی») فجابسی که در کشورهای «فردهای آزاد» نسبت به «رنکین ها» صورت میگیرد چندان شدید و دامنه دار شده است که چندی قبل «کمیته ملی سیاهان» مجبور شد شکایت خود را بسازمان ملل متفق ببرد و رسماً از این سازمان درخواست کند که سیاه بوستان امریکا را در تحصیل مزایا و حقوق يك انسان زنده، کمک کند. در نامه این کمیته ضمناً تصریح شده بود که:

«ملت سیاه پوست چون تیرانست از طریق قانونی برای رهایی خویش از پستگال ستیکر بهاموفق باخذ مساعدت و معاونت شود؛ لذا مجبور است توجه از گان بین المللی را بساین مسئله مهم

سیاست داخلی روزولت مخالف بودند ولی بنابر آداب و سنن قدیمی، اجبار داشتند بکандیدای حزب دمکرات رای دهند. ۳- بوسهای دمکرات نواحی شمالی، کسه بنظور حفظ «قدرت سیاسی خودی» در دادن رای (پنجم روزولت) حاضر میشدند ۴- حزب کارگر امریکا که طرفدار سیاست همکاری با اتحاد شوروی است، ۵- حزب لیبرال، که سران آن روش خصمانه ای نسبت با اتحاد شوروی دارند. ۶- کنگره اتحادیه کارگری تولید. ۷- حزب کمونیست که سیاست خارجی روزولت را تاحدودی تأیید میکرد. ۸- یکدسته از جمهوریخواهانی که سیاست بین المللی روزولت را صیغح تلقی میکردند. بنا بر این در انتخابات ۱۹۴۴ تقریباً تمام سازمانهای سیاسی بنسبیت روشی که روزولت درصحنه بین المللی اتخاذ نموده بود، نسبت با انتخاب او نهایت میکردند.

کارگردانان حزب جمهوریخواه، که مشاهده میکردند نظر عمومی با سیاست خارجی روزولت هم آهنگ است و عده مهمی از جمهوریخواهان نیز با سیاست روزولت ابراز موافقت مینمایند، بطوریکه سکوت متوسل شده یعنی در «چشمهای انتخاباتی» و حتی در برنامه سیاسی خود مسئله مربوط سیاست خارجی را مسکوت گذاردند. «مجله «نیش» در ژوئیه ۱۹۴۴ ضمن تحلیل برنامه حزب جمهوریخواه مینویسد:

«کسانی از جمهوریخواهان» و از آن جمله خود دیوئی، که به تفسیر قسمت مربوط سیاست خارجی برنامه انتخاباتی حزب مشغولند، مخصوصاً از توصیه پاره ای از امور، اموری که در این برنامه ذکر از آنها نشده است، در تشویب افتاده اند. این برنامه ورود مالیک متعهد امریکا را در یک دولت جهانی پیش بینی نکرده، ما را موظف ننموده در ایجاد یک نیروی نظامی و سیاسی بین المللی شرکت نماییم، ما را از حق اعلان جنگ محروم نساخته است. همه اینها بسیار خوب ولی آیا این برنامه تصریح میکند که دولت حزب جمهوریخواه در تقویت سازمان بین المللی امنیت دسته جمعی، حتی در آن دورانی که تقویت این سازمان قربانی های رادرمین اختیارات ملی ایجاب کند، خواهد کوشید؟ این مسئله ایست که کلیه آن کسانی که از خطر یک جنگ جهانی سوم بیم دارند، خواهان جواب وحل آن هستند.»

جمهوریخواهان سعی داشتند که سیاست داخلی را بزرگ کرده و انتظار امریکاییها را از سیاست خسارچی معطوف نمایند، در مورد سیاست داخلی نیز جمهوریخواهان بر علیه روزولت قیام نمودند و بنسبیت کوناگون می- کوشیدند که از یکطرف صاحبان صنایع و مالکین بزرگ و سرمایه داران عمده را از سیاست روزولت برسانند و از طرف دیگر بوسیله تعبیر غلط و تفسیر تحریف آمیز روش روزولت، افکار امریکاییهای متوسط الحال را بشد

حیاتی جلب نماید، مسئله ای که ما از زمان آزادی نسا بحال، که قریب یکسقرن میشود، میکوشیم آنرا در حدود کشور خویش فیصله دهیم.»

بهبوده نیست که ایلیا ابرورگ مینویسد:

«وضع سیاه بوستان مخصوصاً فجع است. آنها ۱۲ میلیون نفرند. وقتی یک امریکایی حقوق خود را میشارد ما میتوانیم در جواب وی بگوئیم که از هر ده نفر امریکایی یک نفر حتی از بدوی ترین حقوق، یعنی حق انسان بودن، محروم است.»

از این حقایق عینی است که باید ماهیت تئوری امریکایی «آزادی فردی» را استنباط کرد و بدرجه صحت دعوی کارگردانان دولتی امریکایی «آزاد» بی برد.

۴- نظری بوضع احزاب دمکرات

جمهوریخواه در انتخابات ۱۹۴۴ حزب دمکرات، با اینکه یک حزب دولتی است و دارای قدرت میباشد، از وحدت داخلی برخوردار نیست و این عدم وحدت قبل از هر چیز ناشی از آنست که تمام احزاب امریکا، با استثنای حزب کمونیست، حزب یک طبقه معین اجتماعی نیستند، بلکه تشکیلاتی میباشد که از عناصر مختلف النافع تشکیل یافته اند و فقط بنظور تأمین مقررات انتخاباتی بوجودیت خود ادامه میدهند.

در حزب دمکرات، هم عناصر ارتجاعی و اترواطاب و هم عناصر مترقی و لیبرال یافت میشود. وقتی روزولت بروی کار آمد سیاست معروف به «تجدیل» خود را اعلام داشت، اعضای حزب دمکرات در دو جبهه تقسیم شدند: در یک جبهه محافظه کاران و تمام دشمنان سرسخت سیاست روزولت، و در جبهه دیگر لیبرالها و سایر طرفداران جدی این سیاست گرد آمده اند. روزولت بشخصه در سراسر دوران زمامداری خویش بین این دو جبهه مانور میداد و نیکداشت این تقسیم بندی نسیسه رسمی یک جدایی رسمی منتهی گردد. وی برای جلب و موافقت جناح راست دمکراتها، قربانی کردن بسیاری از طرفداران جدی و هم عقیده خود تن در میداد؛ چنانچه پس از بروزی در انتخابات ۱۹۴۴ از دوست صمیمی خود هانری والاس، که مورد بغض و کینه شدید مرتجعین حزب دمکرات بود، صرف نظر کرد و ترومن را که مورد نظر این گروه بود به معاونت ریاست جمهوری برگزید. جناح ارتجاعی حزب دمکرات والاس را دارای «افکار خطرناک» تشخیص میداد و بهیچوجه حاضر نبود مشارالیه پست حساسی را در دستگاه دولتی اشغال کند.

در جریان انتخابات ۱۹۴۴ و تا مدتی پس از آن، یک جبهه ائتلافی سیاسی از بعضی احزاب و معاضل طرفدار روزولت بوجود آمد و روزولت درواس آن قرار گرفت. ای موثله جبهه مزبور عبارت بودند از: ۱- دمکراتهایی از «خط مشی نوین» طرفداری میکردند و خواهان اصلاحات سرقیانه بودند. ۲- دمکراتهای نواحی جنوبی، که بسا

و هم در زمینه سیاست خارجی اتخاذ شود. همین روزنامه ضمن توجه ملل شکست سبب جمهوریخواه، متذکر شده که ملت امریکا خواهان يك صلح پایدار است و برای ایجاد و برقراری آن از تمام وسائل استفاده خواهد کرد.

۴- ترومن و سیاست او

روزولت، که در مدت زمامداری خود توانست ملاحظه اکثریت ملت امریکا را نسبت بخود جلب نماید، بنزله خاری در چشمان عناصر ارتجاعی امریکا بود، زیرا تر است-ها و بانکداران نمیتوانستند در دوره ریاست جمهوری وی آطوریکه میل داشتند از دستنگاه دولتی برفع خود استفاده نمایند.

با مرگ روزولت و روی کار آمدن ترومن بندریج ولی با سرعت روزافزونی در جهت و کیفیت سیاست کلی، وبخصوص سیاست خارجی امریکا تحول و تغییر حاصل میشود. با اینکه ترومن در نخستین نطقی که بنام رئیس جمهور امریکا ایراد نمود، بملت امریکا اظهارینان و قول داد که از روش روزولت عدول نخواهد کرد و سیاست او را چه در امور داخلی و چه در امور خارجی ادامه خواهد داد، اما این خدمتگذار صدیق سرمایه اژمان روزهای اول در چپتی قدم گذارد که باره هدف نسبة دمکراتیک روزولت کاملاً بیانیت داشت. هنوز نخستین ماه زمامداری ترومن طی نشده بود که او علناً «خط مشی جدید» روزولت را ترک نمود و شبهرچنگ طلبان را بر دهان خود قرار داد. طرفداران «خط مشی جدید» یکی پس از دیگری از کار برکنار گردیدند؛ وزرای دادگستری، کار و کشاورزی به عنوان اعتراض سیاست ارتجاعی ترومن استعفا نمودند.

وزیر امور خارجه، استینوس، مستعفی گردید. وزیر دارائی، وزیر چنگ و وزیر کشور نیز به علت انحراف ترومن از سیاست صلح جویانه روزولت، استعفاي خویش را اعلام کردند. بدین طریق در کمتر از سه ماه پس از مرگ روزولت بیش از ۸ نفر از ۱۰ نفر وزرای طرفدار روزولت تغییر یافتند و ارتجاعی ترین عناصر و امیرالیست ترین اشخاص بجای آنها منصوب گردیدند؛ کلارک، محافظه کار معروف، بوزارت دادگستری، شوانیک، سناتور مرتجع قدیم، بوزارت کار اندرین، مشهورترین عنصر ارتجاعی، بوزارت کشاورزی، و جیمز برنز، یکی از لیبران جناح راست حزب دمکرات، بوزارت امور خارجه؛ البته اولین سیس اسنادی، بانکدار و بزرگ، بوزارت دارائی گمارده شد.

استعفاي بی دربی طرفداران و دوستان روزولت از یکطرف، و انتصاب اشخاص بد سابقه و دشمنان روزولت به پست های مهم دولتی از سوی دیگر، باعث شد که نه تنها اعتماد ترقیخواهان بلکه اعضا داد اکثریت ملت امریکا از ترومن و دارو دستايش سلب شود.

اغلب کسانی که پناوین مختلفه بر گرد ترومن حلقه زده اند، کسانی هستند که نه از لحاظ سیاسی و نه از نظر اخلاقی سابق خوبی ندارند. از جمله این «عناصر بد سابقه» می توان به پاول، وزیر دریا داری امریکا، اشاره کرد که دو

وی تحریک کنند. آنها ضمن انتقاد از آن قسمت از برنامه روزولت که درباره «تامین کار برای اهالی» و «بیمه بهداشتی» سخن میرفت، مدعی میشدند که این مواد از «قانون اساسی کمونیستی شوروی» کسر شده و بمنزله «دخالت دولت در امور شخصی دیگران» میباشد. در روزهای آخر ژوئیه و اول اوت ۱۹۴۴، ۲۶ نفر از شهرداران جمهوریخواه در شهر سن لویی تشکیل جلسه داده و پس از شور در اوضاع سیاسی علناً تصمیم گرفتند که بمنظور پیروزی در انتخابات، از وسائل دولتی تحت نفوذ خود نیز استفاده نمایند.

حزب جمهوریخواه در این انتخابات دبیونی را کاندیدای خود نمود. انتخاب دبیونی برای این بود که تراست ها و کارتلها و بانکداران بزرگ نسبت با او طبعینان داشته و میدانستند که اگر این شخص صندلی ریاست جمهوری را اشغال کند، منافع آنها را تا حد ممکن تامین و محفوظ خواهد داشت. انتخاب دبیونی در عین حال بفتح روزولت تمام شد، زیرا بنسابت سابقه بدی که او در دشمنی با شوروی داشت، قسمت مهمی از جمهوریخواهان از روزولت پشتیبانی نمودند و در نتیجه، علی رغم کارشکنی های سرمایه داران بزرگ و معافل ارتجاعی، روزولت برای مرتبه چهارم بر ریاست جمهوری امریکا برگزیده شد.

کمی قبل از شروع انتخابات، یعنی در ۱۶ اکتبر ۱۹۴۴، گروهی از جمهوریخواهان نواحی ساحلی اقیانوس ساکن، تهنتر رهبری کرام، مشاور و بندل و بلکی، جمعیتی بنام «کمیته جمهوریخواهان طرفدار روزولت» تشکیل دادند.

در بیانیه این کمیته گفته شده بود که تردید است در اینکه دبیونی با آن سابقه بد خود بتواند و بایخواهد، در سیاست خارجی بانفاز روش همکاری و مهادت بین المللی موفق شود. در آنجا بصراحت تمام اعلام کرده بودند که: «نطق هایی که دبیونی در دوره قبل از چنگ بر ضد شوروی ایراد کرده است بما مبنای نمیدهد که امیدواری پیدا کنیم که دبیونی میتواند در کنفرانس های جهانی با روسیه شوروی بطور موثر و با صمیمیت مساعدت و همراهی کند».

افراد «گارد قدیمی» نیز با اینکه بیش از دو میلیون دلار برای پیشرفت مقاصد خود نمودند مینماید، نتوانستند موفقیتی در زمینه انتخاب کاندیدای خود تحصیل نمایند و حتی پس از پایان انتخابات معلوم شد که سیاست ارتجاعی کار قدیمی یکی از ملل مهم شکست جمهوریخواهان بوده است.

روزنامه «نیویورک هرالد تریبون» که از دبیونی پشتیبانی میکرد، در نوامبر ۱۹۴۴ اعلام داشت که:

«جمهوریخواهان برای اینکه بحکومت برسند باید دارای يك رهبر مثرقی باشند. این امر (یعنی رسیدن بحکومت) مستلزم آنست که يك روش ترقیخواهانه ای در زمینه سیاست داخلی

وقت معرفی به مجلس سنا مورد اعتراض بسیاری از سناتور ها واقع شد و آنها این وزیرمستقیم را محکوم نمودند که منظور تحصیل منافع نفتی کالیفرنیا به «اقدامات نادرستی» دست زده است. باوول قبل از اشنال بست وزارت، رئیس هیئت مدیره موسسه نفتی «پترول کورپوریشن» بود. ایکس وزیردارائی کابینه روزولت، در کمیسیون سنا و سخا اظهار کرد که باوول چند دفعه باو مراجعه و اظهار داشته بود که اگر دولت از دعاوی خود بر منافع نفتی کالیفرنیا متصرف شود، او حاضر است مبلغ ۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار بصندوق حزب دمکرات مساعدت نماید.

روزنامه لیبراسیون پاریس درباره نزدیکان ترومن چنین نوشته بود:

« از چند ماه قبل، چهار نفر اداره سیاست اقتصادی ترومن را به عهده گرفتند. این چهار نفر تشکیل هیئت متحلی را میدهند، و این هیئت است که در اعمال و تصمیمات مسترترومن دائما اعمال نفوذ میکنند.

این چهار نفر عبارتند از: «جیس فورستال» وزیر دفاع ملی، «آوریل هارین» وزیر بازرگانی، «رابرت اووت» معاون وزارت امور خارجه، «جان ماک کلوی» رئیس کل بانک بین المللی. این چهار نفر هستند که در جلسات هیئت دولت ترومن، صدای ارباب صنایع و معافان بازرگانی و مالی امریکارا بگوش می رسانند... همه این چهار نفر قبل از احراز مقامات رسمی دولتی، وضع فوق العاده قوی و موفقی در زندگی مالی کشورشان داشته اند. هر کدام از آنها در سابق رئیس تروست های بزرگ صنعتی و اتحادیه های مهم و کلای دادگستری بوده اند و بعضی از ایشان هنوز هم دارای این مقام ها هستند... فورستال قبل از جنگ یکی از بزرگترین سرمایه داران امریکا بوده است و همین حالا هم مدیر کل بانک معروف «دیلن، رید و شرکاه» است... هارین وزیر بازرگانی امریکا یکی از بزرگترین ثروتمندان این کشور است... عده زیادی از بانک ها، شرکت های راه آهن، معادن و کارخانه های مهم هواپیماسازی تحت کنترل او قرار دارد... جان ماک کلوی، مدیر کل جدید بانک بین المللی میباشد.

گفتا میشود که انتخاب این شخص باین مقام باین مناسبت بوده که بانک این-المللی از این پس در کار های خود بمحافل مالی و سرمایه داری «وال استریت» اتکاء بیشتری نماید... رابرت اووت... قبل از جنگ بارها عضویت شوراهای متخاف دولتی را عهده دار میکردید و چندین بار بمدیریت عهده زیادی از شرکتهای

بیمه، بانک ها و شرکتهای راه آهن انتخاب شد و با گروه مالی «هارین» صمیمانه همکاری نمود... هرگز در میان اعضای طبقه ساکمه واشنگتن تا این درجه اشتراک منافع، اشتراک عقاید سیاسی و اقتصادی، و حتی اشتراک اصل و نسب وجود نداشته است...»

بطوریکه معلوم است ترومن نه تنها در زمینه سیاست خارجی، بلکه در زمینه سیاست داخلی نیز از راه روزولت انحراف جست. طرح قانون تامین کار برای همه، طرح مربوط با افزایش دستزد کارگران، تشکیل کمیته مخصوص برای تعیین ارزش عادلانه نیروی کار، طرح مربوط به بیمه بهداشتی افراد و سایر مواردی از برنامه روزولت که منافع زحمت کشان را متضمن بود، از برنامه ترومن حذف شد و شخص اخیر علی رغم ادعاهای عوام فریبانه اش، کوچکترین قدمی در راه حفظ و تامین تمایل طبقه مولد ثروت کشور خود برنداشت.

استیل، مفسر ادبوانی امریکا، در ۲۸ مه ۱۹۴۶ اعتراف کرد که بحران امریکا قبل از هر چیز نماینده آخرین تمایلاتی است که پس از مرگ روزولت در جهتی مخالف با خط مشی روزولت در سیاست داخلی و خارجی امریکا عرض اندام نموده است... امروز صاحبان سرمایه های بزرگ مالی و صنعتی امریکا از حثیت کار و روش ماشین دولتی کشور خود، خاطری آرام و بیبدغدغه دارند؛ زیرا خوب میدانند که ترومن و دار و دسته اش بهترین خدمتگذار و صدیق ترین مجری او امر آن ها میباشد. چه کسی نمیداند که سیاست ترومن بر تمایلات امپریالیستی همین معافان استوار است و اوج ترین چنگ طلبان و فاشیست تربیت نوکران سرمایه در اسامور مهم قرار گرفته اند؟

در یکی از جلسات سازمان ملل متفق، ویشپنسکی ضمن آورده برداری از چهره چنگ طلبان بداردسته «ترومن و کمپانی» اشاره نمود و خاطر نشان ساخت که:

« در بین مبلان جنگ جدید نه فقط نمایندگان عهده معافان منفذ سیاسی و نظامی وارگان های مطبوعاتی موثر و رجال برجسته امریکا وجود دارند، بلکه نمایندگان رسمی دولت نیز جزو آنان میباشد. تصادفی نیست که در بین آن ها، در بین تحریک کنندگان سخت جنگ، مخصوصا کسانی هستند که با صنایع، تروستهای مالی، بازرگانی، کمپانی ها و انحصارها ارتباط کاملی دارند.»

سیس ویشپنسکی بنام پاره ای از رجال دولتی روسی امریکا که در سخن رانی های خویش با قناعت زیادی دم از لزوم جنگ و تحریک افکار امریکاییان بسرعلیه شوروی می زند، اشاره نموده و اعمال بکا بک آنان را از روی گفتار های خودشان توضیح میدهد.

آنچه از اسناد مورد استناد ویشپنسکی از یکطرف و از مندرجات روزنامه های معلوم الحال امریکا از طرف

دیگر، استنباط میگرداند این است که ترومن بزخانیات کسانی برخوردار است که مورد قدرت و زور و تمام تر میخواهد امریکا میباشد. در بین این اشخاص، اعضای «گارد قدیمی» توصیف جلوه قرار گرفته و پیشاپیش دیگران امریکا را بسوی جنگ و خونریزی هدایت میکنند. امروز در دستگاه دولتی امریکا آنچه مورد گفتگو نیست، سیاست صالح جوانان و زور و زور است؛ و آنچه از آن جدا پیروی میشود تالیات گروه های مختلفه مالی است که تحت رهبری هور و واندنبرگ، تافت و هارین اداره میشوند.

روزنامه «نیویورک پست» در آوریل ۱۹۴۶ صراحتاً اعلام داشت که «با مرگ روزوات جناح ارتجاعی (حزب دموکرات) بطور نا موزونی رشد پیدا کرد و توازن قوا را برهم زد. ما اکنون بجای مطالعه در مسائل مثبتی بر همکاری با متفقین خود، مشغول مطالعه مسائل هستیم که مبنای آن اختلاف نظر با متفقین است.»

لئون بیرسون، مفسر معروف رادیوی امریکا، اعتراف مینماید که «افسران امریکایی با تامل و وقت کامل برای جنگ جهانی دیگر که در آن روسیه بمنزله دشمن خواهد بود، خود را آماده میسازند.»

هم اکنون سر رشته نوای مقلنه و مجریه امریکا بدست «گارد قدیمی» افتاده و این گروه با شدتی هر چه تمامتر میکوشد تالیات فاشیستی و نازیات امپریالیستی خود را جامه علمی بپوشاند. کسانی که امروز در راس کمیسیونهای مختلفه کنسره امریکا قرار گرفته اند، بیشتر از عناصر وابسته به «گارد قدیمی» میباشد. هم اینها هستند که هر روز در قیافه جدیدی بتیره کردن اوضاع بین المللی وسط نفوذ سودی رستانه خویش قدم میزنند. هم اینها هستند که زمانی به عنوان سرکشی به «کشورهای گرسنه اروپا» و گاهی باسم نامین «احتیاجات حیاتی کشور های کوچک آسیا» بدند و باز دیده های سیاسی میپردازند و در آن «دینو باز دیده ها» زمامداران کشورهای مسورد نظرها تطبیع و پایه های فرمانفرمایی نظامی و اقتصادی خود را تحکیم میکنند.

نمونه این قبیل فعالیتها را میتوان در مسافرت هایی که «کمیته فرعی امور نظامی کنسره امریکا» در سال ۱۹۴۷ باروبا و آسبا (من جمله کشورها) نمود، مشاهده کرد. در گزارشی که این کمیته پس از باصطلاح «بازدید» خود برای کنسره امریکا تنظیم نموده است، مقاصد جنگ طلبانه، بحافل دولتی و رسمی امریکا، میکس است. در آنجا تصریح شده که

«آمریکا نباید نسبت بشکوه های نیازمند اروپا از هیچ کبکی دریغ نماید؛ ضمناً دولت امریکا، باید قدرت نظامی خود را نیز حفظ کند. در دستگیری مردم اروپا نباید صرفاً روی اصل نوع دوستی اجرا شود بلکه باید بمنظور صلح و رفاه خود ما مردم جهان عملی گردد.»

آنچه که اکنون ملت های اروپا و مخصوص ملل آسیا از مفهوم امریکائی «صلح و رفاه» فهمیده اند، جز

«جنگ و آزاری که از زنجیرهای سنگین اسارت و بندگی با آنها وارد میشود جز دیگری نیست. بیهوده نیست که مورس تروز در پارلمان فرانسه فریاد کرد که:

«مداخله امریکاییها در سیاست داخلی فرانسه آشکاراست. سناتور ها و نماینده گان کنسره امریکا که بشکوه های ماسفر میکنند، تدریجاً حقیقت را بر خود هموار میسازند. آنها طبق نقشه های معینی دستورات سیاسی بزمام داران ما صادر مینمایند.»

بیهوده نیست که هائری والاس، رهبر حزب نیرومند ترقیخواهان امریکا، ضمن یکی از نطق های خود (در ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۷) گفت:

«تا روزی که عناصر ارتجاعی و سرمایه دار در دستگاه اداری، تسلط دارند ملت باید از تجارب تلخ خویش برای آینده استفاده کند. ملت هایی که در خارج قاره امریکا تا دو سال ونیم قبل اوقات امریکا را نوع پرور و سفاک نمند میدانستند، امروز دیگر چنین اندیشه ای ندارند زیرا ملت های جهان احق شده اند و میدانند که وجه و دلجویی، برای یونان و خاورمیانه اصولی نیست بلکه منحصر برای نفت میباشد.»

بیهوده نیست که روزنامه «تربون دناسپون» در شماره دهم اکتبر ۱۹۴۷ مینویسد:

«جنگ بر سر نفعت دیگر عبارت بردازی ادبی نمی باشد، در سوماترا که اکنون خونریزی بعمل می آید کمپانی امریکائی «سو کونی و اکوم اویل» بالشکاه ملت میسازد که میلیونها دلار ارزش دارد. نماینده این کمپانی در دنبال اوتش هلند داخل نواحی نفت خیز شده است.»

علامت ظهور فاشیسم، با برای وسط میلیناریسم، یکی پس از دیگری در امریکا جلوه گیری مینماید. طرفداران دوآتشه فاشیسم از هر حیث مورد حمایت و تقویت سرمایه داران بزرگ و دارودسته ترومن قرار گرفته اند. هور که تمایل او به فاشیسم آلمان مشهور است، اکنون دست در دست رئیس جمهوری امریکا، برنوق دادن فاشیسم مشغول است. منشی مخصوص کاخ ایلی، در جواب یکی از خبرنگاران روزنامه ها، که دراجع بیگونی ملاقات ترومن با هور سوال کرده بود، اظهار نمود که ترومن از آشنائی با هور بسیار خوشوقت شده و در عقاید او «ایده های استبدادی بسیاری پیدا نموده است.» این ایده های استبدادی، یا به عبارت بهتر، این ایده های فاشیستی هور بقدری ترومن را تحت تاثیر خود قرار داد که او را بر سرستی هبتی هازم اروپا گردانید تا در زیر عنوان «مشاهده عجیبی اوضاع خواربار» با اینها اخلال «گارد قدیمی» را با فاشیست های مغای طرح برزی کند و «خوشوقتی» رئیس جمهور امریکا را از ایده های استبدادی، فاشیسم بیشتر و عمیق تر سازد.

هیتی که تحت ریاست هورر بارویا اعزام شده بود بعدی از ناهیسیت‌ها و عناصر بد نام اروپائی تجید و طرفداری کرد که سرور صدای تمام محافل ضد ناهیسیت را اعلام از چپ و راست، علیه خود برانگیخت. روی همین ناشی گریهای ترومن است که ماهیت فاشیستی دارودسته او و مقاصد جنک طلبانه محافل حامی او کاملاً برملا شده و خیلی سریع‌تر از آنچه پیش بینی میشد، محکوم و متغور گردیده است. والاس در یکی از سخن‌رانی‌های خویش

سیاست ارتجاعی ترومن اشاره نموده متذکر شد که دسته بندی ترومن «آسایش و آرامش جهان را متزلزل نموده، بنام حفظ آزادی با آزادی مبارزه کرده، با تقویت دول غیردمکراتیک هم مرز شوره‌ی، مانند چین و ایران و ترکیه و یونان، و واگذاری توپ و تانک به عنوان وام با نان، صاحب عمومی را بخطر انداخته و بنام حمایت از ضعیفان در امور داخلی کشورها دخالت نموده و بساعت آشفتنگی اوضاع جهان شده است.» بقیه دارد

ایل بویر احمدی بلدوی ترین عشائری فارس

مزی چهر هوشمند را

مالکیت:

مالکیت بآن مفهومی که در عشقائی وجود دارد، در بویر احمدی نیست. هر یک از خوانین خود را مالک قسمتی از خاک بویر احمدی میدانند و هرگز سابقه ندارد که زد و خوردی برای تملک جنگلهای پوشیده از درخت بلوط در بین آنها در گرفته باشد؛ در صورتیکه همین مردم بزرگ مسائل بسیار کوچک و جزئی یکدیگر را می‌کشدند و از پای درمی‌آوردند.

جنگلهای متعلق به است و بلوط میوه درختان جنگل بدون هیچگونه قید و شرطی مورد استفاده تمام افراد ایل قرار میگیرد. آنها بزراعت زیاد علاقه مند نیستند، زیرا احتیاج مواد غذایی خود را (گندم - جو) اغلب با بلوط رفع میکنند. فقط زراعت صیفی (تابستانی) از قبیل هندوانه، خربزه، کدو، خیار و غیره، مخصوصاً در نقطه‌ای که خان زند گئی میکنند، مرسوم است.

خانهای ایل بویر احمدی که بعضی از آنها پسران کسانی هستند که زمان رضاخان کشته شده‌اند هر یک مدعی تملک قسمتی از اراضی میباشند و در واقع هر کدام منطقه‌ای را قلمرو خود قرار داده و همانجا سکونت میکنند. ولی جنگلهای متعلق به آنهاست و همه افراد ایل از بلوط آن استفاده میکنند. بنابراین از مالکیت، هر کدام آنها که بچنگلها اطلاق شود و از خود محدود محیط کوچک زندگیشان آنها تجاوز نماید، بهره‌ای ناشی نیست.

مذهب:

از نظر مذهبی ایل بویر احمدی خیلی کم تحت تأثیر عوامل خارجی قرار گرفته و باین دلیل افراد ایل پای بند

ایل بویر احمدی از نظر اجتماعی و عمومی

قسمتی از عشایر فارس بنام ایل بویر احمدی در پیرامون کوه دنا که تقریباً ۲۹۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد، در میان جنگل‌های انبوه و گردنه‌ها و کوههای صعب‌العبور با وضع عقب‌افتاده‌تری نسبت بسایر عشایر، سکونت دارند.

ایل بویر احمدی طوایف و تیره‌های دیگر را که در این منطقه زندگی میکرده‌اند، از مدتی با بنظر طرف در خود مستحکک نموده و باین دلیل امروز بنام آن قسمت از خاک فارس که طوایف مذکور زندگانی میکنند، منطقه بویر احمدی اطلاق میشود. قسمت اعظم مردم این ناحیه بحالت توحش بسر میبرند بطوریکه وضع زندگانی و سنن ایلی آنها گاهی با طوایف دیگر عشایر فارس تفاوت بارز دارد.

بویر احمدیها مردمی جنگلی، خشن و دارای عادات متعلق بقبیله‌های عقب‌افتاده اجتماع بشری هستند. بطور کلی آن قسمت از عشایر فارس که تماس بیشتری با مردم شهر نشین داشته‌اند، با نمو نطفه‌های بورژوازی در دل فتودالیزم با آداب و رسوم خرده بورژوازی بیشتر گرویده‌اند. بر عکس ایل بویر احمدی که در اثر علل اقتصادی و جغرافیائی از محیط شهر و تماس با شهرها دور مانده اغلب فاقد آن مشخصات است.

البته نباید تصور کرد که ایل بویر احمدی سالهای سال بدون هیچگونه تغییر و تحولی پا برجا مانده است؛ بلکه ایل مذکور با بیای تغییرات تدریجی اجتماعی بجلو آمده و مشخصاتش عوض شده است.

و مانع از سهولت بهبود زخم است، در صورتیکه لغت جنگ کردن این فایده اساسی را دارد که جز گلوله چیز دیگری در بدن فرو نمی رود و بزودی خوب میشود.

بگنفر زاندارم میگفت ما اگر در پاسگاه بهترین اسلحه مجهز باشیم و نیروی فراوانی داشته باشیم هرگز بپویر احمدیها حمله نمیکنیم زیرا اگر چه عده زیادی از آنها را از پای در آوریم کافی است يك یا دو نفر آنها خود را بیاسگاه برسانند و در آن صورت ما را از بین خواهند برد. در جنگ روحیه بویر احمدیها در اثر زیاد کشته شدن دادن نه تنها ضعیف نمیشود، بلکه این مسئله از خصوصیات آنهاست که هر چه بیشتر کشته بدهند جری تر و مصمم تر شده و با خشونت بیشتری میجنگند.

مردان بویر احمدی بر سر مسائل مورد اختلاف بدون تأمل یکدیگر را میکشند و از این عمل مشمئز نمیشوند. معروف است وقتی بگنفر میبورد میگوند فلان کس حرام شد زیرا مرگ طبیعی بنظر آنها در بهتر مردن نیست بلکه کشته شدن است. بعضی از جوانان بویر احمدی مثل اینکه درست فهمیده اند که میگویند «این کوه و جنگل ما را اینطور دیوانه کرده که بجان یکدیگر بیفتیم، و کسی بفکر نیست. این آب و هوا هم نمیکندار دماغ اهل باشم.» همانطوریکه گفته شد وظیفه اساسی مردان دزدی، غارتگری، شکار و در موقع لزوم جنگ است؛ ولی زنان نیز گاهی دوش بدوش مردان در جنگ شرکت میکنند. چون تأمین و تهیه ما بحتاج زندگی بعهده زن است، هر مردیکه در ایل بویر احمدی فقیر تر باشد بر تعداد زوجات خود میافزاید. بطوریکه مرد خیلی فقیر چندین زن دارد.

بطور کلی زن در ایل بویر احمدی احترام و اهمیت فوق العاده دارد. تهیه غذا، نگاهداری حشم، بچه داری، بافتن و کارهای جزئی دیگر همه از وظایف اساسی او است. بویر احمدیها بعلت عدم احتیاج بگندم و جو، بزراعت آنها رغبتی ندارند زیرا ماده غذایی نان آنها از بلوط، که قسمت اعظم خاک بویر احمدی را پوشانده است، تأمین میشود. زنان بلوط را از درختهای جنگل چیده و پس از آرد کردن نان فقیل و سفتی از آن درست میکنند. شیردوشیدن، پشم رشتن و حتی گاهی جراندن گله نیز بعهده زن است.

از صنعت دستی بجز گلیم و مسائل بسب سواری چیز دیگری ندارند حتی قالی بافی که در اغلب ایلات رایج است در بین آنها ندره یافته میشود.

محیط بویر احمدی زنان را مانند مردان خشن، بردبار، برطاعت، خون سرد و لایابالی بار آورده. يك زن بویر احمدی هرگز برای زایمان مانند زنان شهری استراحت نمیکند. تا قبل از جلد و مظارف خود را انجام میدهد و هنگام وضع حمل نیز، بتهنایی هر جا باشد با تکیه بدرختی پس از مدت کوتاهی فارغ میشود. پس از اتمام کار، بچه نوزاد خود را در یکی از سوراخهای درختهای

قیود مذهبی نیستند. در بین آنها مفهوم مذهب نیز «حضرت عباس» و ظاهراً امامزاده‌ای، اگر وجود داشته باشد، چیز دیگری نیست. بنابراین رسوم و قوانین بپیچیده و پیچیده‌ای اجرا نمیشود. باید متذکر بود که عدم پای بندی و اجرای قوانین مذهبی ناشی از بیلافتگی با مذهب نیست، بلکه از این نظر است که مذهب بمحیط آنها رسوخ نکرده است. از نماز، روزه، خمس، زکوة و سایر اصول چیزی درک نمیکند. فقط چند قسم که اهم آنها قسم حضرت عباس است در موقع لزوم بکار میبرند.

ورود بعضی از افراد ایلی بشهرها و عبور از دهات، و همچنین آمدن و شد «سیدهای» امامزاده ساز بخاک بویر احمدی کم کم افراد ایلی را بشکر ایجاد امامزاده انداخته و امروز امامزاده‌هایی در بعضی نقاط بویر احمدی دیده میشود. در ایلات دیگر رفت و آمد «سیدها»، فالگیرها، و امامزاده سازها آزادانه تر است. اما همین افراد بعلت ترس از کشته شدن بدست مردمی که کشتن را يك امر عادی و معمولی تلقی میکنند کمتر در خاک بویر احمدی رفت و آمد دارند.

یکی از وظائف اساسی مردان ایل دزدی و غارت است. هر گاه چند نفر باهم دزدی کنند، برای تقسیم اموال غارت شدگان خواه ناخواه ممکن است بین آنها نزاعی در بگیرد و در نتیجه یکدیگر را بکشند. گاهی برای مصونیت از این خطر بیکی از امامزاده‌های نزدیک بنا برده و با کمال صحت و درستی آنچه دزدیده اند بین خود تقسیم میکنند.

حتی معروف است که ممکن است یکی از آنها سهم خود را موقه در امام زاده گذارده و در پیرامون آن خطی بکشد و پس از مدت کوتاهی بدون اینکه از طرف دیگران تجاوزی شده باشد بمحل دیگری نقل میکند.

مردان و زنان بویر احمدی :

در بین عشایر عموماً و در ایل بویر احمدی خصوصاً و وظائف زن خیلی بیشتر از مرد است؛ زیرا وظیفه مردان دزدی، شکار و جنگ است و اساساً مردی که در ایل بویر احمدی از عهده دزدی بر نیاید ارزشی ندارد آنها دزدی را شهادت و کار مردان بردل میدانند. همین دلیل است که دختران مردی را که خوب میتوان دزدی کند بمردان دیگر ترجیح میدهند.

مردان بویر احمدی در اثر خصوصیات محیط و موقعیت نظامی محل و استادگی خود در مقابل هجوم قوای خارجی، مردانی تندخو، خشن، بی باک و جنگسی بار آمده و از گلوله و کشته شدن نمی هراسند. ایل بویر احمدی همیشه مرقع جنگ در مقابل قوای خارجی بشدین ترین وجهی با مقاومت می جنگند و کمتر عقب نشینی میکنند. آنها معتقدند که گلوله انسان را نمیکشد بلکه زخم دار می نیاید و باین دلیل در جنگ لغت میشوند زیرا بنظر آنها هر فردی در جنگ گلوله میخورد و البته در صورت لباس داشتن مقداری از پارچه لباس به داخل بدن فرو میرود

شکل تولیدی. در مراحل بدوی تکامل اجتماعی است و طرز تفکر و بین این ایل که معلول آن محیط است. بهمان نسبت عقب افتاده و بدوی است. از مقایسه آنچه از کتاب آنکلیس نقل شده با آنچه در بین بویر احمدیها وجود دارد، عقب افتادگی و بدوی بودن آنها بشود میسرند.

چنگ، شکار، طرز زندگی، عروسی، طلاق و مجازات همه معلول اجتماعی است که خیلی دور از عاقله «تمدن» میباشد.

زنان از مردان روگیری ندارند و بهطوریکه از اول در کنار هم زندگی مینوده اند و بایکدیگر کار روزانه خود را انجام میدهند، بعداً هم بهمان ترتیب زندگی مینمایند، زیرا خرافات مذهبی در بین آنها مفهومی ندارد. اساساً قبل از اینکه در ایران حجاب بر داشته شود زنان ایلی بهمین شکل بدون حجاب زندگی می کرده اند. در ایل بویر احمدی فساد هائی که در شهر وجود دارد، حمله گریها و تیرتکهای شیادان برای فریب زنان، تبه کاریهای که بورژوازی عامل آنست و دامگیر پسران و دختران جوان میکردد، و خدشه دار نمودن ناموس دیگران، هیچوجه دیده نمیشود، اگر کسی مرتکب چنین اعمالی گردد شدیدترین مجازات را (اعدام) در باره او اعمال میکنند.

گرچه در دوره بیست ساله زاندارهای خونخوار و دمدنش و سایر مأمورین که ناقص میکردند و عوامل اشاعه آن در بین ایلات بوده اند، از هیچگونه عمل منافی عفت و فحیح خودداری نکردند و حتی بطوریکه در کتاب عشار فارس بقلم آقای بهمن یکی نوشته شده «مأمورین دولت زنها را مجبور میکردند که نوله سگهایشان را با ایستان شیر بدهند» ولی بعد از شهریور ۱۳۲۰ ایل بویر احمدی مخصوصاً سن خود را بهمان ترتیب حفظ نموده است.

واحد وزن فشنگ است :

از خصوصیات قابل ذکر بویر احمدیها که نشان دهنده روح سرکش و جنگجویی آنها است موضوع احد وزن در بین آنها میباشد.

توضیح آنکه در بین بویر احمدیها واحد وزن فشنگ است و هر فشنگ يك شانزدهم من میباشد. ۳۰ فشنگ، ۰۵ فشنگ، گلنگدن، از واحدهای رزن معروف آنها بوده و در مورد داد و ستد بکار میبرند. بوزن رنج بین آنها تفرقه است و از قبول اسکناس امتناع میکنند ولی اگر اسکناس بدست آورند در بازارهای شهر، با توازن مورد نیاز مبادله میکنند.

آب سه لیک :

راجع به بهداشت مردم بویر احمدی باید گفت کوچکترین وسیله بهداشتی در اختیار ندارند. درست است که مردم ایلی در اثر راه پیمائیهای طولانی و زندگی در نقاط مرتفع و خوش آب و هوا، سالم هستند؛ ولی به علت نداشتن وسیله دفاعی در مقابل بعضی امراض و

تلوار جنگل انداخته و بی نهایت کار میسرود (البته این طرز کار و نوع فکر مربوط به آن قسمت از خاک بویر احمدی است که از هر که نه تماس نامردم شهری و «تمدن» شهری بی بهره است و گرنه در بعضی از نقاط خاک بویر احمدی مردمی یافت میشوند که بدین طریق زندگی نمیکند و قسمتی از سن خود را از دست داده اند.) و برای حفاظت حقل باغ خیرولفات وحشی با تخته سنگی جلو شکاف درخت را مسدود مینماید. زندگی بچه های کوچک بدین تریب میگردد و حتی بعد از آنکه قادر بر رفتن می شوند تا چند سالگی تخت و پابرهنه و پلان هستند.

در اینجا سخن آنکلیس نباید میشود که میگوید: « در سنگلهای سابق خانواده، مردها هرگز در یافتن زن دچار اشکال نمیشدند. بلکه پیش از اندازه احتیاج دارای زن بودند. »

عقد دختر چند ساله :

نکلس میگوید :

« در نزد سرخ بوستان آمریکا و سایر جاها در همین مرحله » انجام دادن عمل زناشویی کار طریق نیست بلکه آنها غالباً مورد مشاوره نیز قرار نمیگیرند و مبادران آنها این کار را با انجام میسرانند. با نظریه اکثر آدمی وجودی که ناشناخته یکدیگر هسته باهم نامزد می شوند و فقط وقتی که زمان ازدواج نزدیک میگردد، انجام یافتن عمل را با آنها خبر میدهند. »

برای این مطلب میتوان از کتاب عرف و عادت در عشار فارس (نوشته آقای بهمن یکی) شاهد آورد: «در ایلات سر و دخترهای کوچک را بویر با تقضای مصالح و احساسات خود بنام یکدیگر میخوانند و اغلب همین گفتگوها و وعده های شفاهی منبع اثر شده و در بزرگی این موجودات بدبخت را با ازدواج یکدیگر ناچار میسازد و دخترها و پسرها با وجود عدم رضایت مطلق و متقابل، از عقید آن رهائی حاصل نکرده و عمری در حسرت بسر میبرند. در بویر احمدی باین وعده های شفاهی نیز اکتفا نکرده و از همان دوسالگی دختران را ب عقد پسران درمی آوردند و گاهی در چهار پنج سالگی بخانه شوی میبرند. »

همانطوری که قبلاً گفته شد در ایل بویر احمدی مردی ممکن است دارای چندین زن باشد. اختلاف سن زوجات گاهی باندازه ایست که بقول نویسنده عشار فارس جروس تازه ده سال، وزن در بین ۶۰ سال سن دارد. ولی زنان مورد احترام مردان هستند زیرا همه چیز زندگی آنها را زانسان فراهم مینمایند.

چون وضع زندگی و محیط بویر احمدی از نظر

در گردنه « بیژن یا بیژن » گرفتار طوفان شده و ناپدید گردیده است. پس از او شیخ فرزند جنکی که اطرافبان کیخسرو بوده اند در همین نقطه که امروز سی سخت نامیده میشود تلف شده اند. و چون این سی مرد «سخت» بوده اند (جنکی و کرد بوده اند) این محل باین نام موسوم گشته.

گردنه یا تنگه مذکور امروز نیز وجود دارد. در این تنگه اغلب گردباد تندی میوزد و در زمستان عبور از آن ممکن نیست. ضمناً افسانه بویرا احمدیها میگوید منظور از چاه بیژن همین گردنه بوده و منبرزه در همان چشمه بشو آب قتی مینموده است.

قدر مسلم اینستکه سی سخت سرحد قشقانی و بویرا احمدی است و موقعیت نظامی دارد و در این نقطه همچنین زراعت میکنند.

این بود بطور کلی وضع عمومی منطقه بویرا احمدی. اکنون قبل از اینکه موقعیت ایل بویرا احمدی را از نظر سیاسی تشریح کنیم برای تکمیل مطلب به موقعیت ایل بویرا احمدی از نظر تقسیم بندی طوایف کسوه کیلویه می پردازیم.

عدم تکفوی درمان بومی، بناچار بیوضهای مزمن دچار میشوند. باین دلیل است که بویرا احمدیها اولین سئوالی که از یک شخصی تازه وارد میکنند اینستکه آیا دوا داری یا نه. آنها از «تب سه یک» (تبی که یک روز می آید و سه روز نمی آید یعنی همان تب مالاریا) رنج میبرند و خیلی خوشحال میشوند اگر کسی دوائی برای این درد بی درمان بآنها بدهد. البته در کشوری که بودجه بهداشت ۲۵ درصد بودجه کل کشور است و حتی اغلب افراد با بیخت وسیله بهداشتی در اختیار ندارند، مسلم است که مردم ایلی وضعی بهتر از این نمیتوانند داشته باشند.

سی سخت:

از نظر تاریخی در بویرا احمدی شهری است موسوم به «سی سخت». مردمیکه در سی سخت زندگی میکنند نسبت بسایر مردم بویرا احمدی متدین تر و با اصول و عادات شهریهها تا اندازه ای آشنا هستند.

در باره وجه تسمیه سی سخت روایت های متعددی است و از آن جمله میگویند کیخسرو پس از آب قتی در چشمه «بشو» که گویا در نزدیکی های سی سخت است، بر روی سنگی نشسته و بههلوانان خود را اندرز داده و بعد

۱- تیره موسائی	۱- طایفه باوی	۱- قشقانی	۴ ایلات جنوب (تقسیم بندی اقتباس از کتاب عرف و عادت در عشایر فارس تألیف آقای محمد بهمن بهمن - بیگی)
۲- «قله»	مرکب از چند تیره در مناطق گرمسیری	۲- ممسنی	
۳- «بر آفتابی»		۳- خمسه	
۴- «علیشاهی و غیره»			
۱- تیره بیکدلی	۲- طایفه «آقاجری»	طوایف کوه کیلویه	
۲- «جابه بزرگی»	مرکب از چند تیره		
۳- «ختانی»			
۴- «اوزبان»			
۵- «قره باغی»			
۶- «داودی و غیره»			
۱- طایفه لیراوی	۳- طایفه «چاکی»		
۲- بطوایف چندی تقسیم میشود			
۲- طایفه چهاربنجه			
۱- طایفه بهمتی			
۲- «شیرعلی»			
۳- «طیبی»			
۴- «بوسقی»			
۱- تیره رنگه	۱- طایفه نوئی		
۲- «دره وردی»	۲- طایفه چهاربنجه		
۳- «دلآوری و غیره»			
۱- تیره الیاسی	۲- طایفه دشمن زبادی		
۲- «گشناسی»	۳- طایفه چرام		
	۴- طایفه بویرا احمدی		

ایل بویرا احمدی که امروز بصورت ایل درآمده و تمام تیره ها و طوایف کوچکتر را مطیع و تابع خود نمود است، خود به تیره های چندی تقسیم میشود:

- ۱- تیره تامرادی
 - ۲- قائد کبوی
 - ۳- تیر تاجی آقائی
 - ۴- دشت موری
 - ۵- شیخ ملو
 - ۶- طاس احمدی
 - ۷- سادات بابکانی
 - ۸- جلیل خلیلی
 - ۹- اردشیری
 - ۱۰- بر آفتابی
 - ۱۱- سی سختی
 - ۱۲- نگین تاجی
- و چند تیره دیگر

بویرا احمدی

و بافرمانی جابرا نه تغییر بنیان بردالیزم ممکن نیست تا محیط و طرز زندگی و بالنتیجه طرز تفکر افراد ایل عوض نشود پذیرش آداب و رسوم شهری و تبدیل منطقه ایلی بشهر امکان ندارد. علاوه بر این، خواهش های بیحد و حصر و فجا یح بیشرمانه مأمورین دولتی و فشار های غیر قابل تحمل آنها، بیلغی شدن و گریز از «نظامات و مقررات» کمک میکند. بارها دولت ها آزموده را آزمودند و نتیجه نگرفتند ولی باز هم نمی فهمند و همان راه ناصحیح را دنبال میکنند.

در زمان رضاخان چندین بار برای سرکوبی ایل بویرا احمدی که نافرمانتر و جنگی تر و خشن تر از ایلات دیگر است قشون کشی شد. در این مدت جنگ های شدیدی که بقیه ت خون هزاران فرد ملت ایران تمام گردید بوقوع پیوست و گاهی حتی از نیروی هوایی استفاده شد.

شهادت و از خود گذشتگی فوق العاده بویرا احمدیها در مقابل ستونهای ارتش، فرماندهان آنها را عاجز و مأیوس کرده بود. هر روز عدو زبانی از سربازان در دامنه گورهای مرتفع و گردنه های صعب العبور بدست مردان جنگی بویرا احمدی بیخون میقطبیدند. گاهی تیر با ایجاد دوستی و نفاق دو بین قشونهای او و بویرا احمدیها و دامن زدن نفاق و ستیزگی آنها منظور دولت تاهمین میشد. همه این اقدامات بمنظور استقرار ارتش در منطقه بویرا احمدیها بود، از جمله در یکی از مناطق بویرا احمدی بنام «تل خسرو» که دارای آب و هوای بدی است بدست ارتش شهر کوچکی شامل خیابان، دکان و خانه های مجتر ایجاد گردید. علت انتخاب این نقطه بد آب و هوا خصوصیت و موقعیت نظامی آن بود. دولت میکوشید با تهدید، تشویق و حتی بزور افراد ایلی را در این خانه ها سکونت دهد و به آداب و رسوم شهری آشنا کند. گرچه ظاهرا عده ای از افراد ایل بویرا احمدی بدین ترتیب در «تل خسرو» مستقر شده بودند و کلاه تازه هم بر سر می گذاشتند ولی این «تجول از بالا» هرگز از جنبه ظاهر تجاوز نکرد و نمیتوانست بکنند زیرا اساس و بنیان آن صحیح بود. افراد ایلی که با اصطلاح «شهری» شده بودند در اطاعت نمیخواستند و دلیشان این بود که در زیر ساق نباید خوابید. همچنین هنگام خروج از «تل خسرو» کلاه بومی خود را از قهوه خانه سر راه گرفته و پسر می گذاشتند ولی ارتش دل خوش بود که با برق سرزده ها و تقوی و تقو نظامیان از بویرا احمدیها زهر چشمی گرفته و بسالار شه آنها را «شهری» نموده است.

در آن موقع روسای ایل بویرا احمدی یا در تهران محبوس یا بدست مأمورین دژخیم رضاخان کشته شده بودند و ارتش در قسمت زیادی از خاک بویرا احمدی مستقر گردیده بود. ولی گاه گاهی زد و خوردی بین مردم ایل و نیروی دولتی در می گرفت که منجر باطاعت بیشتر بویرا احمدیها و کسب «قدرت» بیشتری برای ارتش میشد. بسا وجود این بویرا احمدیها همچو قوت مانده عشایر دیگر تسلیم نشدند و

ایل بویرا احمدی از نظر سیاسی:

طرز زندگی و نوع فکر عشایر ملول شرایط محیطی است که در آن زیست میکنند و همواره بموالات اوضاع و احوال تازه ای که از نظر اجتماعی بوجود آمده قسسی از سن خود را از دست داده و تغییر شکل یافته اند.

البته زور و سر نیزه هرگز قادر نخواهد بود که تغییر و تحول اساسی در بین عشایر ایجاد کند. باید دانست که هر تغییر و تحولی شرایطی لازم دارد و اراده و تمایلات یک یا چند نفر هرگز «تجول» ایجاد نمیکند. در دوره حکومت بیست ساله، رضاخان تصور میکرد با زور، سر نیزه، حبس و تبعید سران عشایر، یا پستان بریدن و گج گرفتن و تیر باران نمودن میتوان عشایر را در هم بیچید و با سر نیزه طبقه ای اجتماعی را از بین برد بدون اینکه شرایط از بین رفتن آن فراهم شده باشد.

چندین بار افراد عشایر در تمام ایران بدست سران ارتش قصابی شدند، چنانکه کشتار و فجا یح ارستان نمونه ای از آن بود. در فارس نیز بدستور «حاکم متفور» چندین بار صولت الدوله (پدر ناصر خان قشقائی) را که در آن زمان تمام عشایر فارس را از نزدیکی های شهرضا تا کرانه های خلیج فارس زیر نفوذ داشت، به تهران آوردند. زیرا تصور میشد با تغییر رئیس ایل و گذاشتن مأمورین نظامی بجای آنها که جان، مال و ناموس افراد ایل را مورد دستبرد و حشیانه قرار میدادند، می توان ناگهانی منطقه ایلی را تبدیل بیک مرکز شهری نمود.

این تصور غلط بارها آزموده شد و نتیجه ای جز تشدید کینه توزی و از زجار افراد ایل و قلع و قمع عده ای از افراد ملت ایران نداشت. رضاخان از درک این قضیه عاجز بود که این طرز زندگی ملول علل و عواملی است

بدوش قشقایها جنگیدند. در سمیرم پس از جنگی که دستهای مختلفی در ایجاد آن کار میکرد و بهد از آنکه هبانه کامیونهای نظامی در اثر تباہی اشغال شد و اموال و مایحتاج نظامیان غارت گردید، بویراحمدهای را کشتند و سرهنگ شقاقی را سربریدند و بالاخره فرمان هفوز عمومی صادر گردید. از این واقعه بگذریم و شاهد زنده تری از خونریزی بویراحمدها، که بر هیچکس پوشیده نیست که بدستور دولت وقت انجام گرفته، ذکر کنیم.

پس از آنکه فرقه دموکرات آذربایجان تشکیل گردید و دولت مرکزی دموکراتیک بودن آنرا رسماً و چون بدست مردم و برای مردم بوجود آمده بود تأیید کرد روز بروز قدمهای مترقی و هواری بفتح طبقه زحمتکش و برغم طبقه‌ها که بر میداشت. ولی وحشت ارتجاع و تشبیهات امپریالیسم امریکا که در آن موقع هجوم امپریالیستی خود را تشدید کرده بود عشایر فارس را وارد میدان کرد و بدستور امپریالیسم امریکا دولت وقت عشایر فارس را تحریک بایجاد جنبشالی بعنوان «نهضت جنوب» برای مقابله با نهضت دموکراتیک فرقه دموکرات آذربایجان نمود.

ایل بویراحمدهای در این نهضت با اصطلاح «ملی» ساخته و پرداخته قوام السلطنه، بدستور امپریالیسم امریکا یکبار دیگر ظاهراً «برعلیه» نبروهای دولتی و بکمک قشقایها وارد ممر که شدند. بویراحمدها در این وقایع دل‌مهر و اساسی تری بپه‌ده داشتند. سران‌خان آنها با هزاران وعده و وعید و باسماً اینکه پس از تصرف شیراز بانک ملی و بازار و کیل را غارت میکنیم افراد ایل را از میان کوهها و جنگلها به نزدیکهای شیراز کشانده بودند. بویراحمدها در این جنگ دروغی غارتگری را بجائی رسانند که سران دیگر عشایر فارس با وجودیکه مشغول جیاول بودند و چنگیزوار همه مردم دهات را از دم تیغ میکشاندند و اموالشان را بغارت میردند، از اعمال وحشیانه بویراحمدها بو حشت افتاده بودند.

بویراحمدها از هردهی گذشته کشتند، سوختند و دارائی مردم حتی مالکین و صاحبان دهات را بشاور بردند. تمام نجایایی را که دولت رضاخان بسر آنها آورده بود (با در نظر گرفتن خصوصیت افراد این ایل) با قتل و غارت بی سابقه و عجیبی که توأم با کینه تیزی بیرحمانه‌ای بود جبران کردند و اگر بخوایم درست قضاوت کنیم باید گفت بیشتر از آنچه ممکن بود کردند.

در آن موقع دولت متزور قوام السلطنه از خیانت سران عشایر و «مبین پرستی» خود در بادها میزد ولی پیشنهاد آفران شرافتمند و میهن پرستی که در سر بازشانه‌های شیراز خواستار مقاومت واقعی بودند نه تنها گوش داده نمیشد بلکه ندای میهن پرستی آنها را خفه میکردند.

قشقایها و بویراحمدها در بالای سر بازشانه‌ها از فاصله کوتاهی تیراندازی می نمودند ولی طبق دستور ستاد ارتش هیچ فردی حق نداشت تفنگهای پرزرق و برقی را که فقط در راه خفه کردن ملت بکار برده میشود، بدست گرفته و در مقابل خسارتین مقاومت ننماید. حتی در

همه‌واره فرصت جویی میکردند؛ زیرا مردمیکه دزدی و غارتگری را یکی از واجبات زندگی میدانند طبیعتاً نمیتوانستند تحمل معدود بتری را که برای آنها ایجاد کرده بودند بنمایند. علاوه بر این همه چیز خود را در دست مامورین دولتی می‌دیدند، کمرشان زیر فشار طاقت‌رسای آنها خرد شده بود. بناچار منتبث قرار از این «نظام» میشدند تا خود را از چنگال اهریمنان «قانونی» نجات دهند. در عوض مامورین ارتش از کشتن، سوختن، دار آویختن، پستان بریدن و اعمال هرگونه مجازاتی که تصورش ممکن بود خودداری نمیکردند و مردان و زنان بویراحمدهی را بفتح تریب و ضعی از بین میردند.

البته این اقدامات وحشیانه دولت نه از این نظر بود که میخواست مردم بویراحمدهی را از حالت توحش نجات بدهد (و اساساً نمیتوانست از عهد این امر آید) بلکه از نقطه نظر استقرار «قدرت» بود چنانکه امروز نیز از طرف طرفداران همان «تجول» این غلط دنیال میشود. ایل بویراحمدهی در جریانات سیاسی بفتح امپریالیسم و ارتجاع داخلی موره استفاده قرار گرفته. گاهی این استفاده بصورت سر کوبی و گاهی از راه تقویت ایل و پندیرانی از خوانین و سران آنها صورت گرفته بطوریکه در وقایع خیانت‌آمیز «نهضت جنوب» ظاهراً عشایر و ایل بویراحمدهی «مورد حمله» قوای دولتی بودند، و امروز عزت و «وطن پرست» میباشند و از طرف ارتش دیکناتوری و از گون گردیدند و ارتشیان چون بید بخود برزیدند و فرار کردند از وضع و احوالی پیش آمد که عشایر یکبار دیگر توانستند زندگی گذشته را از سر گیرند. از روسای بویراحمدهی اگر باقیانده بودند و مخصوصاً سران آنها خود را با ایل رسانند و تفنگهایی که سالها در دل کوهها پنهان کرده بودند بکار انداختند. افراد ایل بویراحمدهی بعد از شهر یور مثل اینکه نریضه خود میدانستند که «دل خسر» شهر ساخته و پرداخته ارتش را خراب کنند. امروز چیزی از این شهر باقی نیست و آنها این اثر دیکناتوری را بر زمین کوبیده‌اند.

از آن بیه بدستور امپریالیسم انگلیس دولتهای وقت ایلات جنوب را در مقابل یکدیگر علم کرده و آتش اختلاف دیرینه دو ایل قشقای و بویراحمدهی را دامن میزدند. امپریالیسم انگلیس، و در دوره اخیر امپریالیسم امریکا نیز نقش موثری در بین ایلات جنوب و از آن جمله ایل بویراحمدهی داشته‌اند؛ مخصوصاً امپریالیسم انگلیس از دیگر گامی عشایر فارس را یکی از تکیه گاههای ضد آزادی خود در جنوب قرار داده و در بین بویراحمدهی‌ها بعنوان صحاب، دارو فروش، عکاس، نقاش، دکتر، مامور رسمی، و طبقه استعماری که بپه‌ده دارند انجام میدهند و در حوقع لزوم از آنها استفاده میکنند.

واقعه سمیرم نیز یکی از صحنه‌های تاز آوری است که بشیر ملت ایران و با نقشه‌های امپریالیسم انجام گرفت و در ضمن آن هزاران سرباز و افسر بدست عشایر فارس شهید شدند. جوان واقعه خونین ایل بویراحمدهی را منورتری داشت. آنها دوش

سیر یا ز خانه های شیراز تصمیم با عدم چند انسر گرفته و
تجدیدشان کرده بودند که اگر کور کورانه اطاعت
نکنند برای «می انضباطی» آنها داده میشود.

در کازرون بویرا احمدیها بکمک حیات داودی وسایر
مناصیر وطن فروش افسران را کشته و دارائی دولت مردم
را غیابول کردند سقوط بوشهرو کازرون و جنگهای اطراف
شیراز همه «زرگری» و بدستور ستاد ارتش بود. تصادفی
نیست اگر امروز وزیر جنگ در پارلمان از «مپن پرستی»
حیات داودی دفاع نموده و میگوید:

«اعمال عشایر همیشه تابع مقررات و برای
حفظ استقلال ایران بوده است. ارتش و دولت
باید از این قبیل افراد حمایت و آنها را
تربیت کنند حیات داودی را نباید خسان
شرد زیرا او خدماتی هم انجام داده است و
باید از او پشتیبانی کنیم»

وزیر جنگ حق دارد بگوید حیات داودی خان نیست و
بمپن «خدمت» نموده زیرا مفهوم خدمت بمپن از نظر غارتگران
و تجارت شدگان متفاوت است. عمل حیات داودی نه تنها
امروز مورد تقدیر وزیر جنگ است بلکه همان روز هم در
بیمانی اعمال ضد ملی و خانانان حیات داودی و بویرا احمدیها
و هشایر دیگر مورد تأیید و بدستور وزیر جنگ بود.
امروز طبقه حاکمه پرده از رری کار بر میدارد و دیگر با کسی
تصادف از اینکه اقرار کند غارتگران را برای مبارزه با
نهضت های آزادخواه مسلح و تشویق نموده است.

تلگرافها - تصویب نامه های محرمانه:

پس از اینکه بوشهر بدست عشایر با اصطلاح سقوط
کرد تلگراف ذیل از طرف حیات داودی و شرکاء پستاد
ارتش مغایره شد:

«تیسار سر لشکر رزم آراء ریاست ستاد ارتش -
تهران سلامتی کایه افسران ارتش و نگهبانی
بوشهر پس از سقوط یادگان بجانوراده آنها
اطلاع دهید. عموم تحت محاکمه میباشد فتح الله
حیات داودی - علی چاه پیری تنگستانی.»

و ستاد ارتش چنین جواب داد:

«فتح الله حیات داودی و علی تنگستانی بوشهر
تلگراف شما که سند خیانت و وطن فروشی شما
بود رسید. ارتش برای خدمت بکشور و مپن
تشکیل شده. افسران رشید و افراد شجاع بوشهر
وظیفه خود را در مقابل شما خائنین انجام دادند
بهیچوجه از محاکمه و مرگ بدست خیانتکاران
و مپن فروشان ترس ندارند. تلگراف شما
بزرگترین سند خیانت بود و بلا تردید
جزای وطن فروشی و کفر خیانت شما
بزودی داده خواهد شد. در خاسته
برای استحضار عموم اشعار میشود که مقاومت
دلیرانه یادگان بوشهر که ۱۵ روز توانسته
است بهترین نمایی و وظیفه نظامی خود را در

مقابل چند تن عشایر ماجراجو انجام دهه از
هر لحاظ قابل تقدیس و برای ارتش نایب خوشوقتی
و افتخار است. از بین رفتن یادگان بوشهر
بهیچوجه در اراده نترازل ناپدید و افکار مپن
پرستانه ارتش کوچکترین تأثیری نداشته بلکه
سازمان ارتش و افسران خداکار تنبیه و سیاست
این ماجراجویان که تحت لوای خوانین خائنین
خود باین اعمال مبادرت ورزیده اند از هر موقع
آماده تر میباشد و قطعی است که بسا پشتیبانی
افراد مپن پرست کشور انجام این منظور بسیار
ساده و آسان خواهد بود.»

«رئیسگر رزم آراء»

ستاد ارتش در تلگراف خود چند بار تا کید میکند
که تلگراف شما سند خیانت و وطن فروشی است ولی
امروز وزیر جنگ از «مپن پرستی» حیات داودی دفاع
میکند. از این تناقضات بغوی معلوم میشود که «نهضت
جنوب» بدستور ستاد ارتش و دولت قوام بوجود آمده
بمپن دلیل است که دولت قوام السلطنه بنا به پیشنهاد وزیر
جنگ چند روز قبل از جنیبال با اصطلاح «نهضت ملی»
برای سران بویرا احمدی که همه پای حیات داودی خسان
و وحشیگری و غارتگری مچینی نمودند وعده زیادی از مردم
فارس را کشتند و هستی آنها را بر باد دادند. مقرری
ماهانه مپن میکنند. مضمون این تصویب نامه محرمانه که در
زیر بنظر خوانندگان میرسد صحت این نظر را که «نهضت
جنوب» بدستور هیئت حاکمه برای مقابله با نهضت
دمکراتیک فرقه دموکرات آذربایجان ایجاد شده بود
تایید میکند :

«... بر حسب پیشنهاد شماره
۱۴۶۰۹۶۲۵۸۴۰ وزارت جنگ تصویب
میشود که از اول فروردین ۴۵ ماهانه
پنجاه هزار ریال در باره محمد علی خلیلی
و پنجاه هزار ریال در باره خسرو بویرا
احمدی از محل اعتبارات هذالسنه
در ذات تأدیبه شود

از طرف نهضت وزیر اعزاز نیک بپن
بدین ترتیب دولت قوام السلطنه چند روز قبل از
وقوع «نهضت» یکی از خوانین بویرا احمدی پستادش
خیانتی که بدستگیری حیات داودی و دبیرگران قرار است
انجام شود میدهد.
تلگراف حیات داودی همسنگر و هم رزم خوانین
بویرا احمدی، تلگراف ستاد ارتش، سقوط یادگان بوشهر
و کازرون و جنگهای اطراف شیراز همه زرگری و از
جمله هائی است که بدستور امپریالیسم امریکه برای خفه
کردن و سلب حقوق ملت ایران، برای مبارزه با نهضتهای
آزادخواه و سلبه، قوام السلطنه انجام یافته است. در تصویب نامه
مذکور که مندرج شهر بوزمانه است بنا به پیشنهاد وزیر

جنگ و تصویب دولت مقرر از فروردین ماه ۲۵ پرداخت میشود. لابد این مقرر هنوز بنسبت «خدماتی» که خوانین بویراحمدی انجام داده اند نیز پرداخت میگردد. دولت هژیر نیز برای رضی نگامداشتن خوانین بویراحمدی و استفاده از آنها در مورد «مبارزه» با توده زحمتکش با تصویب نامه ای مجرمانه در تیرماه سال جاری از جیب ملت ایران حاتم بخشی میکند.

«تصویب نامه شماره ۶۴۳۶ بتاريخ ۱۷/۴/۲۷ که بشماره ۲۱۱۸۱ وزارت تبت شده وزارت دارائی

هیئت وزیران در جلسه ۱۶ تیرماه ۱۳۲۷ بنا به پیشنهاد شماره ۲۱۹۴۳ وزارت دارائی تصویب نمودند برای مساعدت و کمک، زراعت ایل بویراحمدی شش هزار کیلو ذرت خریداری و بین افراد ایل نامبرده توزیع شود و بهای آن از محل اعتبار سال ۲۷ دولت تسامین و پرداخت گردد.

از طرف نخست وزیر - فاطمی «بدین ترتیب با توجه آنچه گفته شد و متن تصویب نامه های دولت، عشایر فارس و از آنجهله ایل بویراحمدی که در غارتگری مشهورند، همواره بدستور بیگانگان، مستقیم و غیر مستقیم، بر علیه مشروطیت و آزادی ملت ایران تحریک و تشویق شده اند.

توطئه خائنانه ای که بدست قوام السلطنه و بدستور امیرالیسم امریکا در فارس ایجاد شد صد ها سرباز و گروهی از افسران رافدای مطامع استعماری امیرالیسم امریکا گردانید. افسرانی که در کازرون علی رفسم ستاد ارتش که دستور تسلیم بخائنین را داده بود، مقاومت کردند بعد از دادگاه نظامی بجرم «عدم اطاعت کور کورانه» مجاکمه و محکوم شدند.

اگر ستاد ارتش آنچه در تلگراف خود ذکر کرده بود صادق بود، بجه علت پشت سر هم بافسران دستور عدم مقاومت و تسلیم را میداد و چرا بعدا بهمین جرم آنها را مجاکمه و محکوم کرد. دفاع وزیر جنگ از حیات داودی و تصویب نامه های دولت و متن تلگراف ستاد ارتش چگونه باهم وفق میدهد؟ این تناقضات بارز است که حیلہ گری طبقه حاکمه را بر علیه ملت آشکار و سیاست رسوا و استعماری آنها را محکوم مینماید.

اکنون ارتش همان نقشه رضاخان رامینی بر ایجاد پایگاه نظامی در ایل بویراحمدی دنبال میکند در منطقه جنوبی کوه دنا منطقه ایست که ارتش برای ایجاد پایگاه در نظر گرفته و سعی میکند در آنجا شهری ایجاد نموده و پادگان ارتش را مستقر سازد. ضمنا افرادی از بویراحمدیها را استخدام میکنند و بآنها تفنگ میدهد که با لباس بومی خودشان در خدمت ارتش باشند. از ایل بویراحمدی همواره در امور سیاسی استفاده شده و میشود. روزی آنها را خائن و گاهی باقتضای مصالح غیرملی «عزیز و وطن پرست» مینامند.

طبقه حاکمه هرگز منافع مردم بویراحمدی را که بوضع عقب افتاده ای زندگی میکنند و از بهداشت، فرهنگ و همه چیز محروم هستند در نظر ندارد.

حزب توده ایران که همواره طرفدار اصلاح زندگی عشایر و تعمیم فرهنگ و بهداشت در بین آنها و هدایت این افراد ملت ایران در راه زندگی امروزی بوده و هست، مایل است افراد عشایر مردمی بهمین پرست و شرافتمند باشند. مامتا نسقیم که اغلب عشایر ایران بوسیله سرانشان آلات دست سیاست های استعماری هستند. مامتا نسقیم که افراد عشایر را باید بزندگی نو و دنیای متقدم آشنا کرد و از نیروی آنها بفتح ملت ایران که خود جزئی از آن محسوب میشوند استفاده نمود.

تحکیم اساس دیکتاتوری نظامی بوسیله قانون آئین دادرسی ارتش

و طرح پیشنهادی دولت بنام اصلاح آن قانون

محمد فریا

ژاندارمری و پلیس بقدرت نظامی و متحدالشکل کردن دادگاههای آنها و اجراء قوانین متشابه در باره هر یک، و سابل تسهیل انجام مقصود بهتر فراهم گردیده است. ولی برای آنکه اذهان مردم ایران از جهت داخلی، و سایر حکومتهای جهان از جهت خارجی، از اوقیت حکومت دیکتاتوری در ایران آگاهی حاصل نمایند؛ و در واقع

از سال وقوع کودتا یکی از وسائل تثبیت و بسط پایه قدرت حکومت دیکتاتوری در ایران، توسعه قدرت نظامی و ایجاد قدرت «قانونی» و اجراء خشونت آمیز آن بدست نظامیان برای سرکوب کردن هر نوع مخالفت فردی یا جمعی، بوسیله دادگاههای نظامی تحت عناوین مختلفه میباشد، که با ضمیمه کردن قوای تأمینیه داخلی از

برای انحراف اذهان بقدر کافی سعی شده است که مقاصد مذکور را در اساس «قانون» جلوه گر ساخته و هر نوع نظری که منظور از آن مسامت از استفاده از آزادی های اعطائی در قانون اساسی بملت ایران میباشد، در ضمن قوانین مصوب یا بوسیله مجلس شورای ملی یا بوسیله کمیسیونهای مجلس اعمال نمایند.

قوانینی که برای اجراء این نظر در مجموعه های قانونی ما یافت میشود بسیار است، که از جمله آنها قوانین آئین دادرسی و مجازات ارتش میباشد.

هر چند اصل ۸۷ قانون اساسی چنین اشارة داشته: «محاكم نظامی موافق قوانین مخصوصه در تمام مملكت تأسیس خواهد شد»، دستگاه حكومت دیکتاتوری از این اجازه سوء استفاده بسیار کرده؛ ابتدا در سال ۱۳۰۷ قانونی بمنظور اتمام اساس آزادی بتصویب رسانیده ولی از آنجائیکه مقررات آن کافی برای فرو نشاندن هوس خودسری و ایجاد محیط مساعد برای اجراء تمایلات حكومت دیکتاتوری نبود؛ در سال ۱۳۱۸ قانون دیگری را در کمیسیون دادگستری مجلس تصویب رسانیدند که با اتخاذ آن تا سرحد توانائی بر قدرت سر- نیزه افزوده شده است.

یکی از خصوصیات حكومت دیکتاتوری بی اعتنائی بقوانین اساسی و سایر قوانین حكومت ديمكراسی است. در ضمن قانون آئین دادرسی و كيف ارتش، بسیاری از مواد قانون اساسی نقض شده و برخلاف صریح آن مواد، مقرراتی در قانون مذکور بتصویب رسیده است.

یکی از مواد قانون اساسی (اصل ۴۴ متمم آن قانون) این است که شخص پادشاه از مسئولیت همراست و وزراء دولت در هر گوناه امور مسئول مسئول مجلس هستند. از اصل ۴۴ تا ۶۵ حدود اختیارات پادشاه به تفصیل تصریح شده اصل ۵۷ مقرر داشته که اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان است که در قوانین مشروطیت حاضره تصریح شده.

بوجب مواد مذکور رعایت اصل عدم مسئولیت پادشاه و محدود بودن اختیارات او بوجب مواد مصرحه قانون اساسی، شخص پادشاه بهیچوجه نباید در امور كشوری و لشكری دخالت نماید، خواه باسم پادشاه یا عنوان بزرگ ارتشتاران فرمانده و در واقع در حكومت مشروطه پادشاه سلطنت نمیکند نه حكومت؛ ولی در قانون دادرسی ارتش موادی هست که پادشاه را مجاز در حكومت در امور مردم میدارد و در بسیاری از مواد قانون مزبور اختیارات زیادی در تشکیل و عدم تشکیل هر قسم دادگاه و قابل تجدید نظر بودن یا نبودن احكام و طرز تشکیل دادگاهها و اجازه اجراء و جلوگیری آراء محاکم نظامی، طبق ماده ۲۲۵ قانون، به پادشاه بعنوان بزرگ ارتشتاران فرمانده داده شده است. از جمله ماده ۲۶۸ قانون آئین دادرسی ارتش حق شکایت فرجامی از احكام دیوان تجدید نظر در مواردی که اتهام

مربوط بمسائل نظامی و تسکلیف نظامی نباشد و کول با اجازه بزرگ ارتشتاران فرمانده (یعنی پادشاه)، آئین برای يك نوبت، داده شد و این مخالف صریح اصول مسلم قانون اساسی است.

بطور کلی حدود صلاحیت رسیدگی دادگاه های نظامی فقط محدود و منحصر بجرائم نظامی است و علت غائی برای ایجاد محاکم نظامی اینست که دادگاه های عمومی نمیتوانند بنحوشایسته در امور مربوط به نظامی ها که جنبه تخصصی و فنی دارد قضاوت صحیح نمایند.

قوانین سایر کشورها در باره جرائم دیگری که جنبه نظامی صرف ندارد و او مرتکب آن افراد نظامی باشند محاکم نظامی را صالح ندانسته است، در قانون آئین دادرسی و مجازات ارتش حدود صلاحیت دادگاههای نظامی بشهر عجبیبه توسعه داده شده است و ملاحظه میشود که رسیدگی بیک قسم مهم از جرائم عمومی مربوط با افراد عادی بعنوان متهم اصلی یا شریک و معاون جرم بمحاکم نظامی اختصاص داده شده در حالیکه قبلا بوجب قانون مجازات عمومی رسیدگی باین نوع جرائم که بهیچوجه ارتباطی با نظامیان ندارد در حدود صلاحیت محاکم عمومی قرار داده شده. از جمله این امور سرقتهایی است که در طرق و شوارع بوسیله اسلحه ارتکاب باید؛ سابقا طبق ماده ۲۲۴ قانون مجازات عمومی رسیدگی بآن از صلاحیت محاکم عمومی بوده و اینک طبق ماده ۴۰۸ و ۴۱۰ قانون مجازات ارتش باید در محاکم نظامی رسیدگی شود. همچنین طبق قانون مجازات مرتکبین قاچاق، رسیدگی باین نوع از اتهامات در محاکم عمومی باید بعمل آید و حال آنکه طبق ماده ۱۱۴ قانون مجازات ارتش مجازات مرتکبین قاچاق که حامل اسلحه باشند باید در محاکم نظامی انجام گیرد.

طبق مقررات قانون مجازات مختلسین اموال دولت رسیدگی به بزه های اخلاص و ارتشاء در حدود صلاحیت محاکم عمومی است که قبلا در دیوان کيفر رسیدگی میشود، در صورتیکه رسیدگی باین نوع اتهامات نظامیان یا همرویف نظامیان و همچنین شرکاء و معاونین و مامورین شهرداری و ثبت احوال و کلیه شرکاء و معاونین آنها در محاکم نظامی بعمل میآید و نیز رسیدگی بجرائم عمومی نظامیان اعم از سر یا زبا افسر در دادگاههای نظامی انجام میگیرد، و همچنین محاکمات مربوط به تخلفات در امور نظام وظیفه و غیره و غیره. بر طبق تمام قوانین مناکت متهمه عالم رسیدگی با اتهام مربوط بچاسوسی در صلاحیت محاکم عمومی است و در قانون مجازات عمومی ایران از ماده ۶۰ تا ماده ۲۹ کلیه جرائم مربوط بچاسوسی در صلاحیت محاکم عمومی قرار داده شده و حال آنکه طبق مواد ۳۱۰ تا ۳۱۵ قانون آئین دادرسی و كيف ارتش از محاکم عمومی سلب صلاحیت شده و رسیدگی با اتهامات مذکور فوق در صلاحیت محاکم نظامی قرار داده شده است.

بوجب اصل ۲۷ و ۲۸ متمم قانون اساسی قوه

درك معانی و عبارات پیچیده و درلفافه برنمیآیند، نمی توانند خطر آتیکه در صورت تصویب این طرح «اصلاحی» متوجه افراد مردم خواهد شد درك نمایند.

از شرحیکه بعنوان مقدمه این مقاله درباره آئین دادرسی و کيفر ارتش نوشته شد، تضييقاتيکه بوسیله اجراء خشونت آمیز آن در افراد مردم وارد شده و همچنین وسیله بودن این قانون برای استحکام مبانی قدرت حکومت دیکتاتوری تا اندازه ای تشریح گردید.

اینک به توضیح و تفسیر مشروح تری در باب ماده واحده پیشنهادی دولت مجلس مپردازیم.

در مقدمه طرح پیشنهادی دولت سعی بسیار بکار رفته تا حقیقت آرا مستور دارند و این طرح را بعنوان رافع ابهام قانونی جلوه دهند در صورتیکه قانون دادرسی و مجازات ارتش خود برخلاف قانون اساسی است و صورت قانونی واقعی ندارد. بدین است «اصلاح» تشدید آمیز همان قانون بیشتر مخالف قانون اساسی میباشد.

ماده ۱۰۲ آئین دادرسی ارتش مقرر داشته:

«دادرسی را هم زمان مسلح که تعقیب و دادرسی آنها مطابق قانون از صلاحیت دادگاههای نظامی میباشد ممکن است بر حسب امر بزرگ ارتش تشاران فرمانده در دیوانهای حرب هادی با همان قواعد و تشریفات مربوطه بدیوانهای حرب زمان جنگ اجراء گردد»

در ماده ۱۱۴ تصریح شده که حق محکومین در درخواست تجدید نظر، راجع با حکام صادره از طرف دیوانهای حرب زمان جنگ ممکن است مطابق امر صادره از طرف بزرگ ارتش تشاران فرمانده برای مدت معینی سلب شود.

در قسمت ۴ ماده واحده طرح پیشنهادی چنین مقرر گردیده که تشکیل دیوان حرب و دیوان تجدید نظر زمان جنگ در مواقع عادی و حکم ماده ۱۰۴ قانون دادرسی ارتش در مورد کلیه جرائم در هر نقطه که بزرگ ارتش تشاران فرمانده لزوم آن را تصویب نماید میسر خواهد بود و حکم ماده ۱۱۴ قانون دادرسی ارتش درباره

حکام و محکومین این قبیل دادگاهها نیز جاری است.

مطابق قوانین سایر کشورها دیوان حرب زمان جنگ فقط در مواقع جنگ با دشمنان خارجی مملکت تشکیل میشود و در مواقع صلح اجازه تشکیل چنین محکمه ای داده نشده؛ در صورتیکه در ماده ۱۰۸ قانون دادرسی ارتش در مواقع جنگهای داخلی یا خارجی بامر بزرگ ارتش تشاران فرمانده در قرارگاه لشکرها یا در قرارگاه هر قسمت مستقلی که لااقل در حدود یک گردان بوده و مأمور عملیات مجزا میباشد، نیز میتوان دیوان حرب تشکیل داد و با توجه بماده ۶ همین قانون که ممکن است رئیس دادگاه زمان جنگ در قرارگاه گردان یک نفر سروان باشد، و ماده ۱۹۲ که سری بودن محاکمات را اجازه داده است، و اینکه طبق ماده ۲۴۴ منہم را بدون تحقیقات

قضائیه و حکمی عبارات است از تمیز حقوق و این قوه مخصوص محاکم شرعی در شرعیات و محاکم عدلیه در عرفیات میباشد و نیز قوای ثلاثه یعنی مقننه و قضائیه و اجرائیه همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل میباشند.

بطوریکه ملاحظه میشود قسمت اعظم از مواد قانون آئین دادرسی و مجازات ارتش برخلاف صریح مواد ۲۷ و ۲۸ قانون اساسی و سایر اصول مصرح در قانون مزبور است، بیست حدود صلاحیت در رسیدگی محاکم نظامی و در سالهای گذشته همواره موجب قانون شکنیها و اعمال اغراض خصوصی مقامات قدرت پرست شده و تاریخ ایران در این دوره شاهد اجرای احکام مخالف قانون و عدالت و انصاف بسیار بوده است.

با آنکه عمال دیکتاتوری تا سرحد توانائی بنام قانون از اعمال فشار با افراد ملت ایران خودداری نکرده اند، اینک ملاحظه میشود که روح انتقامجوی آنان سیراب نشده و با تهیه یک طرح اصلاحی بنام ماده واحده که مشتمل بر ۲۴ ماده میباشد میخواهند تسلط خود را بر افراد ملت باز هم توسعه داده و برای امحاء هر گونه مظهر آزادی دست و پای هر کس را که اراده نمایند در زیر چیرهای ناگسنتی قرار دهند، پس از وقایع شهریور ۲۰ که عمال صمیمی دستگاه دیکتاتوری اندکی عقب نشینی اختیار کردند، رنج اثر از باره ای قوانین مخالف اصول شروع شد؛ از جمله در مهرماه ۲۰ ماده واحده ای از مجلس ۱۳ گذشت و بموجب آن رسیدگی به زنده های عمومی که از طرف افراد غیر نظامی ارتکاب میشود، همچنین رسیدگی به بزه های اختلاس و ارتشاء مأمورین شهریاری و مأمورین آمار و ثبت احوال که بموجب قانون دادرسی و کيفر ارتش رسیدگی بآنها در حدود صلاحیت دادگاههای نظامی بود، بمحاکم عمومی دادگستری واگذار شد.

همچنین در آبان ۲۲ بموجب ماده واحده دیگر رسیدگی بجرائم عمومی افسران و افراد مرمودهای آنان که در دادگاه های نظامی بعمل میآید بدادگاههای عمومی واگذار گردید، نیز در آبان ۲۳ تبصره ای بقانون دیگری اضافه شد که بموجب آن برای رسیدگی بجنف و میل اموال دولت و کلیه جرائم هر طریق، که بمناسبت وقایع شهریورماه ۲۰ از طرف افسران و کارمندان لشکری و کشوری ارتکاب شده، دادگاه فوق العاده باید تشکیل شود و دادگاه مزبور مرکب میباشد از سه نفر قضات عالی رتبه دادگستری و دو نفر افسر.

قطع نظر از اینکه قانون اخیر الذکر اجرا نگردید و دادگاه فوق العاده تشکیل نشد و عمل اصلاح قوانین نظامی ادامه نیافت، اینک ملاحظه میشود که می خواهند بنحو ماهرانه ای قانون آبان ۲۲ را لغو و رسیدگی باین جرائم را مجدداً بدادگاههای نظامی محول نمایند. بنامه در این باب توضیح خواهم داد.

در طرح اصلاحی بنام ماده واحده که حقیقه مشتمل بر ۲۴ ماده میباشد روش استنثار عمیقی بکار رفته است. اشخاصیکه اطلاعات قانونی ندارند و یا بخوبی از عهد

مقداری می‌توان معاکمه نمود، این معنی بقوی ثابت میشود که احراء مواد قانون مذکور تا چه اندازه اجراء مقاصد دیکتاتوری را تسهیل مینماید.

عالم‌شاه سابق که فلاتین در مقامات خود با اختیار بیشتری باقی ماند، بقوی از نتیجه اجراء این مواد اطلاع داشته در موقع تدوین قانون آئین دادرسی ارتش برای آنکه سمت یندگی و عبودیت خود را در مقابل دیکتاتور باهلی درجه ظهور و تبوت رسانند، منویات او را بصورت مواد قانون دادرسی ارتش در آورده و قانون اساسی را زیر پا گذارند.

از ملاحظه مفاد مواد ۵۸، ۵۹ و تبصره ماده ۵۹ و ۶۰ و ۱۰۲ و ۱۱۴ و ۱۹۲ و ۲۴۴ قانون آئین دادرسی ارتش که مختصری فوقاً بدگر آنها می‌آید در وقت ثابت میشود که حکومت غلاظ و شداد نظامی که در استانها و شهرستانهای ایران از دیرزمانی تشکیل و با معاهدات آزادی مشغول است، آنقدر قدرت خارق‌العاده سر نیزه را کانی برای اطفاء شهبوات خود نمیداند و میخواهد در زمان صلح یعنی در مواقعیکه هیچ جنگی چه در داخل و چه در خارجه کشور در بین نیست، در هر نقطه‌ای که اراده شود دادگاه زمان جنگ تشکیل دهند. مخصوصاً در طرح پیشنهادی قید شده که صلاحیت این قبیل دادگاهها برای رسیدگی بجرم جرمی باشد. باین ترتیب قصد دارند قوه قضائیه را تعطیل و اختیار تام و مطابقت بدون حد و حصر مردم ایران به نظامیان داده شود تا آنها هر چه اراده نمودند در باره ملت ایران اجراء نمایند و ثابت میشود که در صورت تصویب قسمت دوم ماده واحده چه خطرانی ملت ایران را تهدید خواهد کرد و چه بلایی برسر افراد مردم از هر صنف و هر طبقه و بیرون هر قسم عقیده نزول خواهد کرد.

خلاصه ممکن است هر کس را با اتهام هر قسم بزه در هر موقع، خواه زمان جنگ یا صلح، بدون تحقیقات مقدماتی و تشکیل پرونده بدادگاههای زمان جنگ که قضات آن از سه نفر تجاوز نمایند بکشانند و هر کس که اراده کنند در باره او صادر و بلافاصله بموقع اجراء در آورند.

تصور نمیرود که در تمام دوران حکومت تزارهای روسیه یا در زمان حکومتهای استبدادی سایر کشورها که قیلا وجود داشته‌اند چنین قانونی وضع و اجراء شده باشد و نیز هیتلر با تمام قدرتی که بر ملت آلمان اعمال مینمود هرگز بقوی یا برای افسران خود اجازه تحصیل چنین اختیاری نداده بود. ولی در قورانی که حکومتهای استبدادی از بن رفته و دستگاه هیتلر مضطرب شده، در زمانی که افراد ملت مستمره و نیمه مستمره همه تقاضای آزادی دارند و در راه تحصیل آن مبارزه مینمایند، در موقعی که در یک قسمت مهم از کره زمین از آسیا و اروپا افراد مردم حاکم بر سروشت خود شده‌اند، با وجود قانون اساسی که با مبارزه ملت بدست آمده عمال حکومت دیکتاتوری آنها اختیارات خلاف قانون را که بزور بدست آورده‌اند

کافی ندانسته تازه خواب حکومت‌های نظامی مخصوص برای ما میبینند که تاریخ دنیا این نحو حکومت سر نیزه را نشان نمیدهد.

در ماده ۲۶۸ قانون دادرسی ارتش احکامی که مربوط بمسائل و تکالیف نظامی نباشد با تصویب شاه برای يك نوبت قابل رسیدگی فرجامی تشخیص شده است. در قسمت سوم طرح پیشنهادی بنام ماده واحده بزه اختلاس از وجوه و اموال و اسلحه و مهمات ارتش و سوء استفاده از حقوق و جیره و ایسه افراد نظامی و بزه ارتشاء در امور نظام وظایف و هر نوع حیف و میل در اموال ارتش از لحاظ رعایت ماده ۲۶۸ قانون دادرسی ارتش بزه نظامی محسوب گردیده است.

با آنکه رسیدگی بزه‌های مذکور فوق در صلاحیت محاکم نظامی است ولی احکام صادر در باب امور مذکور فوق چون جنبه نظامی ندارد تاکنون برطبق ماده ۲۶۸ قابل فرجام تشخیص داده میشد. مقصود دولت در این ماده این است که احکام صادر از دیوانهای حرب در باب بزه ارتشاء و اختلاس و غیره عنوان وصفت نظامی صرف داشته باشد و قابل فرجام نباشد.

چون مقصود دولت در طرح پیشنهادی ایجاد مضیقه بیشتر و تنگ کردن دامنه رسیدگی و جلوگیری از دقتی است که احیاناً دیوان کشور ممکن است در احکام بعمل آورد، میخواهند محکومین را بیپناهانند که رشوه یا اختلاس عنوان نظامی دارد از دسترسی به دیوان کشور باز دارند و در حقیقت راه رسیدگی دقیق را مستور و راه اعمال نفوذ و استفاده‌های کلان را باز نمایند. تصویب و اجراء این ماده نیز وسیله‌ای برای اجراء منویات قدرت طلبان و مضیقه بیشتر در باره محکومین دادگاه‌های نظامی است. در قسمت ۲ طرح پیشنهادی چنین اشعار رفته :

« بمواد منظوره در فصل اول باب دوم کتاب چهارم قانون دادرسی ارتش هر جا کلمه «دشمن» ذکر شده بعد از آن کلمه «یا بیگانه‌گان» اضافه میشود.»

برای روشن شدن موضوع مواد منظوره در این قسمت را عیناً نقل مینمایم.

ماده ۳۱۶ :
« نظامیان مشروحه باین محکوم با عدم میشوند :
۱- هر نظامی که عده تحت فرماندهی خود یا قلمه و مکانی که حفاظت آن بمسئولیت او سپرده شده باشد یا ذخیره و تنشائی و آذوقه و مهمات ارتش یا نقشه جات قلاع و امکنه و بنادر یا اسم شناسایی و غیور یا اسرار راجعه بمملیات نظامی یا مذاکرات نظامی یا سیاسی را بدشمن یا بتفع دشمن تسلیم یا افشاء نماید.»

حال با اضافه کردن کلمه « یا بیگانه‌گان » بعد از کلمه دشمن مفاد ماده چنین خواهد شد :

اصولاً بیگانه بهر شخص خارجی یا دولت خارجی که دوست دولت ایران باشد اطلاق میشود حال اگر مثلاً

در دادگاههای زمان جنگ معاکمه کنند.

بموجب ماده ۲۱ قانون مجازات عمومی مجرد قصد ارتکاب جنایت یا تهیه بعضی مقدمات جزئی آن شروع محسوب نمیشود.

در جزء اخیر قسمت ۸ ماده پیشنهادی دولت اشعار رفته است؛ باینکه ورود غیر مجاز بنگاه ایران، در صورتیکه محقق شود بقصد عملیات جاسوسی بود، شروع به جرم جاسوسی بوده و مشمول فقره بالا است. منظور دستور دو پیشنهاد دولت اینست که قصد جاسوسی را برخلاف کلیه قوانین ممالک دیگر ماده ۲۱ قانون مجازات عمومی جرم تلقی کرده و شخصی را که قصد جاسوسی داشته ولو آنکه بوجهی وجه به تهیه بعضی مقدمات جزئی آن نپرداخته باشد، بنام شروع به جنایات برطبق ماده ۲ قانون مجازات عمومی مورد تعقیب و مجازات قرار دهد.

در این مورد هر کس بدون اجازه بنگاه ایران وارد شود جاسوس شناخته خواهد شد و ورود غیر مجاز صرفاً «قصد جاسوسی» تلقی می شود. هر چند جزء اول قسمت ۸ در صورت تصویب، خود یکی از موجبات بسط قدرت بی منتهای نظامی و اعمال خشونت بی حد و حصر دادگاههای زمان جنگ، که کیفیت آن قبلاً تشریح شده در باره افراد عادی میباشد؛ جزء اخیر قسمت ۸ هم اجازه میندهد که هر کس را که بدون اجازه بنگاه ایران وارد شود بنام جاسوس در دادگاههای زمان جنگ مورد تعقیب و مجازات قرار دهند. اجراء این مجازاتها بلائی است که بر مردمان ساکن سرحدات ایران نازل میشود و وسیله استیصال قدرت طلبان دیکتاتوری هر کس را بخواهند بنام عبور از مرزهای ایران به مجازات مقرر برسانند.

در قسمت نهم ماده واحده تزییق دیگری نسبت به محکومین دادگاههای نظامی فائل شده اند، و مهلت های قانونی برای تهیه مدافعات و انتخاب وکیل و مواعیدی که برای درخواست تجدیدنظر از احکام دادگاههای قضایی در قانون دادرسی ارتش منظور شده است، به نصف تنزل داده اند؛ در صورتیکه تمام قوانین دنیای متعین و قوانین جزائی ایران، و همچنین اصل رعایت عدالت و ارفاق به متهم و محکوم چنین اقتضا دارد که مجال تفکر برای اخذ تصمیم جهت تهیه وسائل مدافعات به این اشخاص داده شود. ولی چون اساس نظریات پیشنهاد شده در طرح دولت، بمنظور ایجاد تزییق و محروم گشتن متهمین از تهیه وسائل دفاع میباشد، مهلت های کوتاهی را که در قانون دادرسی ارتش منظور شده است نیز به نصف تقلیل داده اند.

در قسمت ۱۰ ماده پیشنهادی دولت تزییق دیگری برای محکومین دادگاههای نظامی زمان جنگ منظور شده است، باین معنی که اصولاً در محاکمات جزائی هر حقی که قانون برای دادستان قائل شده باشد عیناً برای متهم نیز باید همان حق ملحوظ شود؛ زیرا دادستان مدعی و متهم طرف اوست، محکمه باید هر حقی بدادستان داد به متهم هم بدهد تا عدالت رعایت شود.

نظامی هر دم مذاکره نظامی یا سیاسی با هر شخص خارجی بنماید، در موقع یعنی در زمان صلح، میتواند او را بر طبق این ماده محکوم با عدم نمود بیارت و اضطرر نظامی که مذاکره سیاسی با نیمه دولت عراق بنماید بدون آنکه قصد انشاء سری هم داشته باشد باید او را اعدام کرد. منظور این است که افراد نظامی از هر طبقه با هیچیک از افراد بیگانه که امروز دوست نامیده میشود طرف گفتگو واقع نشوند والا مجازات خواهند شد.

۲- قسمت دوم ماده ۳۱۱

«در نظامی که برای انجام مقاصد دشمن با او تبتانی نماید».

با اضافه کردن کلمه «بیگانه» بعد از دشمن چنین نتیجه خواهد شد که اگر یک نفر نظامی برای انجام یک مقصود تجارتنی یا اقتصادی بمنظور استفاده مادی یا شخص بیگانه از اتباع یک دولت دوست مذاکره نموده یا قراری بگذارد، بنام تبتانی با مقاصد بیگانه، اعدام خواهد شد. بنابراین نظامیان، از هر طبقه، حق ندارند مثلا خانه به بیگانه اجاره دهند والا، موضوع اجاره خانه ممکن است عنوان تبتانی پیدا نماید و در این صورت باید مجازات شوند.

قسمت ۸ ماده واحده پیشنهادی دولت مشعر است باینکه کلیه اتهامات جاسوسی، اعزاز اینک مشمول مواد منظور در قانون کیفری عمومی یا سایر قوانین کیفری و با قانون دادرسی ارتش باشد، در دادگاههای نظامی زمان جنگ رسیدگی میشود.

ورود غیر مجاز بنگاه ایران در صورتی که محقق شود بقصد عملیات جاسوسی بوده با رعایت ماده ۲ قانون کیفر عمومی شروع بجرم جاسوسی شناخته میشود و مشمول فقره بالا است.

در ماده ۳۱۳ قانون دادرسی ارتش اقسام جاسوسی هائی که مربوط بامور نظامی است تشریح شده، از تشریح موارد مذکور در ماده ۳۱۳ چنین مستفاد میشود که جاسوسی در امور مربوط بارتش و متعلقات آن، از طرف اشخاص هادی یا نظامی، در دادگاههای نظامی معاکمه خواهد شد، ولی بر طبق ماده ۶۷ قانون مجازات عمومی هر یک از مامورین یا مستخدمین دولتی با اشخاص دیگر که نقشها و اسراری را که راجع بسیاست داخلی یا خارجی مملکت است به نجوی از انحاء یکسبکه صلاحیت اطلاع بر آن را ندارد بدهد، یا آنها را بهر نحو بیکه باشد از نقشه جات یا اسرار مزبوره مستحضر دارد، یا بطور کلی مرتکب عملی شود که متضمن قسمی از اقسام جاسوسی است، نظر به کیفیات جرم به حبس مجرد از دو تا ده سال یا به حبس با اعمال شاقه از سه الی ۱۰ سال محکوم خواهد شد.

منظور از قسمت ۸ ماده واحده پیشنهادی دولت اینست که دادگاههای عمومی را از رسیدگی بهر نوع جاسوسی که تا کنون معاکم عمومی صالح برای رسیدگی بآن بودند، باز داشته و اشخاص عادی را با اتهام جاسوسی

واقع میشود و در قانون دادرسی و کیفر ارتش پیش‌بینی نشده است با رعایت ماده ۱۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش در دادگاه نظامی رسیدگی میشود و دادگاههای عمومی فقط صلاحیت رسیدگی بآن قسمت از بزه‌های عمومی نظامیان را خواهند داشت که به سبب خدمت یا حین انجام وظیفه واقع شده باشد».

مبارت «سبب خدمت یا حین انجام وظیفه» بهانه‌ایست که عملاً مانع صلاحیت دادگاههای عمومی در رسیدگی به بزه‌های نظامیان است، زیرا مقام تشخیص‌دهنده عنوان «خدمت و انجام وظیفه» مقامات ارتشی میباشد و آنان بهسبب میتوانند هر نظامی را که بخواهند از تعقیب بوسیله دادگاههای عمومی ممانع شوند، و بموجب «خدمت و انجام وظیفه» را بهانه قرار خواهند داد و چون مقام دیگری حق دخالت در این تشخیص ندارد قهرار راه بر دادگاههای عمومی مسدود خواهد شد.

مخصوصاً قسمت ۲۳ همین طرح مقصود نه‌سای را پتیر آشکار میسازد؛ زیرا عنوان خدمت باین عبارت تفسیر شده است: منظور از کلمه خدمت نظامی مذکور در این قانون و سایر قوانین کیفری مادامی است که مرتکب در حین انجام وظیفه بوده و یا در امکان نظامی وده و ملیس بلباس نظامی باشد» بنابراین هر نظامی که بلباس نظام برتن داشت و بسربازخانه میرفت اگر در بین راه مرتکب جرم عمومی شود باید در دادگاههای نظامی محاکمه شود. مواد مخالف اصول و مخالف قانون اساسی در قانون دادرسی ارتش بسیار است و یک مقاله گنجایش شرح آنرا ندارد. با این حال تا درجه‌ای که تضاد اصولی این قانون ارتباط با طرح پیشنهادی دولت داشت تذکر داده شد. مسام است در صورت تصویب این طرح در مجلس شورای ملی و اجراء آن، حکومت دیکتاتوری نظامی به تقبیح‌ترین صورت که تاکنون سابقه نداشته در ایران برقرار خواهد شد؛ و هیچ‌یک از افراد ملت حتی افراد طبقه حاکمه و کلاه مجلس و سایر کسانی که منشاء قدرت در ایران هستند از آثار شوم آن بی‌نصیب نخواهند ماند؛ و قدرت مطلقه نظامیان هر قسم آثار زندگی آزادانه را بپا خواهد داد.

اینک پس از ۹ سال که از تاریخ تصویب قانون دادرسی ارتش میگذرد، مقامات قدرت طلب درصدد تهیه و امال شده‌تر از وضع سابق برای تثبیت قدرت حکومت دیکتاتوری نظامی برآمده‌اند؛ و در طلب قدرتی بالاتر از قدرت دیکتاتوری سابق هستند. از کلیه آزادی‌خواهان و همچنین کسانی که مختصر علاقه‌ای به آزادی دارند، و نیز از نمایندگان مجلس تقاضا میشود که با این طرح که مضرات آن در این مقاله توضیح داده شد مخالفت نموده و مانع تصویب آن شوند.

مفاد ماده ۱۱۴ که مربوط به سلب حق تجدیدنظر از محکومین دادگاههای زمان جنگ میباشد فوقاً نقل شد. حال در قسمت ۱۰ ماده پیشنهادی چنین تقاضا شده که: «در صورت اجراء ماده ۱۱۴ قانون دادرسی ارتش و سلب حق تجدیدنظر از محکومین دادگاههای زمان جنگ، اگر در اثر تقاضای دادستان پرونده در مرحله تجدیدنظر برود، حق فرجام نیز از محکومین این قبیل دادگاهها سلب میشود».

اولاً باید توجه نمود باینکه حق فرجام در قانون دادرسی ارتش فقط در جرائم غیر نظامی بشرط اجازه شاه برای یک نوبت داده شده.

ثانیاً تقاضای تجدیدنظر دادستان همواره باز تبرئه متهم یا کمی کیفر میباشد. حال با توجه به دو نکته اشاره شده هر گاه متهم در دادگاه نظامی زمان جنگ احیاناً تبرئه شود یا محکوم به مجازات کمتری شده باشد، و بر اثر تقاضای تجدیدنظر دادستان محکوم یا مجازات او شدیدتر شود، چون حکم تبرئه در مرحله تجدیدنظر فسخ و حکم محکومیت متهم ب مجازات صادر شده مطابق قانون برای او حق فرجام میباشد و همچنین در صورت تشدید مجازات در مرحله تجدیدنظر حق فرجام نباید سلب شود. حال قسمت ۱۰ طرح پیشنهادی چنین است که در موارد فوق متهم از حق فرجام محروم باشد. در این مورد نیز خلاف کلیه قوانین اصولی سایر ممالک و نیز قوانین جزائی ایران، متهم را از حق دفاع و مراجعه به مرجع قانونی باز داشته‌اند و حقوق او را تضییع و تضییق کرده‌اند.

قانون دادرسی ارتش رسیدگی به کلیه جرائم عمومی نظامیان و هم‌ردیفان آنان را در صلاحیت دادگاههای ارتش قرار داده بود. نتیجه اجراء این قانون آن بود که افسران بهلت جرائم عمومی تحت تعقیب قرار نمیگرفتند و اگر احیاناً تعقیب میشدند نتیجه صعبی از تعقیب برای شاکیان حاصل نمیشد. مضاری بر اثر اجراء این قسمت از قانون برای افراد حاصل میشد و بی‌نتیجه بودن تعقیبات و تجری نظامیان و بی‌اعتنائی آنان نسبت به حقوق افراد و اقدامات مخالف قانون آن سبب شد که در آبان ماه ۱۳۲۲ قانونی به تصویب رسید و تعقیب جرائم عمومی نظامیان و هم‌ردیفان آنان به دادگاههای عمومی واگذار گردید.

اینک ملاحظه میشود که در قسمت ۱۷ ماده واحده پیشنهادی دولت به طرز ماهرانه‌ای سعی شده است که مجدداً مرجع رسیدگی بزه‌های عمومی افراد نظامی را دادگاههای نظامی قرار دهند؛ و برای اینک نظر واقعی قدرت‌طلبان مکتوم بیاند عبارتست در این جزء از قانون گنجانده‌اند باین شرح:

«رسیدگی بیزه‌های عمومی نظامیان و هم‌ردیفان آنها که بسبب خدمت یا حین انجام وظیفه

عراق عرب

احمد - منزوی

۱- وضع طبیعی

مساحت کشور عراق در حدود ۴۵۰ هزار کیلومتر مربع است. این کشور از شمال بترکیه، از مغرب بسوریه و ماوراء اردن، از جنوب بحرستان سعودی و از مشرق بایران محدود می‌باشد. جمعیت عراق بچهار میلیون می‌رسد.

کشور عراق راه ارتباط میان آسیا و اروپا می‌باشد و به همین جهت نظر امپریالیسم انگلستان را بخود جلب کرده و پایگاه نظامی آن دولت در برابر توده های ملل آسیائی قرار گرفته است.

۲- وضع اقتصادی

عراق عرب کشور بیست فلاحتی که با وسایل قدیمی مانند گاوآهن و حیوانات اهلی در آنجا کشت و زرع میشود. این کشور دارای دورود بزرگ فرات و دجله است که بخوبی میتواند سرتاسر مملکت را آب یاری کند. این دورود گرانها از کوه های جنوبی ترکیه (آارات) سرچشمه گرفته وارد کشور عراق میشود. چون بستر رود فرات بر زمینهای اطرافش تفوق دارد، استفاده بیشتری می‌رساند. در اطراف این دورود کشتزارهای وسیع و بزرگیتی دیده میشود.

زندگانی ساکنین این کشتزارها بسیار ملال انگیز است.

اکثریت نزدیک به تمام زمین‌ها در دست روسای ایلات و مالکین بزرگ قرار دارد. رفتار روسای ایلات با افراد قبیله خود شبیه رفتار فئودالها با سرفهاست. مهمترین محصول زراعتی این کشور بترتیب خرما، کدو، جو، است. معادن مهمه عراق زیاده است ولی امروز جز از معادن نفت آن استفاده کاملی نمی‌شود.

کارخانجات این کشور انگشت شمار است و مهمترین آنها کارخانجات کبریت سازی شمال و پارچه بافی و دخانیات بشاد می‌باشد.

مهمترین معادن نفت عراق در شمال کشور یعنی در اطراف کرکوک و بیجی (نزدیک موصل) واقع است.

شرکت نفت عراق

اولین بار در سال ۱۸۷۱ میلادی یک هیئت فنی برای تحقیق در باره وجود نفت بعراق وارد شد و پس از تحقیقات اولیه وجود آنرا اعلام داشتند. ولی

رقابت در باره این ماده از سال ۱۹۰۱ تا یک هیئت فنی آلمانی بشمال عراق آمده و وجود دریاچه نفتی را در این منطقه بدولت خود گزارش داد، شروع شده در این گزارش، دولت آلمان را بتوسعه طلبی شرکت استاندارد امریکائی متوجه ساخت.

در موقعیکه میان شرکتهای بزرگ انگلیسی و آلمانی در اسلامبول بر سر موضوع نفت عراق کشمکش بود، سرمایه داران آمریکائی نیز داخل ممرکه شدند؛ بدین ترتیب که در سال ۱۸۹۹ دولت امریکا، درینا سالار شستر (M. Chester) را بپناه تحقیق در مسئله کشتار آرامنه و کمک به آنها با اسلامبول اعزام داشت. ولی چندی بعد این دولت بپیشنهاد امتیاز کشیدن راه آهن واستخراج نفت را نمود و بدین ترتیب رقابت میان شرکتهای انگلیسی و آمریکائی تشدید شد.

پس ز انقلاب ۱۹۰۸ عثمانی، فعالیت مشترک شرکتهای انگلیسی و آلمانی بر علیه حریف تازه وارد شدت یافت. تا آنکه در ۱۹۱۴ و ۱۹۱۴ میان چندین شرکت انگلیسی، آلمانی، هلندی از یکطرف و نماینده دولت عثمانی از طرف دیگر برای تشکیل شرکت استخراجی بنام «نفت ترکیه» طرح قراردادی ریخته شد. ولی نماینده دولت عثمانی از امضای این طرح طفره میزد تا بالاخره جنگ بین المللی اول آغاز گردید.

دولت انگلستان بنام حفظ نفت آبادان (و در حقیقت برای بدست آوردن منابع دیگر) قوای هندی را وارد بصره کرد، و جنگ مخفی نفت بچنگ علتی آن مبدل گشت.

پس از خاتمه جنگ بنا بر قرارداد سایکس - بیگو، موصل در منطقه نفوذ فرانسه قرار گرفت و دولت انگلستان بخیال آنکه قرار داد ۱۹۱۴ و ۱۹۱۴ میتواند منافع نفتی او را حفظ کند، تن باین قرارداد داده ولی همیشه در این نقشه بود که این منطقه زر خیز را از سوریه جدا کرده ببقناد ملحق کند. در اواخر سال ۱۹۱۸ میان لئویدجرج و کلیمنسو، نخست وزیران انگلستان و فرانسه در این باره توافق نظری حاصل شد؛ بدین ترتیب که موصل بعراق ملحق شود و در مقابل برای شرکتهای فرانسوی از نفت رومانی و کالسیا، حصه ای در نظر گرفته شود.

پس از آنکه اختلافات میان انگلستان و فرانسه نسبت

حل شد، دولت امریکا بشوقی سرمایه داران آن کشور وارد ممرکه جدیدی گردید. دولت اخیر ادعا کرده که:

« چیزی از غنایم چنگ بهره امریکا نشده در صورتیکه بیروزی متفقین در سایه کمک سرمایه های امریکائی حاصل شده است.»

سرمایه داری امریکا با نشاط و نیروی جدیدی از چنگ اول خارج شده بازارها و منابع خاور نزدیک را هدف اول خود قرارداد. برای رسیدن باین هدف در سال ۱۹۲۰ یکی از بانکهای امریکائی شعبه ای در اسلامبول برای خود باز نمود تا بکوشد زمینه ای برای نفوذ بیشتر سرمایه های امریکائی بخواور فراهم آورد. در مقابل، شرکت های انگلیسی مقاومت سختی از خود نشان دادند تا آنجا که منجر بتبادل یادداشت های زیادی میان دولتین گردید. بالاخره این موضوع، در مارس ۱۹۲۶، بمقتد قراردادی منتهی شد که بموجب آن صدی بیست سهام شرکت نفت «ترکیه» بدولت امریکائی تعلق گرفت؛ ولی این قرارداد و قرارداد های پسین آن، هیچیک از دو طرف را راضی ننمود.

سرمایه داران امریکائی حاضر نبودند سرمایه خود را در شرکتی بکار برند که ۵۲ درصد از سهام آن در دست شرکت های انگلیسی بوده و مخصوصا این سرمایه ها در مناطقی پراکنده شده باشند که تحت نفوذ دولت اخیر باشد. در عین حال هنوز سرمایه داران امریکائی امیدوار بودند که از بعضی مواد قرار داد «شرکت نفت ترکیه» استفاده کرده و در نقاط دیگر عراق مستقلا باستخراج نفت بپردازند؛ لیکن رقیبای انگلیسی آنها دولت جدید التاسیس عراق را واداشتند که منطقه استخراج شرکت نفت «ترکیه» را محدود نموده و استخراج دیگر مناطق را بشرکت دیگری بنام «شرکت استخراجی انگلیس» بدهد.

برای اینکه «شرکت نفت ترکیه» صورت قانونی بخود بگیرد بادولت جوان عراق وارد مذاکره شدند. این مذاکرات هنگامی شروع گشت که دولت ترکیه بتحریک صاحبان سهام شرکت مزبور، درخواست الحاق قسمتهای نفت خیز شمال عراق را میکرد. باوجود این تمام روزنامه های عراق لزوم تأخیر عقد قرارداد را تا تشکیل مجلس تذکر میدادند، ولی دولت عراق تحت فشار دولت انگلستان و تحریکات پان تورکیستها، مجبور شد در ۲۲/۱۴/۱۹۲۵ قرارداد ظالمانه امرا که کیلینگ (M. H. Keeling) نماینده شرکت نفت ترکیه تهیه کرده بود بپذیرد.

رجب این قرارداد امتیاز استخراج نفت و نیت مختلفه آن در ۲۴ منطقه (هریک ۸ میل مربع) بی مدت ۷۵ سال بشرکتی واگزارگردید که از ۱۹۲۹ بنام «شرکت نفت محدود عراق» خوانده شد.

شرکت مزبور برای تسهیل کارخود حق داشت همه گونه وسائل از قبیل راه های شوسه و آهن، بنادر، آبپه ایجاد کند و در تمام نقاط عراق باستانهای قبرستان ها و اماکن مقدسه و باستانی در جستجوی نفت حفاری نماید. تمام کالاهای وارده و صادره شرکت از مالیات و عوارض گمرکی معاف هستند.

در مقابل، شرکت نفت در بیست سال اول در ازای هر یک تن نفت (پس از کسر نفتی که هرکت برای کار خود در عراق بمصرف میرساند) چهار شلینگ طلا بدولت عراق میپردازد، در حق الامتیاز دولت پس از هرده سال تجدید نظر میشود و برحسب ازیاد و باقیصاف سود زیاد و یا کم میشود. شرکت باید در ازای هر هزار فوت مکعب گاز طبیعی ۲ پنس بپردازد. باتمام مواد ظالمانه بیکه در این قرارداد دیده میشود هنوز چشم طمع خدایات نفت سیر نشده همیشه سعی در کاستن سهمیه طرف بودند.

پس از آنکه اختلافات میان انگلستان و فرانسه سال ۱۹۲۸ حل گشت در ۲۴/۳/۱۹۳۱ تجدید نظری بر مواد قرارداد مذکور شده که صد درصد بفع شرکت و زبان دولت عراق تمام شده است. مثلا ماده دهم قرارداد سابق که حق الامتیاز دولت عراق در آن تعیین شده بود تغییر کرد و سهمیه آن دولت را سالیانه بچهار صد هزار لیره انگلیسی تقلیل داده و محدود ساخت.

هچنین ماده پنجم قرارداد که مناطق استخراجی را به ۲۴ منطقه محدود ساخته بود بدین ترتیب عوض شد: «تمام زمینهای واقع در کنار شرقی رود دجله بین بغداد و موصل تا مرزهای ایران و ترکیه در اختیار شرکت گذاشته میشود» بنا بقیقه کارشناسان، این مناطق زرخیزترین مناطق نفت خیز عراق است.

قرارداد اخیر بشرکت حق میدهد که شرکتی بنام «شرکت نفت را فندین» برای فروش نفت در شهرستانهای عراق تشکیل دهد. شرکت مزبور تشکیل شد و برای اینکه از زیر بار مالیات شانه خالی کند بجای اینکه از نفت «شرکت نفت محدود عراق» بمصرف برساند از نفت خاقتین که مشمول مالیات مخصوصی است مصرف می کند.

ماده ۹۵ قرارداد اول قیمت نفت مورد احتیاج کشور را ۳۵ درصد کمتر از قیمت فروش آن در سوآنسی معین نموده، در صورتیکه در قرارداد اخیر قیمت هر لیتر بنسزین ۱۰/۶۷ پنس و نفت ۲/۲۵ پنس قید شده است.

این شرکت بسا یک بهای بخشی نفت خیزترین مناطق خاور میانه را (پس از ایران) تصاحب نموده و با وجود این روش شرکت نسبت بکارگساران بک روش استثمار سختی میباشد.

شرکت استخراجی نفت انگلیس :

برای تقویت و بالا بردن بنیهٔ ملتاریستی آلمان و ایتالیا، دولت انگلستان در سال ۱۹۳۲ حاضر گردید شرکتی بنام «شرکت نفت استخراجی انگلیس» با سرمایهٔ مشترک شرکتهای انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی، برای مدت ۷۵ سال تشکیل شود. امتیاز شرکت شامل تمام زمینهای واقع در مغرب دجله بود.

سواد قرارداد این شرکت با شرکت پیشین چندان تفاوتی ندارد ولی در ظاهر خیلی فریبنده تر است در ماده ۱۰ و ۱۲ حصهٔ دولت عراق را چنین قید کرده :

از سال ۱۹۳۳ تا هنگامیکه بهره برداری شروع شود سالیانه صد هزار تا دو صد هزار لیتر مانگلیسی بعنوان کرایه زمینها، و پس از بهره برداری صدی بیست نفت استخراج شده در سرچاه بعنوان حق الامتیاز بدولت عراق پرداخت میشود. در مادهٔ بیست و هفتم این قرارداد تمام سرمایه شرکت و چاهها و کارخانجات و عمارتها و سود آنها از مالیات بخشوده شده است. مسامحهٔ نسبی که در این قرار داد دیده میشود ناشی از چند عامل است :

۱- برای جلب و ارضاء افکار عمومی که از خشونت قرارداد ۱۹۳۱ شرکت نفت محدود عراق بهیچان در آمده بود ۲- عدم اهدیت نفت موجود در این منطقه از جنبه کمی و کیفی ۳- اکثریت سهام آن غیر انگلیسی و در دست شرکتهای بیگانه میباشد.

۴- عشایر عراق :

نزدیک به ۷۵ درصد جمعیت عراق را عشایر آن تشکیل میدهند که بزبانهای عربی و کردی صحبت میکنند. زندگانی عشایر عراق یکسان و همانند نیست بلکه بطور کلی میتوان عشایر عراق را به دسته که از لحاظ زندگانی و عرف و عادت از یکدیگر متمایز هستند تقسیم نمود. البته در میان هر یک از آنها نیز عادات و رفتار مختلفی دیده میشود.

جدایی و تمایز زندگانی عشایر عراق با شهرنشینان آن کشور باندازه ای زیاد است که دارای قوانین و حقوق مدنی مخصوص بخود بوده و جدا از سایر قوانین کشوری میباشد. این نوع قوانین که بنام قانون عشایری خوانده میشود، و در دورهٔ استعمار عثمانی وضع شده و مجلس شورای عراق بابت مادهٔ واحده آنرا تثبیت نموده است در حقیقت حافظ رژیم اقتصاد شبانی و فئودالی عراق می باشد.

عشایر عراق را به دسته عرب، بدو، کرد و میتران تقسیم کرد :

۱- عشایر عربیکه در دهات بکشت و زرع اشتغال دارند عبارت از دو طبقهٔ مردم حاکم و محکوم میباشد. طبقهٔ روسای هر ایل که منصب و زمین بطور ارثی بدیشان رسیده صاحب همه گونه اختیارات سیاسی و قضائی

میباشند. روسای عشایر مثل پادشاهان مستبد بر قبیله خود حکومت میکنند. قبیله از افرادی که بعللی از خانواده (نزدیک و دور) و افرادی که بعللی از خانوادهٔ خود رانده شده و بدانها پناه آورده اند ترکیب شده است. اختلافات بین افراد یک قبیله طبق عرف و عادت و قوانین عشایری و بدلتخواه رئیس قبیله حل و فصل میگردد.

۲- عشایر بدو که در صحراها بنگله داری و پرورش چهارپایان و شترچرانی اشتغال دارند و کمتر ایشان بکشت و آبادی زمین میپردازند. ایلات بدو دور از شهر و با شرایط اقتصادی عقب مانده تری از دسته اول سروکار دارند. سادگی، شیاعت، شقاوت، از مشخصات اخلاقی آنها میباشد.

عشایر بدو با لجهٔ عربی فصیح تکلم میکنند و از دو قبیلهٔ بزرگ شمر و خنیزه ترکیب شده که در بیابانهای غربی عراق دورهٔ شبانی خود را طی میکنند. روسای ایل شمر بیش از دیگران اطمینان عاقل اتلیجنس سرویس انگلستان را نسبت بخود جلب کرده اند، و از این راه موقعیت خود را بیشتر تقویت میکنند.

قدرت و نفوذ روسای آنها تا آنجاست که اجازه حمل اسلحه را بهر کسی که مایل باشند، بعنوان محافظت اولیه های نفت، میدهند. از این راه دولت انگلستان یک نیروی مسلح عشایری را برای مواقع باریک در اختیار خود دارد.

۳- عشایر کرد در حوزةٔ علیای رود دجله، و کمی فرات، سکونت دارند. بیشتر کردهای کشور عراق چادر نشینی را ترک گفته بکشت زمین پرداخته و یا شهر نشین شده اند. اکثریت قاطع ساکنین شهرهای خانقین، بعلبچه، سلیمانیه، کرکوک، موصل از کردها تشکیل شده است. چادر نشین های کرد بحسب فصول به بیلاق و قشلاق میروند و از لحاظ اخلاق و زندگانی شباهت زیادی به کردهای ایران دارند. همان عرف و عاداتیکه در قبائل کرد ایرانی دیده میشود در کردهای عراق نیز موجود است. مراسم جشن های نوروز و سیزده بدر بنا همان ترتیبی که در ایران انجام میگردد در کردستان عراق مجراست.

دولتهای عراق نسبت بکردها روش خصمانه ابرار داشته (و میدارند) و همیشه کوشیده اند این اقلیت بزرگ را در اعراب آنجا تحلیل برند. در مقابل، طوائف کرد سعی دارند عادات و رسوم ملی خود را حفظ کرده و بیشتر منوجه افکار مترقی و آزادبخواهانه بشوند.

۴- وضع سیاسی عراق :

کشور عراق پس از اشغال قوای انگلیسی در سال ۱۹۱۸، تا ۱۹۳۱ تحت قیمومت آن دولت میبود. اگر چه قرارداد ۱۹۳۱ استقلال دولت عراق را بصورت ظاهر قبول نموده، لیکن در حقیقت کشور عراق را به پایگامی برای دفاع از هند تبدیل کرده است. در همان مادهٔ اول این قرار داد استقلال خارجی عراق نادیده

قرارداد ۱۹۳۱ بود انجام دهد نامبرده برای رسیدن باین منظور با هیئتی بلندن مسافرت کرد، در عین حال دستور اکیدی برای تعقیب عناصر ملی و مخالفین نقشه های نوگر- ما بانه خود میداد. پس از تهیه مقدمات، یوسف سلیمان (فهد) دبیر اول حزب کمونیست عراق و یکمده از فعالین حزب و عناصر ملی دستگیر گردیدند. دو حزب دست-چپ: «الشعب» و «اتحاد الوطنی» غیر-رسمی اعلام شدند، از طرف دیگر روزنامه های مزدور مأمور شده بودند که مسافرت او را با آب و تابی نقل کرده و ملت را یافتن عرصه جدیدی امیدوار سازند.

ولی تلاش معاون نخست وزیر و روزنامه های مزدور جز بر شدت غضب مردم نیافزود و روز بروز دامنه اعتراضها و تظاهرات وسعت می یافت. مخصوصاً پس از انتشار مواد قرارداد جدید «پرتسموت» تظاهرات از بغداد بشهرستانها سرایت میکرد. در ایشوق نخست وزیر در لندن اظهار نمود که این «اغتشاش بتحرک عده ای؛ کمونیست!» صورت می گیرد. او وعده داد که پس از مراجعت خود آن «عده» را دستگیر و مجازات کند. ولی در مراجعت خود بیفداد مشاهده کرد که این تمام ملت عراق است که برای مبارزه با او واربابانش در یک صف ایستاده است.

مردم سقوط کابینه و انحلال مجلس را سرلوحه درخواستهای خود قرار داده بودند ولی صالح جبر عقب نشست و دستور قتل عام تظاهر کنندگان را داد. در نتیجه زد و خوردی که میان تظاهر کنندگان و پلیس روی داد، چند صد نفر مرد، زن و کودک بچاک و خون غلطیدند. کشته شدن این عده موجب ازدیاد خشم ملت شده، تظاهرات خونین بمرتا مرتب در کشور سرایت کرد. در شهرستانها بقرات خانه های «پروزی» حمله برده و آنها را آتش زدند. صالح جبر در مقابل فشار مردم مجبور باستعفا و قرار از بغداد گردید و تمام اعلامیه های بوج او در توصیف قرارداد پرتسموت وسیعی او در آنکه نهضت ملی عراق را يك «توطئه کمونیستی» جلوه دهد بی اثر ماند.

کابینه جدید بریاست سید محمد صدر تشکیل شد و بوسیله رادبو لئو قرارداد پرتسموت را اعلام داشت. برای طفره رفتن از انحلال مجلس، عبدالاله نائب السلطنه، سمت موصل مسافرت نمود. ولی فشار افسکار عمومی سید محمد صدر را مجبور ساخت تا در بی او بوصول رفته فرمان انحلال مجلس نوری سید را از او بگیرد.

الهای قرار داد پرتسموت لطمه بزرگی بمیت دولت انگلستان وارد ساخت. از مندرجات روزنامه های انگلیسی آن روز بخوبی می توان بدست آورد که نقشه وزارت خارجه دولت «کارگری» انگلستان منحصر بیستن این قرارداد نبود، بلکه برای بدست آوردن موقعیت از دست رفته و محکم نمودن وضعیت متزلزل خود در نظر داشته که بیسناهایی نظیر قرارداد پرتسموت بسا يك کشور های عربی بیند.

گرمته شده و پادشاه عراق را در امور خارجی کشور مازم بمشاوره با پادشاه انگلستان مینماید. در ماده پنجم برای حفظ خطوط ارتباطی امپراتوری، حق داشتن فرودگاه و پایگاه نظامی را بدولت انگلستان میدهد. در ماده هفتم و نواز الحاقی آن بدولت انگلستان اجازه وارد کردن نیروهای نظامی را داده است.

در ایشوق دولت عراق ملزم است که تمام بنادر و فرودگاهها و خطوط ارتباطی لازم را تحت اختیار دولت انگلستان قرار دهد.

ملت عراق الفناء این قرارداد را همیشه سرلوحه مبارزات خود قرار داده بود، و بارها برای الفناء آن اقدامات جدی نمود، ولی همیشه با مقاومت طبقه حاکمه مزدور عراق مواجه شده است.

پس از خاتمه جنگ دوم در توده مردم نهضت جدیدی دیده میشد و از طرف دیگر این نوع قراردادها خود بخود ملتی و غیر قانونی بود. از این روی سیاست-مداران انگلیسی و عمال آنها در عراق بفکر اصلاح قرارداد ۱۹۳۱ بنحوی که با منشور ملل متفق و اساسنامه سازمان ملل متفق مغایرت لفظی نداشته باشد افتادند.

پس از يك توطئه ای که يك عده از نمایندگان مجلس سنا در آن شرکت داشتند، دولت توفیق السویدی در ۱۹۴۷ سقوط کرد. سویدی که در اثر فشار افسکار عمومی گامهای چندی در راه آزادی احزاب و مضبوطات برداشته بود، کنار رفته نوری سعید پاشای معروف کابینه جدید را تشکیل داد. نوری سعید مکار با شرکت دادن دو نفر حزبی، موقعیت نسبه خوبی بدست آورده و بلافاصله اعلان انتخابات را نمود.

پیش آمد جنگ و کوشش احزاب مترقی در مردم عراق تکان شدیدی داده بود. از این روی گول روش عوام - غربیانه این رو با هم را نیخوردند. «حزب التحرر الوطنی» که نیرومند ترین و متشکل ترین احزاب عراق بشمار میرود انتخابات را در این شرایط غیر آزاد تحریم کرد. احزاب دیگر نیز بتدریج مخالفت خود را با این طرز انتخابات اعلام داشتند.

پس از تشکیل مجلس، نوری سعید استعفا داده تشکیل کابینه جدید را بمهده شاگرد خود صالح جبر واگذار کرد. باین ترتیب صالح جبر روی کار آمد و تجدید نظر یا بهتر بگویم «قانونی» ساختن قرارداد ننکین ۱۹۳۱ را جزو برنامه خود قرارداد.

در دوره زمامداری او میان دولت عراق و ماوراء اردن بیسنا پسته شد که من غیر مستقیم دخالت نظامیان انگلیسی را در امور ارتشی عراق تضمین نمود. يك بیسنا دیگری میان عراق و ترکیه پسته شد که میتوان آنرا يك بیسنا نظامی و مقدمه ایحای بیسنا بوسیده سعد آباد دانست. پس از این مقدمات کابینه صالح جبر تصمیم گرفت وظیفه اصلی خود را که عبارت از «تجدید نظر» در

جریو نماینده مجلس عالی عراق میباشد. بیشتر اعضای این حزب از افراد خانوادۀ جریو و خانوادۀ های مؤلف آن میباشدند. روسای قبایل مزبور برای حفظ شخصیت خود دورهم جمع شده اند. از این روی حاضر بتشکیل دولت ملیتاریستی در عراق نیستند و در مواردی بسا آزادیخواهان همکاری میکنند.

این حزب و حزب الوطنی الديمقراطي در مورد فلسطین تابع سیاست حزب نوچه فاشیست استقلال شده و روش خصومت آمیز دولت را تأیید میکنند.

حزب الوطنی الديمقراطي:

این حزب برهبری کامل چادرچی یکی از آزادی خواهان سابق و منجرترین امروز تشکیل شده است. در اثر روش غلط تأمیرده حزب الوطنی الديمقراطي عملاً بدو جناح راست و چپ تقسیم شده؛ افراد فعال و سندیگائی حزب در جناح چپ آن برهبری کامل فرانتی جمع و کم کم از حزب جدا شده. به حزب التحرر الوطنی می پیوندند. در نتیجه مبارزۀ طبقاتی این حزب روز بروز رو بتخلیل میرود تا آنکه امروز بر علیه آزادیخواهان داخل مبارزه شده و دولت مزاحم آنچه چی را که در آزادی کشی دست پیشینیان را از عقب بسته تقویت میکند.

حزب التحرر الوطنی:

یگانۀ جمعیت ملی است که میتوان نام حزب را بر آن نهاد. بسبب همین «گناه» دولت عراق اجازه افتتاح رسمی آنرا نداده و از جمله احزاب غیر قانونی شمرده میشود. هدف این حزب آزادی از قید استعمار و رسیدن بدمکراسی ملی میباشد. مبارزه حزب بیشتر جنبۀ ضد استعماری دارد که بدست طبقۀ فعال انجام می گیرد. تمام کارگران و روشنفکران عراق یا با آنها پیوسته اند و یا نسبت با آنها تمایل و احترامی دارند. بیشتر دانشجویان و دانش آموزان جزء تشکیلات مخفی آنها میباشدند. از این روی فشار عمال استعمار بیشتر متوجه آنهاست. پس از الفاء قرارداد برتسوت و شکست موقتی طبقۀ حاکمه عراق نفوذ و احترام این حزب در میان توده ها افزایش یافته است.

برای تقویت رشتۀ برادری در میان اعراب و یهودیان فلسطین و مبارزه بر علیه اغراض استعماری دولت آمریکا در فلسطین، این حزب جمعیتی بنام «مکافعه الصیوئیه» تشکیل داده که در آن یکمده کارگر و روشن فکر عرب و یهود شرکت می چمتند. چون تشکیل چنین جمعیتی مانع نزاع و جدائی میان توده های عرب و یهود میکشت با خشم طبقۀ خونخوار عراق مواجه شده کلوبهای آنها را اشغال و حزب آنها را غیر قانونی اعلام داشتند.

پس از واقه فوق حمله ارتجاع شدت یافت. رهبران حزب التحرر بازداشت شدند. افراد حزبی در تمام کشور تحت فشار فوق العاده ای قرار گرفتند، حزب التحرر پس از حزب کمونیست عراق یگانۀ

طبقه حاکمه کشور عراق از وقایع ماه فوریه و مارس ۱۹۴۸ عکس آنچه باید بیاموزد، آموخت و هرآن، در فکر تهیه زمینه ای برای انتخابات جدید بودند.

انتخابات درجه اول در یک محیط مغتنقی انجام گرفت، ولی با وجود این یکمده معنایی از ملیون داخل کاندیداها شدند. اما انتخابات درجه دوم در محیط متشنج قضایای ساختگی اخیر (فلسطین) و حکومت نظامی انجام گرفت. عده ای از انتخاب شدگان درجه اول را بازداشت و ترور میکردند.

دکتر بوسف عبود استاد دانشگاه از حزب «دمقراط الوطنی» و شریف الشیخ نویسنده روزنامه «الاساس» ارگان نیم رسمی «حزب التحرر الوطنی» از طرف شهربانی بازداشت شدند. عده زیادی هم مانند شیخ عبدالکریم ماشطه از حزب التحرر در نتیجه تهدید خود را عقب کشیدند.

مجلس جدید عراق در ۲۱ جز بران ۱۹۴۸ مصادف با قضایای اخیر فلسطین تشکیل شد. آقای صدر که وظیفه سنگین خود را انجام داده بود کنار رفته آقای مزاحم پاچه چی اولین کابینه خود را تشکیل داد. وقت هیئت دولت و مجلس جدید فقط بیعت در باره امور فلسطین وضع و خیم ناشی از آن میگردد.

۵- احزاب سیاسی عراق:

در جناح ارتجاعی عراق سه جریان وجود دارد. رهبری این جریانها بر تیب بعهده حزب استقلال، حزب احرار و حزب الوطنی الديمقراطي میباشد. در جناح مترقی عراق دو حزب «التحرر الوطنی» و حزب کمونیست فعالیت میکنند.

حزب استقلال:

حزب نوچه فاشیست استقلال بریاست محمد مهدی کبر، تمام همکاران رشید عالی کیلانی، همکار نازیها، را در خود جمع کرده و راست ترین جناح طبقه حاکمه عراق را تقویت میکند. «این حزب افراد خود را ملتزم میدانند که بر علیه «خرابکاران»! و بضع دولتهای «صالح»! با پلیس همکاری کنند» حزب استقلال همان حزبست که در دوره کابینه اتلافی خواهان الحاق خوزستان عراق میبود و امروز بان عربیک را هدف خود قرار داده است. حزب استقلال در مبارزات خود همان روشی را دارد که دستجات امراض آلمان بکار میبردند: دو «نایبده» را بقیبت خون ۱۵ نفر ب مجلس شورا جای زدند.

این حزب بشیر از همکاران رشید عالی، یکمده از دانش آموزان ساده لوح را فریب داده بدور شمار های نژادی خود جمع کرده است. در عین حال بیپسوجه هنوز نتوانسته است دارای تشکیلات منظم و تئوری هر چند غیر صحیح، شده باند.

حزب الاحرار:

ریاست این حزب بعهده سمد صالح از خانوادۀ

حزب کمونیست عراق :
حزب کمونیست عراق از آگاه ترین افراد طبقه کارگر و روشنفکر عراق تشکیل شده است. هر چند عده افرادی آنها کم هستند ولی در حقیقت رهبری تمام تشکیلات کارگری عراق به عهده این حزب است. فعالیت و نیروی حزب کمونیست عراق بیشتر در مناطق کارگری بترتیب عراق نفت کرکوک، بیجی، خانقین و راه آهن و بنادر و کارخانجات و مدارس متمرکز شده است.

ارگان آن القاعده است که بصورت مخفی منتشر و دست بدست میگردد. حزب کمونیست تشکیلاتی جدا از حزب التحریر دارد ولی در این شرایط لازم میدانند با آن حزب همکاری نزدیکی داشته باشد؛ از این روی افراد فعال آنها در حزب دوم نیز شرکت میکنند.

دبیر اول حزب کمونیست آقای یوسف سلمان (فهد) از مبارزین با سابقه عراق محکوم باعدام و پس از زندان ابد شده است و امروز نزدیک بدو سال است که در زندان بسر میبرد.

در ۱۹۴۵ پس از شکست فاشیسم دسته ای از افراد حزبی بچپ روی دچار شده منجمله تصمیم یعنی ساختن حزب گرفتند. این دسته برهبری داود الصایغ و عزیز الشریف در حزب کمونیست انتماب کردند و دو حزب یکی بنام الرابطة الشيوعية و دیگری بنام حزب الشعب را تشکیل دادند که پس از چندی غیر قانونی اعلام شدند.

اتحادیه های کارگری عراق :

عراق کشور بیست زراعتی و کارگران آن محدودند بکارگران شرکتهای نفت و کارگران راه آهن و چند کارخانه شخصی کوچک. با تمام اینها پس از شکست فاشیسم در میان این طبقه جنبش شدیدی ایجاد شده که پس از تحمل فداکاریهای زیاد موفق گردیدند اجازه افتتاح چند اتحادیه را در بغداد و شهرستانهای عمده عراق بگیرند. استقبال قابل ذکر توده کارگران اتحادیه های خود موجب ترس طبقه دزد و خیانتکار عراق شده و از همان ابتدا مواجه با فشار طاقت فرسای پلیس گردیدند. فعالین اتحادیه ها بزندانها و تبعیدگاه ها روانه شدند.

با وجود تمام فداکاریها، امروز اکثر از چند اتحادیه کارگران و پیشه وران بگنتریم، سندیکا های درستی در کشور عراق موجود نیست.

یکی از مبارزین بغداد میگفت « در این شرایط که ما مجبوریم مبارزه خود را بصورت مخفی ادامه دهیم احتیاجی با اتحادیه نداریم. کارگرانی که حاضرند با این شرایط ناگوار مبارزه خود را ادامه دهند لیاقت حزبی بودن را بعد کافی دارند، و لازم

نیست که مبارزه خود را منحصر بامور اقتصادی آنی کنند؛ و برای جبران نقطه ضعف این روش حوزه ها را بطور محلی تقسیم بندی کرده ایم.»

۶ - عراق و مسئله فلسطین :

مسئله فلسطین دارای ریشه های عمیق تاریخی و اقتصادی میباشد که از موضوع بحث ما خارج است، آنچه نسبتاً تازه گی دارد آنستکه پس از خاتمه جنگ دوم جهانی و برهم خوردن توازن میان کشورهای استعماری و حمله جدید سرمایه داران امریکائی برای تصاحب بازارهای خاور میانه، دولت انگلستان در تصمیم خود راجع با ایجاد کانون ملی یهود (بنا بر وعده بلفور در ۱۹۱۷) تجدید نظر کرد تا مگر با این وسیله نظریات امپریالیستی خود را اجرا نماید.

برای این منظور تصمیم گرفت که نیروهای عربی را تحت فرماندهی ژنرال گلوب پاشا و ارد فلسطین نموده این قسمت را ضمیمه ماوراء اردن نماید تا بدین ترتیب گام مهمی در راه تشکیل سوریه بزرگ بردارند با ضمیمه شدن این قسمت ب ماوراء اردن نفوذ انگلستان طبق معاهده ظامی منقده میان ملک عبدالله و دولت انگلستان در ۱۹۴۶ در فلسطین مستقر خواهد شد.

درواقع مخالفت انگلستان با تصمیم ملل متفق دایر بر، خاتمه دادن قیمومت بر فلسطین و تقسیم آن بدو دولت عربی و یهودی تنها از این نظر است. انگلستان بویج وجه حاضر نیست موقعیت استراتژیک مهم فلسطین را، که در عین حال منتهای لوله نفت عراق است، از دست بدهد و آنرا به دولتی بسپارد که معلوم نیست تا چه حد تابع سیاست انگلستان بماند. از این روی فعالیت سیاسی و نظامی ژنرال گلوب و ژنرال کلایون در عربستان در درجه اول متوجه موضوع فلسطین گردیده است.

بالاخره ژنرال ژون پاکت گلوب پاشا فرمانده نظامی نیروهای عربی پس از اتمام قیمومت انگلیس بر فلسطین و تخلیه آن، بلا درنگ در شب ۱۵ ماهه در آس نیروهای اجیر عربی وارد فلسطین گردیده.

جنگ فلسطین بمنظور مشغول داشتن وظیفه ساختن ارتشهای عربی و منحرف نمودن افکار عمومی از اقامت نیروهای انگلیسی در عراق، مصر، ماوراء اردن و فروخته شده مردم را بعنوان «چپاد» مقدس بر علیه « یهود » بپیچیه های جنگ فرستادند.

میلانین هر بی انگلستان سعی میکنند موضوع دولت یهودی را در فلسطین مانده بزرگترین خطری که متوجه کشورهای عربی و اسلامی گشته و انود کنند تا اولاً خطر بزرگتر، یعنی خطر توقف قشون انگلیسی، را کوچک و بی اهمیت جلوه دهند و در تانی مردم را از توجه بخرابی اوضاع اقتصادی و اجتماعی امروزه که ناشی از روش غلط زمام داران عربی است بازدارند.

تعلیقات ضد یهودی بوسیله معاضل حا که با آخرین حد شدت رسیده است. هزاران صمیم دانیل عضو سنای عراق

کرده اند .

کسانی که در نهضت اخراج عراق بر علیه صالح جبرو قرارداد ننگین بر سهوت قیام نموده اند بنهت کمونیستی دستگیر میشوند .

از طرف دیگر گذشته از تظاهرات علیه آمریکا و تهدید او با افشای امتیاز شرکت نفت سعودی و امتیازهای دیگر ، هر روز تصویب نامه های جدیدی علیه تجارت کشورهای دیگر دولت اسرائیل را بر سهوت شناخته اند صادر نموده و کلاه های آنها را محدود یا ممنوع ورود میسازد . خریدن اجناس امریکائی را تحریم میکنند ، مردم را وا میدارند بفتح دولت انگلستان و خلیه امریکا تظاهرات کنند .

چنگ چند ماهه اخیر فلسطین برای مات قهر عراق اثرات شومی بیار آورده است . گذشته از سر بازان زیر برجم ، یک عده زیادی از سر بازان آماده بخدمت را زیر برجم کشته اند . وسائل نقلیه را برای نقل و انتقالات ارتش بزور کنتراست میکنند و علت کم بود آنها مردم را در فشار گذاشته اند . محصولات تاسستانی و میوه جات دهقانان در دهاست میگردند و مردم شهرستانها در سختی میگردانند ...

چیز چند نفر کنتراستی ارتش و چند نفر قاچاقچی که نفت و بنزین را بفلسطین قاچاق کرده و در بازارهای سیاه آنجا بچندن برابر بفروش میرسانند ، بجای آن اسلحه های گمری و غیره را وارد عراق میکنند ، سایر مردم در آتش چنگ فلسطین میوزند و قدرت نفس کشیدن را ندارند .

دولت عراق برای تهیه هزینه چنگ و تامین مخارج بیپوده افسران ارتش ، مالیات کم رشکئی بر دوش توده زحمتکش عراق تحمیل نموده است . گذشته از مالیات سنگین و اضافی که بعنوان کمک با آزادی فلسطین از کلاه های وارداتی در گمرک گرفته میشود ، هر روز فده ای و باش و توفاشیست بیازارها ریخته بعنوان کمک بارتش « نجات بخش » گلوی مردم فقیر را می فشارند و اگر کسی قدرت اعانه را نداشته فوراً کمونیست ، صوفی میشود .

آقای بحرانی وزیر دارائی سابق بعات مخالفت با بودجه کشور از کابینه بیرون رفت . نامبرده در مصاحبه خود با روزنامه دست راستی «الزمان» گفته است : من معتقد بودم که بایستی برای استوار ساختن وضعیت متزلزل اقتصادیات کشور پس از چنگ دوم جهانی ، فکر اساسی کرد ؛ سطح زندگی مردم را بالا برد ؛ کارخانهائی برای ساختن قند و شکر و سیمان وارد ساخت ؛ اگر دولت نقشه های مرا می پذیرفت امروز ناچار نمیشد که بسا وضع مالیات مستقیم کم ملت را خم تر کند . خوب بود بجای آنکه مجلس در این دو هفته اخیر مالیات مستقیم را تصویب کند متوجه نروندانی میشد که در اثر چنگ دوم دارای سرمایه های کلانی شده اند .

در تیر ماه گذشته در مجلس سنا از این تلبیقات ضد یهودی که بنام ضد صهیونی انجام میگردد کله کرده و فشارهای وارده بر اقلیت یهودی را روش غیر انسانی خوانند .

دولت عراق اوضاع فلسطین را بهانه قرار داده حکومت نظامی را در سراسر کشور اعلام نموده و برای قانون شکنی های خود مجوز تازه ای مییابد . منجمله اعتصاب هفت هزار کارگر شرکت نفت کرکوک که بمنظور بالا بردن دستمزد از روز ۶ اردیبهشت شروع شده بود ، بزور قوای انتظامی پس از ۲۴ روز مقاومت در ۵-م شکسته شد .

برای آنکه کارگران اعتصابی مطالب خود را بمع زمام داران نالایی خود برسانند از کرکوک پیاده قصد بغداد را کردند ولی بپس از رفتن آنها ممانعت بعمل آورده از آنها میخواهد که نمایندگان خود را انتخاب کرده ببغداد بفرستند . لیکن نمایندگان انتخاب شده اعتراضی بارسیدن بیابخت بازداشت میشوند .

دولت عراق مارک کمونیستی و صهیونی را بکارگران مبارز میزند . چاقو کشان حزب توفاشیست استقلال بکارگران اعتصابی حمله کردند و برای پوشاندن زشتی عمل خود مدعی شدند که این اعتصاب وضعیت سوخت آرتش عرب را در فلسطین دچار اختلال میکند .

عمال دولت انگلستان از بزرگ جلوه دادن مسئله خطر صهیونی و برادر و خن چنگ در فلسطین چند منظور دارند : مبارزه علیه عناصر ملی بعنوان همکاران صهیونیها و سرکوبی نهضت اخیر ، و نیز مبارزه خلیه نفوذ اقتصادی آمریکا که از چندی پیش در شبه جزیره عربستان بطور محسوسی رو باز دیاد میرفت . از طرف دیگر افکار عمومی را از جریان واقعی و عال حقیقی بدبختی منحرف کرده بطرف صهیونیها متوجه می سازند . برای این منظور افسانه های خنده آور را از بدجنسی نژاد یهود ساخته در روزنامه ها و مجلات مزدور خود انتشار میدهند .

برای منظور اصلی خود ، دولت عراق دوه ماهه مارس حکومت نظامی را در سراسر کشور اعلام نموده و عناصر «مشکوک» را بعنوان خرابکاران بازداشت و در دادگاه های نظامی محاکمه و باعمال شافه محکوم نمود . اخیراً قانونی از مجلس شورای «ملی» عراق گذشته است که عجازات کمونیستها و صهیونیستها را تا اعدام رسانده است .

سازمان «اتحاد الطلبة» که از دانشجویان و دانش آموزان دبیرستانها تشکیل شده غیر قانونی اعلام شده ، رهبران و فعالین آنها مورد تعقیب و بازداشت قرار میگیرند . دبیر اول اتحادیه آقای جمفرلیان بازداشت گردیده است . دانش آموزان بگناه عضویت در این سازمان از مدارس اخراج میشوند .

تمام روزنامه های مخالف و آزادسوخواه را توقیف نموده و گاهی مدیران آنها را نیز بازداشت

نیروهای صلح

دسته های کار جوان

خوب و شديدي برپا گشت بطوریکه فردای آنروز رفتن بلغارها برای بریکاد فرانسوی باعث تاسف گشت.

دو شعبه کار شروع شد. صبح پیش از ساعت پنج با صدای سوت همه از خواب بیدار میشدند. بعد از ورزش، شستشو، لباس پوشیدن و چای صبحانه ساعت شش و پنج کم دو دسته چهل نفری اول بطرف زمین کار رهپار می‌گشتند. روزهای اول پایه پل بزرگی را حفر میکردیم و از بالا فقط سربیل‌ها که خاک را از طبقه به طبقه دیگر میریختند دیده صدای توام بیل و خاکی که بتدریج بروی سخته‌ها انباشته میشد شنیده می‌گشت. کار با شدت زیادی سه ساعت متوالی جریان داشت. ساعت ۹ سوت اول همه را برای ۲۰ دقیقه استراحت دعوت مینمود. ما با اشتیاق تمام نان و مریای خود را می‌پلیدیم. قیافه تیز و شسته و رفته دخترها و پسرها عوض شده بود. همه خاکی بسا سروروی سرخ و عرق کرده با لباسهای گلی خود روی غلظهای کنار رودخانه نشسته برای اولین بار ارزش کار، اهمیت نیروی کار و کارگری را در خود حس مینمودیم.

ساعت ۹ و ۲۰ دقیقه از نو همه به محل کار خود برمیگشتند و صداهای یکنواخت بیل و کلنگ و گاری دستی که اغلب با خنده و آواز بعضی‌ها که نیروی بازوی خود را بر سختی صخره و خاک چیره میدانستند توام بود، از نو بلند میشد.

روزهای بعد ما در دامنه بزرگ دیگری کار کرده محل گذاشتن ریل‌ها را حفر نموده مسطح کردیم و خاک را توسط واگونها بزرگ به نقاطیکه جاده باریک بود برده بدره سرازیر مینمودیم. در دو طرف ما دو دسته دیگر خاک و سنگ را به دو انتهای تپه میبردند و قسمتی از دو پل را خاکریزی مینمودند. در تمام این مدت روز بروز ارزش واقعی کار بر ما واضح تر می‌گشت. در صورتی جوان و پشاش تمام آنها بیکه تا بجا نماندند يك متر مکعب خاک حمل کردن یعنی چه و نیروی ملیونها امثال ما چگونه برای ساختن پایه‌های اجتماع جدید بکار میرود و بهتر برحسانه در کشورهای سرمایه داری از این نیرو سوءاستفاده میشود و چگونه در اثر جنگ زندگی و کار آنها یکبارگی از بین میرود. در صورت و در نگاه آنها يك حالت جدی جدیدی پیدا شده بود که نشاط آنها را همیتر مینمود زیرا معنی مبارزه خود را بهتر درک نموده بودند. کار اولین تجربه بزرگ ما را شامل میشد و اعم از دانشجو که اکثریت دسته ما را تشکیل میداد معلم و کارگر و بی‌شغل در سایه هدف جدید و بزرگ، با دیدن طرز کار جوانان سلواک برای ساختن کشور و برای بهبودی اوضاع مردم همه در خود ایمان جدیدی را حس مینمودند.

در این مقاله رايکي از دانشجويان ايراني - راني مقیم پاریس که اخیرا بهسراهی بریکاد جوانان فرانسه برای کار کردن در راه آهن چکسلواکی به پراگ رفته است برای ما فرستاده است.

۲۷ ژوئیه - ترن مخصوص ما ساعت ۱۰ شب با چند مسافر جوان، نیرومند و پشاش فرانسوی در میان فریادهای مشایعت کنندگان از کارشوق بطرف مرز آلمان حرکت نمود تا پس از گذشتن از جنوب این کشور مسافری خود را به پراگ برساند.

در واقع این مرحله خود بیروزی بزرگی بود. زیرا مقامات فرانسوی و آمریکایی برای جلوگیری از عملی شدن این مسافرت تمام هم خود را بکار برده بودند، اولی برای ترتیب مسافرت - ترن - اجازه نامه ها - موانع مفصل پیش پای تشکیلات جوانان گذاشته دومی تا پنج روز پیش از حرکت از دادن اجازه عبور از منطقه اشغالی خود در آلمان ممانعت ورزیده بود و بهر وسیله میخواست از رفتن این گروه جوان و تماس آن با ملل شرق اروپا جلوگیری نماید. بازی در مقابل پشتکار و اراده جوانان تسلیم هر دو قطعی بود و قسمت اعظم دسته های کار براه افتادن بقیه نیز چند روز بعد با آنها پیوستند. ولی باز از دادن اجازه نامه به پنجاه نفر بدون دلیل خودداری شد.

از دقیقه اول مسافرت، واگونها مراکز شدیدی فعالیت بودند. دسته ها با یکدیگر آشنا میشدند، افراد یا یکدیگر تماس می گرفتند، برنامه های کار و فعالیت های دیگر فرهنگی و تربیتی منظم می گشت و هر کس خود را برای وظیفه بمدش حاضر مینمود. ۳۶ ساعت بعد در پراگ دسته ها منظمی از یکدیگر جدا شدند.

یکدسته ۵۳ نفری بطرف لهستان، یکدسته ۱۳۰ نفری بطرف بلغارستان، یکدسته ۱۰ نفری بطرف رومانی و دو دسته دیگر بطرف سلواکی و دیگری بطرف منطقه کارمراوی رهپار شدند. همه بطرف يك زندگی پر از نشاط، کار و فعالیت پر از تجربه های جدید در حین عمل میرفتند. دسته ۱۷۲ نفری ما که مقصدش راه آهن جوانان در سلواکی بود، پس از گذشتن از مناطق شمالی چکسلواکی به زون Zvolen رسید. منطقه کار ما در نزدیکی شهر Bonska Bystrica با تسکایس ترپسا، مرکز جنبش های نظامی سلواک در اوت سال ۱۹۴۴ واقع بود.

در محل اقامت يك بریکاد بلغار که جای خود را بنا میداد استقبال گرمی از ما نمود و از همان اول با رقص و آواز و با صحبت با تمام زبانهای ممکنه علامتات برادری و یگانگی بین ما و آنها رد و بدل میشد و يك دوستی

سیاسی کشورهای مربوط روشن میگشت بلکه نتایج تجربیات نیز رد و بدل شده زنجیر یگانگی بین جوانان پیش از پیش محکم میشد.

در مدت اقامت ما از اوضاع و کار جوانان در بلغارستان، آلبانی، لهستان، نروژ، ایران، اتریش و فلسطین (جوانان اسرائیل) مطلع شدیم و نمایندگان بریکادمانیز را جمع به مبارزه جوانان در شرایط کنونی فرانسه برای دسته‌های دیگر صحبت کردیم.

آنچه که برای ما از تمام این سخنرانیها و بحث‌ها روشن گشت دیدن تفاوتی بود که بین سازمان و فعالیت جوانان در کشورهای سرمایه‌داری و در کشورهای دموکراسی جدید وجود دارد و تحول را در دو مرحله بسک اجتماع بخوبی نشان میدهد. در کشورهای رژیم سرمایه‌داری مانند نروژ، فرانسه، اتریش، جوانان متفرقه و در زمینه جنبش‌های مختلف قسمت خود را بخوبی نمیتوانند تشخیص دهند. تشکیلات آنها آزادی ندارد و از آن پشتیبانی نمی‌گردد. آنها در یک مرحله مبارزه برای کسب آزادی میباشند و مستقیا در زندگی ملی بعنوان نیروی خود آگاه آینده کشور شرکت میکنند. هنوز بسیاری از این جوانان و حتی تشکیلات متعدد آنها منافع خود را نمیتوانند تشخیص بدهند و بیشتر از همه وجود اختلاف طبقاتی را دست‌ماشردند. نمیکارند جوانان دانشجو با جوانان کارگر و دهقان یگانه شوند. بدین ترتیب بین دو نیرو که هر یک ضامن آینده و خوشبختی یک ملت هستند همسکازی وجود ندارد.

در کشورهای دموکراسی جدید جوانان با دیدن احتیاجات شدید ملت و میل به پیشرفت مستقیا در نقشه اقتصادی شرکت میکنند. و برای این فعالیت در درجه اول تشکیلات باهم یگانه میشود و بدین ترتیب یگانگی در صفوف جوانان بوجود میآید. مثلا در بلغارستان چهار تشکیلات جوانان که پس از جنگ بوجود آمد امروز در یک تشکیلات یگانه شده است و بر نامه آن همان برنامه جبهه ملی است. در حدود ۲۵۰ هزار جوان امسال در بلغارستان در ساختمانهای مختلف مانند شهر دیستروگراد ویاسند و پا را آهن سرتاسری شرکت کرده‌اند و علاوه بر آن در هر منطقه برای کمک و پیشرفت اقتصادی از جوانان همان ناحیه دسته‌های کوچک

و بزرگ تشکیل میگردد. در لهستان نیز اتحاد جوانان در مرحله عملی شدن است. در چکوسلواکی کایه سازمانها در اتحاد جوانان چک و اتحاد جوانان اسلواک عضو هستند.

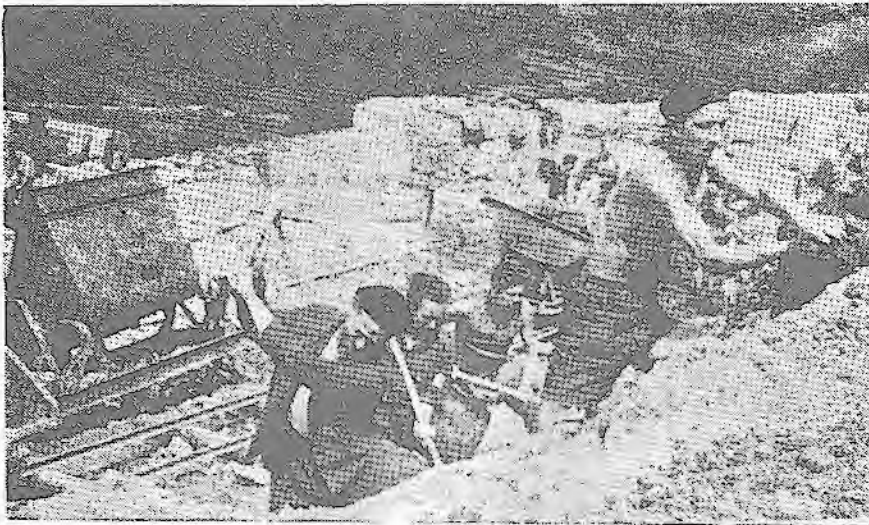
مردم و دولت مستقیا از این سازمانها پشتیبانی میکنند و با تربیت سازمانها علاوه بر نامه تربیتی وسیع خود را در کار و زندگی دسته جمعی پیور اجرا گذاشته جوانان را نسبت بر زندگی قلمی و آینده بیدار میکنند. تشکیلات کاملا توسط خود جوانان اداره میگردد و این خود فرصتی بآنها میدهد که تجربه کرده مسائل را تشخیص داده بعل آنها بکوشند. این تغییرات در اثر از بین رفتن

طول راه آهنی که از هرنسکادو براوا Hrnaska Dubrava به Banska Stavnica بانسکاستاونسکا میرفت در حدود ۲۳ کیلومتر بود و طول قسمتی که جوانان ساختن آنرا بعهده گرفته بودند یازده کیلومتر. جوانان قسم بودند اینقسمت را در دو سال بسازند و با وجود عدم قبول در مرحله اول، مهندسین با دیدن نتایج کار و حرارت جوانان در مرحله دوم مجبور شدند بپذیرند که راه آهن جوانان در مدت دو سال (بجای یازده سال) تمام خواهد شد. ساختمان بید این خط بعهده شرکتهای خصوصی بود و با وجود چهارصال کار هنوز اثر مهمی از کار آنها دیده نمیشد، اینها تفاوت دو نوع کار: کار با هدف برای پیشرفت کار برای نفع شخصی یعنی استثمار است. ساختمان این خط در نقشه دو ساله پیشروینی نشده بود و جوانان اسلواک با در نظر گرفتن خدمت که اول از اجاعط مربوط نمودن یک مرکز مادن (مس و طلا) به خط بزرگ و ثانیاً از اجاعط پیشرفت و تغییر زندگی مردم در این دره و ثالثاً از اجاعط مورد استفاده قرار دادن دره برای سازمانهای بهداشتی و فرهنگی (مراکز اردوهای کودکان) برای ساکنین اطراف، میتوانستند انجام دهند، ساختمان آن برداشته و راه آهن را برای جمهوری خودارزان تمام کردند. بهلا و در چکوسلواکی این تنها کار جوانان نبود بلکه دسته‌های دیگر در مراوی در ساختن راه آهن- شوهرها و یسلی در سرحد لهستان و در برداشتن محصول شرکت مینمودند.

ساعت دوازده و بیست دقیقه کار ختم میشد. بیل و کلنگ‌ها بمحل خود قرار میگرفتند. افراد دسته‌ها خسته ولی راضی از خود و کار خود آفتاب سوخته، سالم و بسا نشاط از تپه بطرف جاده سرازیر میشدند. آنطرف رودخانه همگی بصف با پای منظم با یک سرود طلب انگیز بطرف محل اقامت یعنی تالارهای چوبی و بزرگ خود رهسپار میشدیم. در همین موقع دسته شماره دو، دسته بند از ظهر، از تپه بالا میرفت تا جای ما را در محل بگیرد و کار را ادامه دهد.

سنتو و آب اولین فکری بود که بهنر هر یک از ما خطوط میکرد. رودخانه که روز پیش سدبندی کرده بودیم شای روزانه ما را تضمین نموده بود. تا ساعت دو غدای ظهر تمام میشد و افراد هر یک برای استراحت بکوشه‌ای میرفتند.

بعد از ظهر مختص برنامه فرهنگی و ورزش بود. اغلب ساعت ۳ و نیم نمایندگان از طرف یکی از بریکادهای دیگر به اردوی ما آمده از اوضاع عمومی کشورشان و از زندگی و از مبارزه جوانان با اطلاعات مقید و متصل میدادند. زندگی ما در اردو نه تنها از اجاعط کار و یازده آن و ساختن راه آهن ۱۱ کیلومتری اهمیت داشت، بلکه بهترین فرصت برای تماس گرفتن با جوانان چکوسلواک و کشورهای دیگر بشمار می‌آمد. در این تماس مسائل کنونی موجوده برای جوانان هر کشور مورد بحث قرار میگرفت، از مبارزه‌ها شرح داده میشد و باین ترتیب نه تنها ذهن جوانان نسبت بر زندگی اوضاع اقتصادی و اجتماعی و



يك منظره از جوانان در حين كار

و شجاعت قرار گرفت. حتی مارك نیز در این محیط کار برای آینده، هیت خود را از دست می‌دهد و واقعیتی غم‌انگیز و در عین حال ساده می‌گردد.

آه و سوزن‌ها فقط بیک حزن درونی و واقعی که در نگاه، در صورتهای جوان، و در لبهای بهم فشرد شده نقش می‌بندد تبدیل می‌شود و کار همچنان ادامه می‌یابد و مارك یکی باعث قطع کار نمی‌گردد بلکه باعث خدمت‌کار می‌شود.

علاوه بر: وزنامه ديواری در مدت اقامت در نمایشگاه، یکی از تاریخ‌آزادی باریس توسط مردم آن در ۱۹۴۴ و دیگری راجع بزنده‌گی و شرایط آن در ایران و سبک جدید و ساده و مودرنی برای نشان دادن حقایق بشمار میرفت و در ضمن از لحاظ هنری تازه‌های پر قیه برآورد برداشت.

در برنامه هنری مایزان زنده‌گی جدید پیدا بود. نقش‌های ملی، آوازهای ملی و محلی، با اشعار و سرودهای انقلابی توأم می‌گردید و بهجذب اردو لطف بخصوصی می‌بخشیدند شبهای پر بیکادرا مملو از نشاط می‌نمودند آواز سرود ملل دیگر را یاد می‌گرفتند زیبایی آنرا دوک می‌کردند و در میان کلمات اشعار و خصوصیات محلی را تشخیص می‌دادند؛ این نیز وسیله برای نزدیک کردن جوانان بیکدیگر و ترویج هنر بین‌المللی و جنبه انقلابی آن بود.

بریکاد فرانسه بخصوص کیش انقلابی خود را حفظ کرده بود، برنامه جشن آخرین شب اقامت ما از صحنه‌های انقلاب و جنبش‌های انقلاب کبیر فرانسه سه‌های ۱۸۱۱ - ۱۸۴۸ - ۱۸۷۰ - ۱۹۴۰ - ۱۹۴۴ بوجود

استثمار از طرف يك اقلیت؛ در اثر آزاد شدن نیروی تولید و شناسائی قنوی جوان و میل به پیشرفت نسل آینده است که شرایط لازم نبود و آزادی جوانان را بوجود می‌آورد. همه چیز در این کشورها سرعت بجای می‌برد.

سخنرانیهای دیگری راجع به نهضت نظامی سلواک در ۱۹۴۴، راجع باوضاع اقتصادی چکسلواکی، راجع به انقلاب فوری به اطلاعات ما را راجع به چکسلواکی و زندگی در این چند سال اخیر تکمیل نموده تغییرات اساس و بزرگی را که پس از حوادث فوری در زمینه اقتصادی و اجتماعی عملی گشته بود نشان می‌داد؛ و روزهای بازم بهتر را پس از نقره پنجاهاله که از سال ۱۹۴۹ به مورد اجرا گذاشته می‌شود پیش‌بینی می‌نمود.

پس از کنفرانس، برنامه ورزش و ورزش شروع می‌گشت ما با داشتن يك سازمان ورزش جدی در بریکاد فرانسه از این قسمت نتوانستیم زیاد استفاده کنیم ولی احتیاج بیک سازمان بهتر و جدی تر برهنگی معلوم گشته بود و این مطلب مهم را بعنوان تجربه در خاطر ثبت کردیم تا در بیکارهای بعدی از این نفس جلو گیری شود.

ولی برنامه فرهنگی ما فقط به سخنرانیها محدود نمی‌گشت بلکه سخت روزنامه ديواری خود برای شرح، انتقاد و پیشنهاد برای بهبود تشکیلات داخلی و برای يك فعالیت تنظیم ادبی مفید بود. اشعار گفته شده در این مدت واقع بین لطف سخنان و ذوق بعضی از افراد را می‌رساندند خصوص مارك یکی از بقای ما در اثر يك سادگانه ترن، که در همگی ما تاثیر بسیار عمیقی نمود و حزن و غم را بیکباره دور کرد و پر شور زندگی ما برقرار ساخت. موضوع یکی از اشعار غم‌انگیز ولی مملو از تصمیم

بود گرانبها برای جوانان فرانسوی که فردا سوسیالیسم را در کشور خودشان بنا خواهند نمود.

هفته آخر ما بگردش در چکسلواکی گذشت. در تورچایسکی میرتی مارتین به مرکز فرهنگی سلواکی رفتیم و فعالیت این مرکز بزرگ را از نظر علمی و مطبوعاتی مشاهده کردیم. موزه ملی بزرگی که در این شهر واقع است شامل تروتهای ملی لباسها و اشیاء و زندگی مردم سلواکی است که بطرز بسیار گیرنده منظم گشته است.

کوههای ناترا، طبیعت شمال سلواکی، جنگلها، آبشارها، و غار بخی بزرگ بکبار دیگر زبانهای فوق العاده سلواکی را بر ما روشن ساختند. آنچه که در تمام راه جلب توجه ما را میکرد همانا ساختمانهای جدید بود، همه جا مدارس و خانه های جدید ساخته میشد، حتی صیك ساختمان يك مدرسه در دهکده که خانه ها و مردمش هنوز آن حالت قدیمی را دارا بودند موضوع بحث بزرگی در اتوبوس ما شد و بالاخره عقیده بر آن گشت که امروز باید مردم بازندگی نوین و وسایل جدید زندگی که آنها را از پردگی احتیاجات اولیه خودشان آزاد میکند خوب بگیرد، در مقابل این پیشرفت سریع رسوم سنت و کهنه پایدار نخواهد ماند. از مطالب جالب توجه دیگر حفاظت ساختمانها توسط خودکارگران بود. به علاوه در تمام مدت سه روز مسافرت با مسرازی نیز برنظروردیم.

پس از این گردش باز بارود بازگشتیم، و این بار چون آنها برای همیشه ترك میكشیم تاسف زیاد بود. همه میل داشتیم بازمانیم و در این محیط بکار ادامه دهیم. برایتسوادا پایتخت سلواکی مقصد بعدی و پراك مهمل ملاقات تمام بریکادها بود.

پس از يك روز اقامت در پراك و دیدن شهر بطرف پاریس حرکت نمودیم. ترن ما با پرچمهای فرانسه تزئین شده بود. شرح حالت دسته ها و افراد از تصور من خارج است. فقط صدای هورا، خنده ها، هیجان و شعارهای یگانگی و برادری بزبانهای مختلفه، سرودهای فرانسوی، بلغار، سلواک، صورتهای آفتاب پسوخته چشمهای برار شادی. لباسهای ساده کارگری خاکستری و سربرنگ در گوش من طنینی میاندازد و هنوز در مقابل چشم من نمایان است، پنجره های ترن يك يك از نظرم میگذرند، دسته های سلواکی، برادری، بلغارستان، رومانی لهستان همه در باره جمع بودند و محیط ما باز يك محیط بین المللی شده بود. در پراك يك بریکادا انگلیسی و يك بریکادا دانمارکی که اولی از مراوی و دومی از یوگسلاوی می آمد ملحق گردیده بود.

۳۶ ساعت در ترن با يك زندگی جدید در بین جوانان پرشور، رفت و آمد درواگونها تلمع نمیشد. همه برای هم تهریف میکردند، یکی از بلغارستان و سد بزرگ گنورگی دیپتروف میگفت، دیگری از کوشش شدید جوانان رومانی برای ساختن راه آهن در کوهستان تهریف میکرد و شجاعت آنها را می ستود سالهای کار و مهادت دست بدست میگشتند و مورد تحسین قرار میگرفتند کلمات.

آمده بود که هر دسته بنوبه خود یکی از آنها را محسوس می نمود.

سه هفته کار ما در (تراتمداره) راه آهن جوانان، با چنین برنامه روزانه بایان یافت و میتوانم بگویم که این برنامه روزانه مفصل و مسائلی که در اطراف آن برای بریکاد ما میبایست حل گردد یکی از موثرترین تجربیات و مرحله های تربیتی ما را شامل گردید.

ما از يك کشور سرمایه داری می آمدیم - جوانان این کشور هنوز به انضباط در زندگی دسته جمعی عادت نداشتند و باین ترتیب در اولین هفته با در نظر گرفتن بعضی جزئیات مانند سر ساعت حاضر شدن، بصف رفتن، بالا بردن پرچم صبح ها و باین آوردن آن هنگام غروب، حاضر باش دسته جمعی، یا در مقابل ممانعتی که از آنها برای خارج شدن از محیط اردو میشد عناصر ناقد، زُرشد اجتماعی دسته ما به انتقاد شدید پرداختند و حتی گاهی این انضباط رده را به میلنا ریسم تشبیه می کردند.

با این ترتیب برقرار نمودن انضباط در دسته ما برای مسئولین دشوار شده بود زیرا هر کس بشکر خوشی خود میل میکرد بطرفی برسد. سه هفته اقامت و کار در اردو بلا بدسته ما ثابت نمود که حداقل انضباط برای زندگی دسته جمعی، برای انجام دادن کار مثبت، برای عملی نمودن برنامه سنگین کاربندی و فرهنگی بمنزله شرط اولیه بشمار میبرود و صف رفتن نه تنها میلیتاریسم نیست بلکه در موقعی که همه خسته از کار بر میگردند راه بازگشت را کوتاه تر مینماید و روحیه را قوی نکم میدهد و يك حس یگانگی بین افراد ایجاد میکند.

این موضوع در چند جلسه عمومی مطرح گردید و همین جوانان در پایان اقامت ما خود مأمور انضباط بودند و میدانستند برای اتمام فرصت باید هر کس بهترین سعی خود را در برقراری آن مینماید. در این انضباط ساده و لازم زندگی اجتماعی افراد نیز متوجه این حقیقت و شرط مهم مبارزه میشوند. دیگر نباید بی هوس افرادی و منافع و خوشگذرانیهای شخصی رفت بلکه باید مقصود و منافع اکثریت را در نظر داشت.

در همین مدت بارور بودن مسائل راجع غذا و کار داخلی اردو که تنظیم همگی بعهده خود بریکاد بود همکاری خوبی بین سازمان سلواک و فرانسوی ایجاد شد که نشان میداد طرفین از مشاهدات و تجربیات خود نتیجه میگیرند و هر دو برای پیش رفتن بسوی مقصود میکوشند. این مسائل از طرف دیگر باعث گردید که جوانان دسته ما اهمیت و دشواری کار سازمانی را درك کنند و آنها را بیکه با این فکر آمده بودند که زندگی در کشور دموکراسی جدید بهشت است (البته ناآوردی که آنها از بهشت داشتند) و همه چیز خود بخود کار میکند دیده اند که سوسیالیسم یا فکر و کوشش و جدیت دائمی، با انتقاد مثبت و سازند و سعی در رفع نواقص با نتیجه گرفتن از هر مسئله جدیدی بوجود میآید و کار سبکی نیست، بهشت آن در حرارتی است که برای کار و پیشرفت و آزادی واقعی وجود دارد. این تجربه ای

بهتر وبا تماس گرفتن با مردم مشرق اروپا برای تحکیم روابط دوستانه و برادرانه مستقیماً کوشیده بودند، با نیروی خود نشان دادند که برقراری صلح با وجود تبلیغات شدید امپریالیسم برای ایجاد نفرت بین مردم، برای ایجاد نفاق و محیط لازم برای جنک امکان دارد و نیروهای صلح ودموکراسی در دنیا اکثریت دارند. در همین مدت در ورشو کنفرانس بین‌المللی جوانان کارگر صورت گرفت. این نیز ضربتی به مخالفان نفاق‌انگیز بود و کنفرانس روشنفکران و دانشمندان وادبیا برای صلح متعاقب آن عظمت نیروی صلح‌طلب و ترقیخواه را تأیید نمود.

در این شب پس از یکماه کار وگردش و تجربه یکی یکی این جوانان در پنج و خم کوجه‌ها، در زبرسایه و روشنی خیابانهای پازس و در بله‌های ترن زبرزمینی دور میشدند چنین بنظر می‌آمد که شبکه‌ای بروی شبکه‌های دیگر از عناصر فعال، سالم و با تجربه در گوشه و کنار پراکنده میگردد تا بترویج عقاید صلح‌طلب و عدالتخواه بپردازد. و نمونه آن در همان شب نشان داده شد. روزنامه پوپولار Populaire که از مرکز ساده رفیق ما برای تبلیغات نفاق‌انگیز خود استفاده کرده بود در آن شب مجبور شد از صد نفر جوان پندبرائی کند. این صد نفر با وجود خستگی مسافرت با کوله‌پشتی‌های خود به اداره روزنامه رفتند و درخواست کردند که این خبر تکذیب گردد. جوانان خواهان حقیقتند و نمی‌گذارند از کار وزندگی آنها برای تبلیغات دروغ و بیشرمانه استفاده گردد.

صوفیا، ورشو، بیل، واگون، تاترا، کلنک، آفتاب بافار واز این قبیل از گوشه‌های مختلف واگون هنگام گذشتن از آنها بگوش میخورد و سخنهای و صحبت‌های جالب توجهی راجع بمسائل و تجربیات اندوخته شده در جریان بود.

در بوگسلاوی فقط يك بریکاد دانمارکی و يك بریکاد انگلیسی امسال کار کرده بودند و از گفته‌سترنان چنان برمی‌آمد که جوانان بوگسلاو با همان حرارت کار میکنند ولی از اوضاع چنان درست باخبر نیستند.

دسته رومانی از برنامه مفصل جوانان رومانی که امسال برای اولین مرتبه خود آزادی کار خود را تربیت میدهند تریف میکرد. در واقع برنامه آنها بسیار سنگین است. مردابی را خشک میکند و علاوه بر خط ۳۷ کیلو متری پتروشوان که در عرض ۴ ماه ۲ سوم آن ساخته شده است ۲ خط دیگر شروع کرده‌اند، در کشور آنها با این رفتن - قیمتها با آزادی نیروی کار با فعالیت شدید برای بهبودی اوضاع مردم کودکان و جوانان زندگی صورت نوینی بخود گرفته است، از این بحثها صحبت به اوضاع فرانسه میکشید و همه میگفتند: شنیده‌اید که باز قیمتها بالا رفته است؟ همه چیز مترازل است و کشور فرانسه هرروز بیشتر به مستعمره تبدیل میگردد.

ساعت ۹ شب ترن ما به گارشوق، پاریس، وسیله يك گروه ۷۰۰ نفری با اوله کشی و بناد پیاده شد، همه همدیگر را دوباره خواهیم دید این جمله‌ای بود که صداها بار تکرار شد.

این جوانان که با شرکت در بنانهادن يك زندگی

۱۵ شهریور

نگران همدان زیر بار شدیدترین تحمیلات کارفرمایان و اداره کار محل قرار گرفته اند. آنها را دسته دسته بیکار میکنند تا بهضویت سندیکای دولتی «اسکی» تن در دهند.

۱۶ شهریور

جمعی از روزنامه نگاران علیه تصویبنامه ضد مطبوعاتی دولت هژیر اعلامیه صادر کردند .

در ارتکاب پلوس شدیداً فعالیت میکنند و کسانی را که بهطالع روزنامه های آزاد بخوانند میردازند تحت تعقیب قرار میدهد.

انجمن روزنامه نگاران ضمن اعلامیه ای روش ضد مطبوعاتی دولت هژیر را تفتیح کرد.

روزنامه ها نوشتند که سرلشکر «گرو» رئیس هیئت افسران امریکائی در ایران بامر دولت امریکا یا امریکا عزیمت میکنند و سرلشکر «ورنون اوان» جانشین او خواهد شد.

۱۷ شهریور

مدیران و نمایندگان جراید در هتل فردوسی اجتماع کردند تا تصمیماتی علیه تصویبنامه ضد مطبوعاتی هژیر اتخاذ کنند

افسران و آذربایجانیان زندانی دوزندان قصر بملت عدم اجرای لایحه «عفو» در مورد ایشان اعلام گرسنگی کردند

ستاد ارتش دوستان از روساء عشایر را برکز دعوت کرد تا یکسال تعلیمات نظامی ببینند تا موقع مقتضی از آنها علیه نیروهای آزاد بخوانه استفاده کنند.

۱۸ شهریور

تفتیحات عمال «اسکی» نسبت به کارگران کارخانه بشیاف اصفهان شدت گرفته است .

۲۰ شهریور

حاج علی تقی کاشانی صاحب کارخانه ریسنده کی سمنان با اتهام احتکار شصت و یک هزار بقیه نخ تویف شد.

۲۱ شهریور

در مجلس مذاکره درباره بودجه کل کشور ادامه داشت.

خلاصه وقایع کشور

در یکماهه اخیر

۲۲ شهریور

مأمورین شهرستانی بروجرد با شدیدترین وضعی با تبعیدشدگان آذر- بایجان رفتار میکنند.

۲۳ شهریور

سرمایه داری امریکا برای فروش پنج هزار چرخ چدنی به بنگاه راه آهن بی دربی ادعای غبن نموده و بر بهای آن می افزاید و دولت نیز باین تحمیلات تن در داده است.

۲۷ شهریور

در جلسه مجلس که بدرخواست نخست وزیر تشکیل شد و کلا با امحاء حقوق خود تصویب کردند که آقای نخست وزیر در جلسه هر يك از فراکسیونها حاضر شده و پیشنهادات نمایندگان در باره بودجه کل کشور مطرح شده و هر پیشنهادی که نتواند مورد قبول دولت قرار گیرد قبل از طرح در مجلس مسترد گردد.

۲۸ شهریور

در جلسه علنی مجلس مذاکره در اطراف لایحه بودجه کل کشور ادامه داشت.

طبق قانون غیردمکراتیک انتخابات انجمن شهر، دعوتی برای انتخاب هیئت نظار از طرف فرمانداری تهران بعمل آمد. نمایندگان اصناف در جلسه خود جداً باین عمل اعتراض نمودند.

۲۹ شهریور

در انتخابات تحمیلی که در بنگاه راه آهن دولتی بعمل آمد خسرو هدایت و دار دسته او کوشیدند کسانی از «اسکی» بعنوان «نابنده» کارگر از صندوق بیرون آورند.

ستانور «جان گسرونی» رئیس کمیته امور نظامی مجلس سنای امریکا

باتفاق چندتن ار کارشناسان امور نظامی از آنکارا وارد تهران شد تا کشور ما را در کنار ترکیه و یونان با تنش سیاسی امپریالیستی کشور خویش بکشاند و مردم رنج دیده وطن ما را بروز سیاه بنشانند.

۳۰ شهریور

در کارخانه کبریت سازی میهن بسبب انفجار مخزن بنزین آتش سوزی بزرگی در گرفت و ضمن آن بیش از سی نفر از کارگران مقتول و مجروح گردیدند . بین سوختگان دختران خردسالی نیز وجود داشتند که باخند روزی هفت هشت ریال میبایستی بکار غیر قابل ادامه دهند .

مجلس با تقاضای هژیر برای شرکت در مذاکرات نفت موافقت نکرد.

۳۱ شهریور

مخالفین هیئت نظار یکی که از طرف فرمانداری انتخاب شده اند در مجلس با تقدیم لایحه ای بقید دوفوریت در مقام مبارزه قضعی برآمدند .

۱ مهر

در مانور اخیر نظامی لشکرک چهار نفر سرباز تلف شده اند. مرگ ایشان بسبب انفجار باروتی بوده است که میبایستی در حضور شاه محترق گردد.

آقایان نظام مانی و جواد بوشهری وزیران دادگستری و کشاورزی استعفا خود را تسلیم و از حضور در وزارتخانه های مربوطه خودداری کردند .

دولت ترمیم شد. آقایان اشرفی بسمت وزارت اقتصاد ملی ، دکتر شادمان بوزارت دادگستری و وارسته بوزارت دارائی منصوب گردیدند .

۵ مهر

کمیسیون دادگستری با رای مخفی قوام السلطنه را با تشبث فراوان «ترمه» کرد.

در دانشگاه پخشنامه ای صادر شد که بموجب آن برخلاف قانون اساسی دانشجویان را از مداخله در امور سیاسی در دانشگاه منع میکرد.

۶ مهر

مهاکمه مدیر روزنامه سیاست ما بادربار در دادگاه پنجم شعبه ۱۳ تهران آغاز شد.

۷ مهر

سرلشکر ورتون اوانس که بجای سرلشکر گرو برای ریاست هیئت نظامی امریکا در ایران انتخاب شده است ضمناً وظیفه دارد در حمل و تحویل مهمات جنگی که از امریکامیرسند نظارت نماید

نامه ماهانه مردم

نشریه تئوریک حزب توده ایران

عمده‌ترین مسائل علمی و هنری و فلسفی را با عمق کامل و جهان بینی وسیع
مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد

اثر جاودانی فردریش انگلس

آنتی دورینک

محتوی یکدوره کامل جهان بینی مارکسیستی در زمینه های
سوناگون معرفت انسانی

ترجمه احسان طبری

جلداول (فلسفه) تحت طبع است



انتشارات آبان

مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران بازارچه کتاب قیمت ۶۰۰ ریال